



مدرسان شریف

فصل اول

«سابقه بررسی تطبیقی توسط متفکران علوم سیاسی»

بررسی و طبقه‌بندی تطبیقی نظام‌های سیاسی، سابقه‌ای به عمر فلسفه سیاست دارد. اولین متفکری که حق خاصی در این رشته دارد، ارسطو است. طبقه‌بندی که ارسطو از نظام‌های سیاسی عصر خود به عمل آورد، ارزش و امتیاز خود را تا به امروز حفظ کرده است. ارسطو در زمان حیات خود به تفاوت‌هایی بین نظام‌های سیاسی دولت‌شهرهای یونان (قلمرو هر یک از چند صد کیلومتر تجاوز نمی‌کرد) پی برد. برای درک وجوه تشابه و تمایز آنها قانون اساسی ۱۵۸ دولت‌شهر یونان را جمع‌آوری کرد و با بررسی آنها به یک طبقه‌بندی کلی درباره نظام‌های سیاسی پرداخت. از نظر ارسطو بررسی قانون اساسی، با بررسی نحوه زندگی مردم برابر بود. وی در این بررسی فقط سازمان‌های سیاسی یک جامعه (دولت‌شهر) را در نظر نگرفت بلکه به مسائل اساسی دیگری مانند توزیع ثروت، اعتقادات مذهبی و تأثیر آنها در زندگی مردم و مسائل تعلیم و تربیت نیز توجه کرد؛ مسائلی که امروزه نیز در مطالعات تطبیقی مطرح هستند.

نکته ۱: دو معیار ارسطو برای طبقه‌بندی نظام سیاسی عبارتند از:

- ۱- میزان مشارکت یا تشریک مساعی عامه مردم در حکومت (یک فرد، چند نفر، خیلی)
 - ۲- افرادی که قدرت را در دست دارند (فرد، چند نفر، خیلی) تا چه اندازه مصالح عمومی یا مصالح شخصی خودشان را در نظر می‌گیرند؟
- ارسطو این طبقه‌بندی را براساس دو معیار ذکر شده یعنی ۱- مشارکت مردم در اخذ تصمیم و قدرت سیاسی ۲- در نظر گرفتن منابع، مصالح شخصی یا همگانی، مطرح کرد.

نوع خوب (مصالح همگانی)	یک نفر	چند نفر	تعداد زیاد
	مونارشی	آریستوکراسی	پلیتی
نوع بد (مصالح شخصی)	تیرانی (ستمگری)	الیگارشی	دموکراسی

در حقیقت، نوع بد حکومت‌ها، انحرافی از شکل خوب آنها هستند. در تفسیر آن می‌توان گفت که براساس مشارکت در قدرت، در مونارشی، یک نفر تصمیم می‌گیرد، در آریستوکراسی، چند نفر و در پلیتی، تعداد زیادی تصمیم می‌گیرند و اگر این افراد، منافع عامه را در نظر بگیرند، نوع خوب حکومت است و اگر منافع خود را در نظر بگیرند، با حکومت‌های مستمر تیرانی، الیگارشی و دموکراسی روبه‌رو هستیم.

در ادوار بعد، پولیبوس (رومی) و ماکیاولی (ایتالیایی) از متفکرانی هستند که در تاریخ سیاست تطبیقی از آنها نام برده می‌شود. در قرن هجدهم (۱۷۴۸ م.) بارون مونتسکیو در کتاب روح‌القوانین، یک طبقه‌بندی از حکومت‌ها را ارائه کرد و به اثر عوامل جغرافیایی در نوع حکومت‌ها توجه نشان داد.

وی حکومت‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: ۱- جمهوری ۲- مشروطه ۳- استبدادی

مونتسکیو حکومت جمهوری را حکومتی می‌داند که تمام یا قسمتی از ملت، زمام امور را به دست دارند. هنگامی که در این نوع حکومت، نوع ملت زمام را در دست داشته باشند، طرز حکومت، دموکراسی است و اگر زمامداری متعلق به شخصی از دولت باشد، آن حکومت، اشرافی می‌شود. در حکومت مشروطه یک نفر حکومت می‌کند که تحت سلطه قوانین باشد و اختیارات او محدود می‌شود.

حکومت استبدادی، حکومتی است که یک نفر به‌تنهایی حکومت کند بدون اینکه قانونی مطرح باشد و زمامدار، هر چیز را مطابق اراده و هوا و هوس خود انجام می‌دهد.



کج مثال ۱: مونتسکیو در طبقه‌بندی حکومت‌ها کدام یک از عوامل زیر را مورد توجه قرار داده است؟

- (۱) میزان مشارکت مردم در حکومت
 (۲) افرادی که قدرت را در دست دارند
 (۳) عوامل جغرافیایی کشورهای مختلف
 (۴) بررسی نحوه زندگی مردم
- پاسخ: گزینه «۳» مونتسکیو در طبقه‌بندی حکومت‌ها، به اثر عوامل جغرافیایی کشورهای مختلف توجه کرده است.

وی می‌گوید: طبیعت جمهوری اقتضا می‌کند که حکومت در قلمرو نسبتاً کوچکی برقرار شود، زیرا نمی‌تواند در کشورهای بزرگ دوام بیاورد. با وجود این نوع حکومت در قلمرو کوچک، نفع مردم بهتر حاصل می‌شود. همچنین در حکومت مشروطه باید وضعیت کشور متوسط باشد تا بهترین فایده حاصل شود. وی حکومت استبدادی را خاص امپراطوری وسیع می‌داند، زیرا فرمانروا در سرزمین وسیع باید دارای قدرت و اختیارات نامحدود برای فرمانروایی باشد. در قرن نوزدهم؛ قرن‌ها که تحولات اساسی در شئون مختلف زندگی بشر رخ می‌دهد، محققان به منظور مقایسه سازمان‌های سیاسی - اجتماعی به تحقیقات علمی می‌پردازند. در این زمینه می‌توان از آگوست کنت (جامعه‌شناس) و ساوینی (حقوق‌دان) نام برد. کارل مارکس نیز با توجه به نحوه تولید و نیروهای مولد به عنوان عوامل زیربنایی و خصوصیات روبنایی منبث از آنها (قوانین و حکومت) چارچوبی مطرح می‌کند. نیروهای مولد در چارچوب مناسبات تولید، به تولید می‌پردازند. وی بر همین اساس یک طبقه‌بندی از نظام‌های اجتماعی - اقتصادی (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمون پیشرفته) به عمل آورد. متفکر دیگری که یک طبقه‌بندی کلی از نظام‌های سیاسی ارائه داد، ماکس وبر بود. به نظر وی شناخت اقتدار، مهم‌ترین و اساسی‌ترین جنبه اجتماع سیاسی است و ملاک، شناخت نظام‌های سیاسی از یکدیگر است. اقتدار مشروعیتی که وبر از آن به‌عنوان ملاک تمایز نظام‌ها یاد می‌کند، در طول تاریخ به سه صورت وجود داشته است و نظام‌های سیاسی با توجه به آن از این قرارند:

۱- نظام سنتی (اقتدار سنتی)

۲- نظام کاریزماتیک (فره ایزدی - اقتدار کاریزماتیک)

۳- نظام عقلی - قانونی (اقتدار عقلی - قانونی)

کج مثال ۲: کدام یک از متفکران زیر در شناخت نظام‌های سیاسی، اقتدار را اساسی‌ترین جنبه اجتماع سیاسی می‌داند؟

- (۱) ارسطو (۲) ماکس وبر (۳) کارل مارکس (۴) مونتسکیو

پاسخ: گزینه «۲»

قرون نوزدهم و بیستم، دوران تدوین قوانین اساسی کشورها و ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های مختلف است؛ محققان، مطالعاتی تطبیقی در زمینه قوانین اساسی کشورها (بررسی نهادها، حقوق و وظایف فرد...) انجام می‌دهند، خاصه پس از جنگ جهانی اول، با ظهور دولت‌های توتالیتر و فاشیستی که محققین در مقام مقایسه این دولت‌ها با دول دارای حکومت دموکراسی، تحقیقاتی را انجام می‌دهند. در این سال‌ها به کتاب‌ها و نوشته‌هایی چند در باب حکومت مقایسه‌ای برمی‌خوریم. این کتب دارای چند خصوصیت کلی هستند که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

خصوصیات بررسی تطبیقی در گذشته

اگر بخواهیم خصوصیات بررسی تطبیقی را تا پایان جنگ جهانی دوم مطرح کنیم، می‌توان موارد زیر را بیان کرد:

۱- جنبه توصیفی

در مطالعات تطبیقی معمولاً مسائلی مانند ساخت دولت، قوه مقننه، وظایف مجالس، مقررات انتخابات، احزاب، ایدئولوژی احزاب و غیره را، فقط توصیف می‌کردند. بی‌آنکه بخواهیم منکر اهمیت این بررسی‌ها شویم، باید گفت که این مطالب فقط به اطلاعات عمومی ما می‌افزاید، بدون اینکه مکانیزم و به‌خصوص ماهیت فرآیند سیاسی مشخص شود. در بررسی‌های توصیفی به این مسئله که چرا کشوری دارای رژیم دموکراسی است اشاره نمی‌شد یا چگونگی خصوصیات نظام یک‌حزبی از نقطه‌نظر فرآیند سیاسی مدنظر نبود. این متد معمولاً با دو نحوه بررسی همراه بود: ۱- بررسی تاریخی ۲- بررسی حقوقی منظور از مورد اول آن است که محققان در بررسی اختیارات پارلمان انگلستان، به تاریخ برمی‌گردند و از منشور بزرگ قرن سیزدهم و انگلستان آغاز می‌کنند و گذر تاریخی آن را مطرح می‌سازند. در مورد دوم، محقق کوشش خود را صرف تحقیق و بررسی درباره وظایف و اختیارات هر یک از ارکان اساسی دولت (قوه مقننه، مجریه و...) یا حقوق و وظایف فرد در دستگاه‌های دولتی می‌کرد، بدون اینکه جنبه تطبیقی داشته باشد. این دو شیوه بررسی تاریخی و حقوقی و در بعضی از موارد توأم با یکدیگر در کتب حکومت مقایسه‌ای (سیاست تطبیقی) به کار می‌رفت، هرچند اطلاعات بسیار ضروری در اختیار محقق قرار می‌دادند ولیکن جنبه تطبیقی نداشتند و مسائل را تجزیه و تحلیل نمی‌کردند.

نکته ۲: جنبه توصیفی که تا پایان جنگ جهانی دوم در مطالعات تطبیقی وجود داشت، با وجود آشنا ساختن محقق با بسیاری از مطالب بنیادی، قدرت تجزیه و تحلیل نظام‌ها را ندارد.

مثال ۳: یکی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبه‌ی توصیفی مطالعات مقایسه‌ای چیست؟

- (۱) غیرمقایسه‌ای بودن
(۲) تنها به توصیف اکتفا می‌کند
(۳) عدم اشاره به ماهیت فرایند سیاسی
(۴) آشنا ساختن محقق با مطالب بنیادی

پاسخ: گزینه «۳» یکی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبه‌ی توصیفی مطالعات مقایسه‌ای، مشخص‌نشدن ماهیت فرایند سیاسی است.

۲- جنبه غیرمقایسه‌ای (غیر تطبیقی)

در کتبی که عنوان آنها حکومت مقایسه‌ای بود، سازمان‌های سیاسی چند کشور را به‌طور جداگانه بررسی می‌کردند. بدون آنکه این سازمان‌ها را با یکدیگر تطبیق دهند، مثلاً انگلستان جدا و فرانسه جدا، در حقیقت تطبیقی از حکومت‌ها و نهادها بودند و وجوه تشابه و تمایز بین آنها مطرح نبود.

۳- جنبه محدود

تا جنگ جهانی دوم، در کتاب‌ها و نوشته‌های حکومت مقایسه‌ای یا سیاست تطبیقی، اشاره‌ای به سازمان‌های سیاسی و حکومت کشورهای غیراروپایی نمی‌شد. این مسئله نیز ناشی از چند علت بود:

اولاً عموماً تا جنگ جهانی دوم و حتی سال‌های پس از آن، بسیاری از سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی، سرزمین‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره بودند و سازمان‌های سیاسی این کشورها یا جنبه‌ی ظاهری داشتند یا اینکه کشورهای نیمه‌مستعمراتی مثل چین، ارکان سازمان‌های سیاسی اروپایی را اقتباس کرده بودند. بنابراین از نظر محققان که بیشتر غربی بودند، بررسی سازمان‌های سیاسی این جوامع، ارزشی نداشت. ثانیاً تا چند سال پیش محققین رژیم‌های دموکراسی غربی (پورژوا دموکراسی) و مخالفان آنها یعنی کمونیست‌ها (دموکراسی خلق)، معتقد بودند که دموکراسی، بهترین شکل حکومت است و جوامع انسانی خواه ناخواه در مرحله‌ای از تمایل، به چنین رژیمی خواهند رسید. بنابراین تحقیق و بررسی تطبیقی بین نظام‌های سیاسی غربی و غیرغربی را لازم نمی‌دیدند. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر تا چند سال پیش این نظام‌های غیرغربی مورد مقایسه قرار نمی‌گرفتند، پس نهادهای سیاسی کدام کشورها بررسی می‌شدند؟ در جواب باید گفت که معمولاً بررسی به کشورهای اروپایی (دارای رژیم دموکراسی)، ایالات متحده و گاهی اوقات سازمان‌های سیاسی دومینیون‌ها یعنی استرالیا، زلاندنو و کانادا منحصر می‌شد که سازمان‌های مدل انگلیسی داشتند. این کار نیز علاوه بر دلایل بالا، به چند دلیل انجام می‌شد:

- ۱- این کشورها آسان‌تر در دسترس بودند.
 - ۲- اسناد و مدارک بیشتری در اختیار محققان قرار داشت.
 - ۳- زبان آنها، اغلب زبان خود محققان بود.
 - ۴- این کشورها کم و بیش دارای فرهنگ سیاسی مشترک بودند.
- از این‌رو تحقیق و بررسی راجع به آنها آسان‌تر بود. البته باز هم محققین در این بررسی‌ها به علت‌ها و تغییر و تحولات توجهی نداشتند. بنابراین می‌توان گفت که مطالعات تحت عنوان تطبیقی، فقط «محدود» به مناطق و کشورهای ذکر شده بود.

۴- جنبه ایستا

خصوصیت دیگری که نوشته‌ها و کتب سیاست تطبیقی داشتند، جنبه ایستایی آنها بود. محققان به عوامل پویا که سبب تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی در یک جامعه می‌شود، توجهی نداشتند. حکومت دموکراسی را بررسی و ارکان آن را مشخص می‌کردند، ولی به این مسئله توجهی نداشتند که تحت چه شرایطی یک حکومت دموکراسی تحقق پیدا می‌کند؟ اگر مسئله احزاب سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت، فقط ساخت حزب و مسائل حقوقی و قانونی آن مورد نظر بود و این امر مورد توجه نبود که در نتیجه تکامل احزاب سیاسی چه تغییراتی در ساخت سیاسی کشور صورت می‌گیرد؟ همچنین توجهی به تحولات اجتماعی (افقی - حرکت از روستا به شهر، عمودی - تغییر شغل و...) و نقش آنها در فرآیند اجتماعی و سیاسی، صورت نمی‌گرفت.

۵- جنبه تک‌نگاری (مونوگراف)

به استثنای چند کتاب مهم درباره حکومت مقایسه‌ای، اکثر تحقیقات درباره سازمان‌های سیاسی یک کشور و حتی فقط سازمان به‌خصوصی از کشور بود مثلاً کتابی درباره وظایف قوه مجریه در آمریکا یا نوع حکومت در انگلستان و غیره. این تک‌نگاری‌ها دارای ارزش زیادی بودند و گاهی اوقات علاوه بر سازمان‌های سیاسی، سازمان‌های غیرسیاسی را نیز در نظر داشتند (نقش گروه‌های ذی‌نفع) یا رابطه میان ایدئولوژی و نهادهای سیاسی را در نظر می‌گرفتند ولیکن موفق به ایجاد چارچوبی برای مطالعه سیاست تطبیقی نشدند.



پنج خصوصیت ذکر شده، خصوصیات اصلی بررسی‌های تطبیقی تا پایان جنگ جهانی دوم بود. در حالی که پس از جنگ جهانی دوم به علی که در زیر بیان می‌شود:

۱- ازدیاد تعداد کشورهای مستقل (به علت رهایی از استعمار)

۲- اهمیت یافتن مطالب تجزیه و تحلیلی به جای مطالب تشریحی و تاریخی و حقوقی

۳- گسترش ارتباطات جهانی و وابستگی بین کشورها

۴- کنجکاوی نسبت به جوامع، نهادها و فرآیند سیاسی متمایز در جوامع جدید غیرغربی

۵- افزایش علاقه غرب، به خصوص آمریکایی‌ها به آگاهی از وضعیت سیاسی کشورهای دیگر به ویژه جهان سوم

۶- اهمیت یافتن رفتار فرد و نقش وی در فرآیند سیاسی

محققان سیاست تطبیقی، به این نتیجه رسیدند که برای بررسی این پدیده‌ها، باید مفاهیم، نگرش‌ها و طبقه‌بندی‌های جدیدی را مطرح کنند که تحت این مفاهیم، نگرش‌ها و طبقه‌بندی‌ها نه تنها نظام حکومتی چند کشور غربی، بلکه همه کشورهای جهان مورد بررسی قرار گیرند. مطالبی که به صورت امروزی در حیطه سیاست تطبیقی قرار می‌گیرد، شیوه برخورد و چارچوب مطالعه آن، فقط و فقط حدود چهار دهه را در خود دارد.

بنابراین سیاست‌های مقایسه‌ای یکی از شاخه‌های مطالعاتی علوم سیاسی است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فلاسفه و اندیشمندان قرار گرفته است. در واقع علم سیاست زمانی از شکوفایی لازم برخوردار بوده که برخوردی مقایسه‌ای با آن شده است.

در گذشته، نبود تشکیلات و ساختارهای غیردولتی مانند نهادهای صنفی و احزاب سیاسی، کار محققان سیاسی را از لحاظ بررسی مقایسه‌ای حکومت‌های گوناگون، ساده می‌کرد. وجود استعمار باعث شده تا بخش بزرگی از جهان، از شمول مطالعات سیاست‌های مقایسه‌ای خارج نگه داشته شود. همچنین ظهور کشورهای نو استقلال پس از جنگ جهانی دوم، مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای را که قبلاً به تعدادی از کشورهای غربی و ژاپن محدود می‌شد، با دشواری‌های زیادی روبه‌رو ساخت.

وجود جهت‌گیری‌های گوناگون، درجات متفاوت توسعه‌نیافتگی، تنوع گسترده در نهادهای حکومتی و زمینه‌های متفاوت تاریخی، پژوهش‌گر سیاست‌های مقایسه‌ای را واداشت که با رهیافت‌های سنتی وداع گوید و با بهره‌گیری از روش‌های نوین، که توضیح‌دهنده تماس میان متغیرهای فراوان است، مأنوس شود. در این وضعیت، تنوعات کیفی و نظام‌های گوناگون سیاسی، بیش از افزایش کمی آنها جلب نظر می‌کرد. در واقع علاوه بر ساختارها و فرآیندهای رسمی، که به نوعی در خط مشی سیاسی نقش داشتند، فرآیندهای حکومتی، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی نفوذ، فرآیندهای انتخاباتی، اشکال گوناگون ارتباطات سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی و ... مورد مقایسه قرار گرفتند.

عامل دیگری که در گستردگی فضای مطالعاتی سیاست‌های مقایسه‌ای نقش عمده‌ای داشت، دگرگونی فضای ایدئولوژیک نظام بین‌الملل بود. پس از پایان جنگ دوم و ظهور کشورهای سوسیالیستی در اروپا و سایر نقاط جهان، جامعه بین‌المللی از تنوع و پیچیدگی خاصی برخوردار شد. از این‌رو حوزه مطالعات مقایسه‌ای گسترش یافته است.

تحولات مزبور سبب شد تا پژوهشگران سیاست‌های مقایسه‌ای، تحت تأثیر انقلاب رفتاری، نظام‌های سیاسی گوناگون را با نگاهی جدید بررسی کنند. بهره‌گیری از رهیافت علمی و رفتارگرایی، محققان را در وضعیتی قرار می‌داد که اولاً برای مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، حوزه وسیع‌تری را در نظر گیرند. ثانیاً تحقیقات خویش را بر اساس واقعیات موجود انجام دهند. ثالثاً در مطالعات خود دقت بیشتری را که در خور بررسی‌های علمی است، مبذول دارند و رابعاً به نظریه‌های سیاسی، نظمی تازه دهند.

برداشت‌های جدید از سیاست‌های مقایسه‌ای

دانشمندان علوم سیاسی از دوران پس از جنگ جهانی دوم، ناخرسندی خود را از روش سنتی مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای ابراز کردند. همانطور که ذکر شده است، این نارضایتی‌ها از عوامل زیر ناشی می‌شد: در مطالعات مقایسه‌ای صرفاً به بررسی ساختار فرهنگی جهان غرب بسنده می‌شد، همچنین اساساً با دموکراسی‌های مبتنی بر نمایندگی سر و کار داشت، حوزه سنتی این مطالعات نه تنها به نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک غرب عنایت نداشت، بلکه به نظام‌های مستعمراتی هم توجه نمی‌کرد. تحقیقاتشان عمدتاً بر جنبه‌هایی از نهادها و قوانین رسمی حکومتی در داخل کشور، استوار بود نه نهادهای غیررسمی و احزاب و سازمان‌ها یعنی فرآیندهای کیفی. روش اصلی این مطالعات بیشتر جنبه توصیفی داشت نه جنبه توضیحی یا تحلیلی، همچنین دانشمندان نسبت به طرح فرضیات و تأثیر آن‌ها بی‌علاقه بودند و مانع می‌شدند که بررسی‌هایشان در تعداد زیادی از جوامع محک بخورد. ضمن این که توصیف غیر سیستماتیک پدیده‌ها، کشف فرضیات را در مورد مشابهت‌های رفتار سیاسی با دشواری روبه‌رو می‌ساخت که این خود مانع از طبقه‌بندی و تنظیم رفتارها می‌شد. همچنین این مطالعات عمدتاً ایستا بود و فقدان یک نظریه‌ی سیاسی پویا، بررسی این تحولات را با مشکل مواجه کرده بود. در کنار همه‌ی این عوامل، بی‌توجهی به رابطه علت و معلولی پدیده‌ها مانع برخورد آسیب‌شناسانه نسبت به مسائل می‌شد.



مثال ۴: مطالعات سیاست‌های مقایسه‌ای با رویکرد سنتی از نظر روش جنبه داشت و فاقد جنبه‌های و بود.

- (۱) سنتی، عملی و علمی
 (۲) توصیفی، توضیحی و علمی
 (۳) توضیحی، توصیفی و تحلیلی
 (۴) توصیفی، توضیحی، تحلیلی

پاسخ: گزینه «۴»

رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، ابعاد جدیدی با تحقیقات دانشمندان در زمینه‌ی رشته‌های فرعی مورد تخصصشان یافته بود. در این راستا نظریه سیستمی از سوی دیوید ایستون، نظریه ارتباطات و سیبرنتیک از سوی کارل دوپچ و نظریه مشارکت از سوی سیمور مارتین لیپست و نظریه فرهنگ سیاسی از سوی گابریل آلموند و سیدنی وربا مطرح شد.

همچنین رابرت دال در مورد ماهیت قدرت سیاسی و تجلیات آن، ویلیام کورن هاووزر درباره ارتباط جامعه توده‌ای و دموکراسی، ساموئل هانتینگتن در زمینه ارزیابی مجدد نقش نهادهای سیاسی در دگرگونی و توسعه سیاسی، نظریه‌های دارندورف در مورد ارزیابی دوباره نقش طبقات در سیاست‌های معاصر، برینگتن مور در زمینه توتالیتراسیم و دموکراسی و موریس دوورژه درباره احزاب سیاسی نظریه‌های خود را بیان کردند.

مجموعه این تحقیقات حاکی از پیشرفت رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، نسبت به دوران پیش از جنگ دوم است. دیگر مانند گذشته تنها به نهادها و قدرت رسمی و توزیع آن در چارچوب قانون اساسی کشورها بسنده نمی‌شود، بلکه مکانیسم‌های ارتباطی میان نخبگان سیاسی و مردم و تأثیر دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی بر رفتار و مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت. همچنین نارضایتی محققان علوم سیاسی، آنان را بر آن داشت تا با توسل به رهیافت رفتارگرایانه، (به جای تأکید بر اشکال حکومتی) عوامل سیاسی را مورد توجه قرار دهند.

رهیافت رفتاری در مقابل رهیافت سنتی یا روش‌شناسی سنتی که شامل روش صوری، حقوقی، اخلاقی و فلسفی می‌شد، وارد تحلیلات اجتماعی و سیاسی می‌شد و بر یک سؤال واحد و ساده متمرکز است: چرا مردم به شکلی رفتار می‌کنند که رفتار می‌کنند؟

در واقع چیزی که رفتارگرایان را از دیگر اندیشمندان اجتماعی متمایز می‌سازد، در دو نکته زیر آمده است:

- ۱- تحلیل باید بر رفتار مشاهده شدنی، چه در سطح فردی یا تجمع اجتماعی، تمرکز نماید.
- ۲- این که هر گونه توضیح این رفتار، باید آزمون‌پذیری تجربی داشته باشد.

رفتارگرایان به تحلیل گسترده دلایل اساسی، شکل عمده مشارکت سیاسی توده‌ها در کشورهای دموکراتیک یعنی رأی دادن، پرداخته‌اند. آنان همچنین به بررسی ریشه‌ها و خاستگاه‌های مشارکت مانند تظاهرات، اعتصابات و حتی شورش‌ها پرداخته‌اند و در سطح نخبگان، به تحلیل رفتار رهبران و کنش‌های خاصی پرداخته شده است که ایشان از خود نشان می‌دهند، در سطح بین‌المللی بر کنش‌های دولت - ملت و رفتار بازیگران غیر دولتی، مانند شرکت‌های چند ملیتی، گروه‌های تروریستی بین‌المللی و سازمان‌های فراملی، تمرکز کرده است.

به طور کلی مطالعه رفتاری سیاست‌های مقایسه‌ای باید در حول و حوش چنین محورهایی باشد: بررسی رفتار نخبگان سیاسی، تحلیل ساختارها، سازمان‌ها و مکانیسم‌هایی که نخبگان از طریق آن قدرت سیاسی را کسب و اعمال می‌کنند و مطالعه‌ی نهادهای حکومتی که از طریق آن‌ها تقاضاها جریان می‌یابند.

باید توجه داشت که وقوع انقلاب رفتاری و بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی سبب شد تا در تحلیل‌های مقایسه‌ای، به جای توجه صرف به ساختارهای رسمی حکومتی و قانونی، به دادن نهادها به عوامل چندی نظیر طبقه، شخصیت، گروه، فرهنگ و جامعه‌پذیری توجه شود و نیز توجه خاصی نسبت به عوامل اجتماعی و اقتصادی تعیین‌کننده‌ی نوسازی صورت گیرد.

رفتارگرایی با ارائه تعاریف دقیق از مفاهیم، از مطالعات تجربی پدیده‌های سیاسی در تنظیم فرضیات و آزمایش آنها بهره می‌جوید. از آنجا که رفتارگرایی تنها به ارائه یک نظریه عمومی و نیز جنبه‌هایی از نظریات فرد سیاسی مربوط با ناکامی‌هایی مواجه شده است، در واقع ما نیازمند یک حالت میانی هستیم، که بتواند زمینه‌های مساعدی برای مقایسه نظام سیاسی گوناگون فراهم آورد.

رسیدن به نظریه‌های میان بردی، که علاوه بر جلوگیری از بروز ناکامی در فرایند مدل‌سازی‌ها و دسترسی به یک نظریه عمومی، راه‌گشا نیز باشند و به بررسی نظریه‌هایی پرداخته شود، که به کمک آنها می‌توان تعداد اندکی از متغیرها را در نظر گرفت که در بعضی شرایط تجربی کاربرد دارند. گرایش به سوی نظریه‌های میان برد، ضمن اعتبار بخشیدن به رشته سیاست‌های مقایسه‌ای، می‌تواند سرانجام به مدل‌های پیشرفته‌ای منتهی شود.

مثال ۵: نظریه‌های رفتارگرایی از آنجا که قادر به دسترسی به نیستند، با ناکامی‌هایی مواجه شده‌اند؟

- (۱) مطالعات تجربی (۲) نظریه عمومی (۳) رفتار مشاهده شدنی (۴) آزمون‌پذیری

پاسخ: گزینه «۳» مهمترین ویژگی‌های رفتارگرایان، عدم دسترسی آنها به مطالعات تجربی و رفتار مشاهده شدنی است.

در واقع پس از جنگ جهانی دوم، با فروپاشی امپراطوری‌های قدیم و ظهور کشورهای جدید استعماری، سیاست‌های مقایسه‌ای سریعاً به سوی مطالعه جهانی غیرغربی روی آورد. همچنین با این چرخش، در مطالعه کشورهای دیگر، محققان سیاست‌های مقایسه‌ای از برخی ادعاهای خود دست کشیدند، همچون این فرض که در تکامل کشورها، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، امری اجتناب‌ناپذیر است. توتالیتاریسم در آلمان و ایتالیا، اقتدارگرایی در اکثر کشورهای سوسیالیستی و تنوع شدید موجود در جهان سوم، برداشت سنتی از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را در هم شکست. گسترش حوزه سیاست مقایسه‌ای، باعث ساماندهی به مطالعه رفتار سیاسی و تبدیل این مطالعات به یک علم و رواج یافتن روش‌ها، شیوه‌های دقیق آزمایش و مفاهیم جدیدی شد. تبدیل علم سیاست به یک علم رفتاری، با کاربرد روش‌های کمی برای آزمایش نظریه‌ها همراه بود. در سیاست‌های مقایسه‌ای، سطح تحلیل اولیه شامل اقامه چارچوب‌های تحلیلی گسترده‌ای می‌شد، که تا حدی در قالب سنت جامعه‌شناسان سیاسی اولیه، همچون موسکا، روبرت میشلز و ماکس وبر قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال تالکوت پارسونز، در سیستم اجتماعی کوشید تا نظریه منظمی درباره عمل و واکنش اقامه کند. پارسونز در کتاب خود با اعتراف به تأثیرپذیری از پاره تو و وبر، به بسط تحلیل ساختاری - کارکردی خود پرداخته و به لوازم کارکردی سیستم‌ها با نظام‌های اجتماعی اشاره کرده است.

پارسونز پنج دسته متغیر الگویی را مشخص می‌سازد، حساسیت عاطفی در مقابل بی‌تفاوتی عاطفی، فردگرایی در مقابل جمع‌گرایی، کلی‌گرایی در مقابل جزئی‌گرایی، لیاقت در مقابل انتصاب و تخصص در مقابل پراکندگی. البته بعدها همین الگوی پارسونز مورد انتقاد وسیعی قرار گرفت. به نوعی که عده‌ای او را به دفاع از سنت‌های غرب و مقایسه کشورها بر اساس آن شاخص‌ها متهم کردند، عده‌ای بیان داشتند نمی‌توان ارزش‌هایی چون فردگرایی که در غرب وجود دارد و افراد خود را براساس فردیت خود تعریف می‌کنند، در مقابل جمع‌گرایی قرار داد که در کشورهای دیگر وجود دارد و افراد خود را در قالب خانواده، قوم یا ... تعریف می‌کنند. چرا که هنوز در تمام کشورهای غربی، فردگرایی موردنظر پارسونز به این اندازه و یک شکل وجود ندارد و دوم اینکه نمی‌توان این را یک ارزش توسعه سیاسی دانست. با تمام این اوصاف کتاب پارسونز به گسترش رفتارگرایی در تحلیل‌های سیاست‌های مقایسه‌ای کمک زیادی کرد. تکیه پارسونز بر مفهوم سیستم، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد سیاست ترغیب نمود، که براساس مفاهیم ثبات و تعادل مبتنی بود.

نکته ۳: دو الگوسازی پارسونز و ایستون:

۱- پارسونز علاوه بر تأکید به تعادل در سیستم، هرچیز تعادل را به معنای ثبات کامل به کار نبرده است، بلکه شامل دگرگونی‌های منظم است.
 ۲- ایستون در صورت‌بندی نظریه سیستمی خود، علاوه بر تأکید بر ثبات و تعادل، تعادل را به معنای ایجاد ارتباط منطقی میان اجزای سیستم به کار برده است.
 در واقع ایستون با نظریه سیستمی خود به مقایسه نظام‌های سیاسی می‌پردازد و با جامعه و نظام‌های سیاسی، چون یک سیستم کهنه البته تأکید او بیشتر بر سیستم‌های فیزیکی و مکانیکی استوار می‌باشد. یک نظام سیاسی برای حفظ تعادل باید بین اجزای خود ارتباط منطقی و متعادل برقرار کند. مثلاً احزاب سیاسی، باید بتوانند ارزش‌های سیاسی را در بین افراد جامعه درونی کرده و توقعات را به نظام سیاسی منتقل کنند و اگر نتوانند وظیفه خود را به خوبی انجام دهند سیستم دچار اختلال می‌گردد.

در مجموع می‌توان در سیاست‌های مقایسه‌ای از دو سطح کلان و خرد نام برد. در سطح کلان، اندیشمندان سیاست‌های مقایسه‌ای، کل نظام‌های سیاسی و کارکرد آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند. مثلاً نظام سیاسی آمریکا و تأثیر آن بر رفتار رأی دهندگان. اما اندیشمندان دیگر، بر سطوح خرد تحلیل تأکید دارند و به بررسی تأثیر آنها می‌پردازند مثلاً رابطه میان موقعیت طبقاتی و رفتار رأی دهندگان. البته می‌توان تلفیقی بین دو سطح خرد و کلان به وجود آورد و با توجه به هر دو سطح، کشورها را با هم مقایسه کرد، که البته این کار تا حدی مشکل‌تر است اما نتیجه به واقعیت نزدیک‌تر می‌گردد. البته باید توجه داشت که حوزه مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای، تنها بررسی نظام‌های گوناگون نیست، بلکه تحولات و کارکردهای مختلف در چارچوب یک نظام خاص و مقاطع مختلف زمانی را نیز شامل می‌شود.

کلمه مثال ۶: تأکید پارسونز بر، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد ترغیب نمود که مبتنی بر مفاهیم ثبات و تعادل بود.

(۱) مفهوم سیستم، سیاست (۲) مفهوم سیستم، اجتماع (۳) اجتماع، مفهوم سیستم (۴) سیاست، مفهوم سیستم

پاسخ: گزینه «۱» تکیه پارسونز بر مفهوم سیستم، دیوید ایستون را به صورت‌بندی نظریه‌ای سیستمی در مورد سیاست ترغیب نمود، که مبتنی بر مفاهیم ثبات و تعادل بود.

به طور کلی همه مسائل روزمره به نحوی با سیاست در ارتباط است و آنچه را بالقوه وجود دارد، نمی‌توان به سادگی به صورت تجربی نشان داد. بدین ترتیب ناگزیر هستیم حوزه مطالعه خود را به لحاظ بررسی متغیرها محدود سازیم. رفتارگرایی در این گونه موارد معتقد به مطالعه کلیه رفتارها است. آنها معتقدند هر نمود از رفتار سیاسی، به گونه‌ای با یک نمود رفتار اجتماعی در ارتباط است. همچنین نقش دولت، در چارچوب رشته سیاست‌های مقایسه‌ای از لحاظ اتخاذ تصمیمات، حل منازعات و کارکرد سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه در نظام‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیوند میان سطوح خرد و کلان که در چارچوب بحث فرهنگ سیاسی مطرح می‌شود، به منظور درک معنای جهت‌گیری‌های سیاسی است. یعنی ضمن آنکه مطالعه هنجارها، ایستارها و جهت‌گیری‌ها نسبت به اقتدار، مشروعیت و مشارکت اهمیت دارد، ممکن است حوزه مطالعه خود را به ایستارهایی محدود سازیم که مسائل شخصی، اقتصادی یا پدیده‌های روانی را مستقیماً به امور سیاسی پیوند می‌دهند.



مدرسان شریف

فصل پنجم

«فرهنگ سیاسی»

فرهنگ سیاسی: الگویی برای تجزیه و تحلیل توسعه سیاسی

فرهنگ سیاسی عبارت از تلقی مردم و جهت‌گیری آنها نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن است که در این زمینه انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی، افراد ضمن آشنا شدن با نظام از طریق کسب اطلاعات و تجربیات، به وظایف و مسئولیت‌ها و حقوق و نقش‌های خویش در جامعه پی می‌برند.

بدین طریق، فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و نیز تجربه‌های شخصی داشته و مطالعه دقیق آن، فرایند تبدیل تقاضا و خواست‌ها را به تصمیمات، استراتژی‌ها و سیاست‌ها نشان می‌دهد. بر این اساس، تحلیل ابعاد گوناگون فرهنگ سیاسی، می‌تواند تصویری واقعی از رابطه اقتدار سیاسی و ارزش‌ها به دست دهد و ما را قادر سازد تا میزان مشروعیت نظام سیاسی را ارزیابی کنیم.

از آنجا که محیط نظام ارزشی است، فرهنگ سیاسی جهت‌گیری‌های مردم را نسبت به نهادها، ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی مشخص می‌کند. کم و کیف مشارکت سیاسی، شیوه رأی دادن، پشتیبانی و بی‌اعتنایی نسبت به نظام، تا حد قابل توجهی به ارزش‌ها، اعتقادات، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه شده بستگی دارد. مطالعه دقیق فرهنگ سیاسی، فرایند تبدیل تقاضاها و خواست‌ها را به تصمیمات، استراتژی‌ها و سیاست‌ها نشان می‌دهد.

کج مثال ۱: دگرگونی ایستارها بر اثر تغییر داده‌ها و به طور کلی رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌تواند عناصر فرهنگ سیاسی را متأثر سازد و به تحولاتی در بینجامد.

- (۱) جامعه مدنی (۲) مشارکت سیاسی (۳) جهت‌گیری‌های مردم (۴) مشروعیت سیاسی

پاسخ: گزینه «۳» دگرگونی ایستارها (ارزش‌ها و هنجارها) بر اثر تغییر داده‌ها، می‌تواند عناصر فرهنگ سیاسی را متأثر سازد و منجر به تحولاتی در جهت‌گیری‌های مردم شود. مثل پدیده واترگیت و جنگ ویتنام در مورد ایالات متحده آمریکا که منجر به تجدید نظر در قضاوت‌های مردم نسبت به نظام سیاسی شد. بنابراین، این واقعیت نشان دهنده پویایی و دینامیسم بودن عناصر تشکیل دهنده فرهنگ سیاسی است. چون می‌تواند در عرصه‌ی نظام سیاسی منجر به تغییرات و تحولاتی شود.

گزینه نزدیک، گزینه چهارم است. یعنی مشروعیت سیاسی است در یک نظام سیستمی که بر اثر تعادل میان داده و نهاد اداره می‌شود و به ثبات می‌رسد، بنابراین اقتدار و مشروعیت سیاسی مهم است. چرا که اقتدار ارتباط نزدیکی با ارزش‌ها و هنجارهای یک جامعه دارد و به نوعی مشروعیت سیاسی را توجیه می‌کند. حال اگر دگرگونی در ایستارها بر اثر تغییر داده‌ها باشد، هر چند مشروعیت سیاسی را متأثر می‌سازد، اما ابتدا جهت‌گیری مردم است که تأثیرش را در مشروعیت سیاسی نظام نمایان می‌سازد.

از سوی دیگر، محیط نظام سیاسی یک فضای فرهنگی، ارزشی، هنجاری و نمادین است. بدین معنا که هر نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به داده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود، باید در تبادلات و تعاملات دائمی با محیط خویش به سر ببرد. بدین ترتیب قابلیت نمادین هر نظام بر اساس ارتباط دادن تصمیمات و استراتژی‌های آن به ارزش‌های حاکم بر جامعه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

در واقع ارزش‌ها، مفاهیم تعمیم یافته‌ای از اهداف مشروع و آرزومندی هستند که رفتار آدمی را در جهت خاصی هدایت می‌کنند. ارزش‌ها از طریق هنجارها در قالب مقررات و قوانین در می‌آیند و مقررات رفتاری را در هر موقعیتی تعیین می‌کنند.



ارزش‌ها دارای مختصات زیر هستند:

۱. بسیار کلی و انتزاعی هستند و سطوح گسترده‌ای از اولویت‌ها را تشکیل می‌دهند. حالت انتزاعی ارزش‌ها سبب می‌شود شرایط واقعی به طور کامل درک نشود. بر این اساس فرد باید از مهارت‌های ذهنی و آگاهی لازم برای درک معانی آنها برخوردار باشد و از طریق هنجارهایی که در اجرای ارزش‌ها دخالت دارند، آنها را شناسایی می‌کند. در این راستا، فرد باید میان شرایط خاص و ارزش‌های کلی که به آن وضع ارتباط می‌یابد، پیوند برقرار سازد.

۲. کیفیت اخلاقی ارزش‌ها نوع رفتارها را تعیین می‌کند؛ به گونه‌ای که رهیافت فرد را نسبت به اهداف مورد نظر تحت تأثیر قرار می‌دهد. این امر یکی از بخش‌های مهم زندگی سیاسی به شمار می‌رود.

۳. ارزش‌ها از ثباتی نسبی برخوردارند و تنها در بلندمدت دستخوش دگرگونی می‌شوند.

گونه‌شناسی فرهنگ سیاسی می‌تواند ناشی از ترکیب انواع جهت‌گیری‌های درونی‌شده و اهداف این جهت‌گیری‌ها باشد. در این زمینه به سه نوع جهت‌گیری (که عمدتاً از تحقیقات پارسونز سرچشمه می‌گیرد) برمی‌خوریم:

الف) جهت‌گیری‌های شناختی که مربوط به دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی است و شناخت آنها را از مقررات، نقش‌ها، نهادها و داده‌ها نشان می‌دهد؛
 ب) جهت‌گیری‌های عاطفی که مربوط به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام است.
 پ) جهت‌گیری‌های مبتنی بر ارزش‌یابی که شامل قضاوت‌هایی نسبت به هدف‌های سیاسی می‌شود و از معیارهای ارزشی، شناختی و احساسی تشکیل می‌گردد.

کج مثال ۲: انواع ایستارها و سمت‌گیری‌های فرهنگ سیاسی کدام است؟

۲) سمت‌گیری شناختی - عاطفی، ارزش‌یابانه

۱) سمت‌گیری شناختی - عاطفی

۴) تجربی، سنتی، مدرن

۳) سمت‌گیری هنجاری، منفی، ارزش‌یابانه

پاسخ: گزینه «۲»

کج مثال ۳: قابلیت نمادی هر نظام بدین معناست که بتواند

- ۱) به داده‌های سیاسی و اقتصادی مشروعیت بخشد.
- ۲) سطح گسترده‌ای از اولویت‌ها را دربر گیرد.
- ۳) به ارزیابی تصمیمات و استراتژی هر نظام به واسطه ارتباط دادن آنها به ارزش حاکم بر جامعه پرداخت.
- ۴) با نظام از طریق کسب اطلاعات آشنا شود.

پاسخ: گزینه «۳»

نکته ۱: نظریه فرهنگ سیاسی معاصر، بر خلاف دهه‌های گذشته، تأکید چندانی بر انگاره‌های ناخودآگاه نمی‌کند و کمتر بر نقش آفرینی دوران کودکی و ساختار خانواده به عنوان فرآیند اولیه جامعه‌پذیری سیاسی عنایت دارد و در عوض، عمدتاً توجه خود را به سطح شناخت نسبت به ساختار و کارکرد نظام سیاسی و کارآیی اقتصادی معطوف می‌کند.

فرآیند سیاسی شدن فرهنگ

یکی از پیچیده‌ترین مسائل در مطالعه فرهنگ، تمایز میان عناصر سیاسی و غیرسیاسی آن است. تشخیص این عناصر از یکدیگر تا حد زیادی به تعریف ما از سیاست بستگی دارد. بر این اساس، نباید تصور کرد که کلیه عناصر و اجزای یک فرهنگ از ظرفیت و قابلیت سیاسی شدن یکسان برخوردارند.

بسیاری از عناصر متشکله فرهنگ بر اساس اخلاقی و اسطوره‌هایی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند که در بیشتر موارد در حالت غیرسیاسی به سر می‌برند. ولی پس از مرحله دولت - ملت‌سازی و پس از برقراری ارتباط و مبادله میان نظام و محیط آن، بسیاری از هنجارها، اعتقادات و ارزش‌ها از حالت غیرسیاسی خارج شده و به اصطلاح «سیاست‌زده» می‌شوند. در این مرحله است که میزان شناخت افراد از اقتدار، مسئولیت‌ها، کارکردها، هدف‌ها، نهادها و ساختارهای سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود.

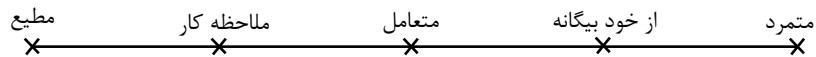
از آن‌جا که توزیع فرهنگ سیاسی در سطوح مختلف جامعه و در میان گروه‌های طبقاتی، شغلی، تحصیلی، اجتماعی و اقتصادی یکسان نیستند، بر این اساس با برداشت‌ها، تلقی‌ها، گرایش‌ها و قضاوت‌های گوناگون در مورد مشروعیت و کارکرد نظام سیاسی مواجه می‌شویم، که این خود طیف گسترده‌ای از رفتار سیاسی را به وجود می‌آورد.



توزیع نابرابر قدرت که منجر به تمایز میان توده و نخبگان می‌شود، خود منعکس‌کننده فرهنگ‌های سیاسی متعدد و متفاوتی است، به گونه‌ای که نمی‌توان برداشت یکسان و مشابهی در میان توده و نخبگان نسبت به قدرت سیاسی، مسئولیت‌ها، مشروعیت و جز اینها مشاهده کرد. از آنجا که نخبگان سیاسی، در مقایسه با توده، دارای ارزش‌ها و هنجارهای متمایزی هستند و از اطلاعات بیشتری در مورد نظام سیاسی برخوردارند، غالباً می‌توانند تغییر ارزش‌ها را در جامعه در مقیاسی وسیع رهبری کنند.

به منظور تصریح بیشتر مفهوم فرهنگ سیاسی و نقش مهم آن در عرصه سیاست، ضروری است به پاره‌ای الگوها در ارتباط با ایستارها، نگرش‌ها و ارزش‌هایی اشاره داشته باشیم که در زندگی سیاسی و اجتماعی جوامع گوناگون وجود دارند. چنین الگوهای ایستاری را می‌توان به سه دسته طبقه‌بندی کرد:

۱- ایستارها و نگرش‌ها نسبت به اقتدار: یکی از تقسیمات دو جزئی که می‌توان برای توصیف ایستارها و نگرش‌های نسبت به اقتدار مورد توجه قرار داد، تقسیمات دو جزئی مطیع - متمرّد است. در این مورد می‌توان به پیوستار زیر مراجعه کرد:



بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که از یک سو مردم می‌توانند نسبت به اقتدار، بسیار حالت مطیع‌گونه (خواه در خانواده یا در اجتماع سیاسی) داشته باشند، غالباً گرایش‌های این چنینی جنبه تسلیم به سرنوشت دارد. در طرف دیگر این پیوستار، کسانی قرار دارند که اقتدار را به طور کامل رد می‌کنند و علیه آن طغیان می‌کنند. البته بین این دو حالت افراط و تفریط، وضعیت‌های گوناگونی را ملاحظه می‌نماییم. بدین معنا، ضمن آنکه افراد نسبت به اقتدار ملاحظاتی دارند، در عین حال به صورت مطیع صرف هم نیستند.

نکته ۲: ویژگی مهم افرادی که نسبت به اقتدار دارای حالتی ملاحظه کار هستند، این است که ضمن آنکه اینگونه افراد مستقیماً با اقتدار برخورد ندارند، لیکن به آن احترام می‌گذارند و آمووند این گروه را تابع می‌پندارند.

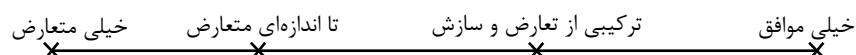
جنبه دیگر این پیوستار حالت تعاملی نسبت به اقتدار است؛ بدین معنا مردم می‌توانند در تصمیمات و سیاست‌هایی سهیم باشند که زندگی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آمووند این جنبه تعاملی را در چارچوب فرهنگ سیاسی مشارکتی بررسی می‌کند. مورد دیگر این پیوستار، ایستارها و نگرش‌هایی هستند که حالت از خود بیگانگی نسبت به الگوهای اقتداری (که تحت آن به سر می‌برند) دارند و بدگمان و بدبین هستند. در این روند اگر آنها مبادرت به اقدامی کنند که نشان‌دهنده از خود بیگانگی آنها باشد، معمولاً چنین اقداماتی با حالت بی‌دلیلی، پراکنده و در مرحله نهایی غیر مؤثر است. مانند خودداری از رأی دادن. در طرف دیگر این پیوستار یعنی در نهایت آن ایستارها و نگرش‌های ترمذآمیز نسبت به اقتدار وجود دارد و طی آن نسبت به قدرت‌های حاکم، شکل خصمانه به خود می‌گیرند و در تلاش برای اقدام مؤثر علیه آنها هستند. امکان دارد آنها به صورت‌های خشونت‌بار یا غیر خشونت‌بار به دنبال واژگونی حکومت باشند، برای مثال، شهروندان و ایستارها در اکثر کشورهای خاورمیانه حالت مطیع‌گونه و نیز ملاحظه‌کاری دارند، هر چند ممکن است در برخی از موارد حالت از خودبیگانگی به خود گیرند.

کلمه مثال ۴: خودداری از رأی دادن مربوط به کدام یک از الگوهای ایستاری دو جزئی است؟

- (۱) خیلی موافق - خیلی متعارض
 (۲) مطیع - متمرّد
 (۳) فردگرایی افراطی - جمع‌گرایی افراطی
 (۴) دولت حداکثر - دولت حداقل

پاسخ: گزینه «۲» خودداری از رأی دادن، مربوط به حالت از خودبیگانگی و بی‌تفاوتی نسبت به فرایند سیاسی در جامعه است که مربوط به الگوی دو جزئی مطیع متمرّد است.

۲- ایستارها و نگرش‌ها نسبت به جامعه: پیوستاری از این دست، میان حالت موافق و متعارض کامل در نوسان است. در یک سوی این پیوستار با گروه‌هایی از مردم مواجه می‌شویم که دارای نگرش و ایستارهای همکاری‌جویانه در سطح بالا نسبت به افراد و گروه‌های اجتماعی هستند. آنها از درجه بالای تساهل و هم‌پذیری برخوردارند و ضمن تمایل به سازش و مصالحه، در یک حالت اعتماد متقابل به سر می‌برند. در نقطه مقابل این وضعیت، با حالت تعارض بالا، سطح پایین تساهل و هم‌پذیری، سطح پایین اعتماد متقابل و عدم تمایل به سازش و مصالحه مواجه می‌شویم و نیز با حالت‌های متفاوتی بین این دو طیف پیوستار برخورد می‌کنیم. مجموعه بررسی‌ها حاکی از آن است که برای مثال در کشورهایمانند یوگسلاوی سابق، سطح تعارض بالا، در ژاپن سطح توافق بالا و در کشورهایمانند کانادا، امریکا و غرب اروپا ترکیبی از جنبه‌های تعارض آمیز، توافق و سازش ملاحظه می‌شود. این پیوستار را می‌توان به صورت زیر نشان داد.





همچنین می‌توان به تقسیم‌بندی دو جزئی دیگری که در ایستارها و نگرش‌ها سیاسی مردم در چارچوب فرهنگ سیاسی، به صورت تقسیم دو جزئی جمع‌گرا - فردگرا دست یافت. در یک سوی پیوستار، فردگرایی افراطی قرار دارد که در آن طرفداران فردگرایی اقتصادی با هر نوع دخالت حکومت در امور آنها مخالف هستند و بر این اعتقادند که خود افراد از عهده مسائل خویش برمی‌آیند. در طرف دیگر این پیوستار، جمع‌گرایی افراطی را ملاحظه می‌کنیم که با حقوق و آزادی‌های فردی مخالفت می‌ورزند. آنها برای حقوق و فعالیت‌های گروهی هستند. در شرایطی که فردگرایی افراطی سطح بالای نابرابری‌های اجتماعی را تحمل می‌کند، جمع‌گرایی افراطی بیشتر از مساوات‌گرایی در کلیه جنبه‌های زندگی اجتماعی دفاع می‌کند. در وسط این پیوستار کسانی قرار می‌گیرند که دارای رویکرد ایجاد تعادل میان رفاه فردی و رفاه اجتماع بزرگ‌تر هستند.

فردگرایی افراطی توازن میان فردگرایی و جمع‌گرایی جمع‌گرایی افراطی

۳- ایستارها و نگرش‌ها نسبت به سیاست (به ویژه دولت): تقسیم‌بندی دو جزئی در این دسته از ایستارها و نگرش‌ها، دولت به اصطلاح آسان‌گیر و دولت مداخله‌جو است. در یک طرف پیوستار، کسانی هستند که از یک حکومت ضعیف که به مردم در سطح وسیعی اجازه فعالیت‌های گوناگون را می‌دهد، حمایت به عمل می‌آورند. تحت این شرایط در شکل افراطی آن هیچ‌گونه مداخله دولت در امور اقتصادی پذیرفتنی نیست و باید به یک نقش حداقلی برای حکومت در جهت حفظ نظم و قانون بسنده کرد. در حقیقت شکل افراطی این نوع نگرش، آنارشسیسم است. در نقطه مقابل این وضعیت، دولت حداکثر وجود دارد که در آن دولت می‌تواند در کلیه عرصه‌های زندگی، کنترل اقتصاد، تنظیم تعارضات اجتماعی و جز این‌ها دخالت کند. در چنین شرایطی، امکان دارد شهروندان با نادیده گرفتن آزادی‌های شخصی، از وجود چنین دولت مداخله‌کننده‌ای استقبال نمایند، زیرا از نظر آنها، دولت می‌تواند در مقابل نوسانات اقتصادی، بیماری‌ها، بحرانها و ... اقدامات مؤثری به عمل آورند. با بیان این دو حالت افراط و تفریط، سطح پشتیبانی روزافزون از وظایف گوناگون حکومتی در رابطه با حفظ نظم و قانون ملاحظه می‌شود. پیوستار ایستار و نگرش به دولت را می‌توان به شرح زیر نشان داد.

دولت حداکثر موازنه میان مداخله و عدم مداخله دولت حداقل

مثال ۵: تقسیم‌بندی دو جزئی دولت حداکثر و حداقل، مربوط به ایستارهای کلی نسبت به است.

(۱) جامعه (۲) اقتدار (۳) سیاست (دولت) (۴) فرهنگ

پاسخ: گزینه «۳» تقسیم‌بندی دو جزئی دولت حداکثر و حداقل، مربوط به ایستارهای کلی نسبت به سیاست است.

مطالعات فرهنگ سیاسی

از لحاظ تاریخ اندیشه‌های سیاسی، ارسطو و افلاطون از جمله متفکرینی بودند که به صورت قابل ملاحظه‌ای به ایستارها و نگرش‌های سیاسی مردم نسبت به اقتدار توجه داشتند. بر این اساس آنها به این موضوع توجه داشتند که روابط اجتماعی چگونه باید باشد؟ حکومت در زندگی مردم دارای چه نقشی است؟ عملاً پاره‌ای از نگرش‌ها و ایستارهای فرهنگی را که آنها مورد توجه قرار دادند، له دموکراسی است، در حالی که سایرین چندان با خودمداری دموکراتیک سازگاری ندارند. الکسیس دو توکویل در تحلیل دموکراسی در امریکا، ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگی را کانون مطالعات خویش قرار داد، بر این اساس، وی بر آداب و رسوم و شیوه‌های رفتاری مشترک در یک جامعه تأکید زیاد می‌کرد. توکویل آداب و رسوم را به عنوان کل وضعیت اخلاقی و ذهنی مردم توصیف و تعریف می‌نمود. به ویژه وی به آداب و رسوم سیاسی، یعنی آن سلسله عادت‌های قلبی و ذهنی که به تشکیل رفتار سیاسی امریکایی‌ها کمک می‌کرد، توجهی خاص داشت. از نظر او آداب و رسوم سیاسی امریکایی را باید بر مبنای علاقه به آزادی توصیف کرد. در این روند مذهب پروتستان و کاتولیک، از طریق نظام آموزش رسمی خانواده (که زنان نقش مهمی را در آن ایفا می‌کردند)، ارزش‌ها و نگرش‌های مذکور را تقویت می‌نمودند. وی ریشه مشارکت سیاسی را در جامعه مذکور که به صورت تجربه‌ای از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده، در همکاری‌های اجتماعی و خودمداری در پایین‌ترین سطح واحد کشوری جستجو نمود. در این راستا مختصات فرهنگی جامعه مذکور را به صورت خویش‌داری، اعتدال و خودمداری توصیف کرد. توکویل در حقیقت عوامل ایستاری برای موفقیت امریکا را مهمتر از خود قانون اساسی و سایر پایه‌های قانونی نظام حکومتی آن تلقی می‌کرد. وی بر این اعتقاد بود که اصولاً چنانچه قوانین از پشتوانه آداب و رسوم و اخلاقیات برخوردار نباشد و از آنها تغذیه نکنند، سست‌بنیاد خواهند بود. بر پایه این تحلیل، آداب و رسوم تنها قدرت بادوام برای یک ملت به شمار می‌رود.

ماکس وبر نیز از اهمیت فرهنگ سیاسی آگاهی کامل داشت. از نظر وی نهادهای سیاسی و اقتصادی تنها در چارچوب خودشان قابل درک هستند. بر این اساس، ایستارها و نگرش‌های فرهنگی، خانوادگی و مقررات منطقی می‌توانند بر واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی تأثیر بسزایی داشته باشند. وی این مطلب را در اثر اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری مطرح می‌کند که چرا پروتستانها در آغاز قرن بیستم بر اقتصاد آلمان مسلط گردیده و بیش از کاتولیک‌ها از موقعیت‌های اجرایی در شرکت‌ها برخوردار شدند. وی پاسخ به این پرسش را در تفاوت بر تأکید روی جنبه‌های پارسایانه در این دو گروه مذهبی جستجو می‌کند. بر حسب سنت، هر دو مذهب به نحوی از انحا یک سبک زندگی ساده و زهدگرایانه را تشویق می‌کردند.

در حالی که پروتستان‌ها به پیروی از مارتین لوتر برای پس‌انداز کردن ثروت، ارزش زیادی قائل بودند، آموزه‌های کلیسای کاتولیک قرون وسطی مبتنی بر کنار کشیدن از دنیای تجارت و سیاست بود. از نظر وبر گرایش به سوی فعالیت اقتصادی، انباشت ثروت و صرفه‌جویی در پروتستان‌تیسیم به مراتب بیش از کاتولیسیم ترغیب می‌شد. گرچه ارزش‌های زهدگرایانه در طول قرون متمادی برای متوسط پرتستان‌ها و نیز کاتولیک‌ها رو به زوال گذاشت، لیکن بسیاری از ایستارها و نگرش‌های اجتماعی و اقتصادی که آنها به وجود آوردند، همچنان به حیات خود ادامه دادند. وی در دیگر آثارش نشان داد که چگونه خانواده‌های تحت سلطه پدر باعث ایجاد جوامع پدرسالار و ظهور نخبگان سیاسی اقتدارگرا شده و همچنین چگونه منطق و استدلال‌های قانونی، مبانی حکومت قانون و دولت‌های مدرن را فراهم ساختند.

مطالعات فرهنگ سیاسی

مطالعات جدید فرهنگ سیاسی به صورت سیستماتیک در دهه ۱۹۶۰ عمده‌تاً بر متغیرهای الگویی پارسونز، کارکردگرایی آلموند و پاره‌ای از دیدگاه‌های مارکسیستی متکی بود. از نظر مارکسیست‌ها، فرهنگ سیاسی متغیری وابسته است، در حالی که سایرین آن را متغیری مستقل پنداشته‌اند. نظریه‌پردازان سیستمی و نیز کارکردگرایان، فرهنگ را بخشی از محیط سیاسی جامعه تصور کرده‌اند.

از آن دوران، اتفاق نظر چندانی در خصوص تعریف‌ها و نظریه‌ها برای بررسی الگوها مشاهده نشده است. در بخش تعریف، رهیافت روانشناختی فرهنگ سیاسی عمده‌تاً بر جهت‌گیری فرد نسبت به هدف‌های سیاسی تأکید دارد و در بخش دیگر این مقوله بر حسب هنجارها و ارزش‌های حاکم تعریف می‌شود. گاهی فرهنگ سیاسی در چارچوب فرهنگ ملی، هویت سیاسی و ایدئولوژی حاکم توصیف شده، یا شکلی از نظم اخلاقی جامعه تلقی می‌شود. چندگانگی ابعاد الگویی فرهنگ سیاسی مشکلات عدیده‌ای برای تعریف آن به وجود آورده است. قبل از انتشار کتاب انقلاب آرام «اینگلهارت» الگوهای رایج برای تبیین فرهنگ سیاسی، عبارت بوده‌اند از: کارکردگرایی، نظریه سیستم‌ها و دیدگاه‌های مارکسیستی.

در چارچوب کارکردگرایی، مسئله سازواری و تعارض ارزشی به عنوان موضوع محوری تبیین رفتارهای سیاسی تلقی می‌شد. از نظر دورکیم و پارسونز، ارزش‌ها و هنجارها اجزای اصلی واقعیات اجتماعی‌اند و می‌توانند بخش‌های گوناگون جامعه را به یکدیگر پیوند دهند. بر این اساس، ناتوانی جامعه در ایجاد فرهنگی مبتنی بر اجماع یا کثرت‌گرایی، باعث تغییرات رفتاری و ساختاری شده که این خود باعث به مخاطره افتادن تشکیلات اجتماعی می‌شود. از نظر محققانی مانند آلموند و وربا، الگو می‌تواند باعث کشف یک سلسله هنجارها و ارزش‌ها شود که این خود به ایجاد حکومتی مؤثر و با ثبات در دولت‌ها کمک می‌کند. به طور خلاصه، نتیجه این‌گونه مباحث، ما را به سوی سازماندهی تغییرات تدریجی و حفظ ثبات سوق می‌دهد تا آن را از وظایف حکومت و علوم سیاسی بدانیم.

کدام یک از رهیافت‌های فرهنگ سیاسی بر جهت‌گیری فرد نسبت به هدف‌های سیاسی تأکید دارد؟

- (۱) احساسی (۲) عاطفی (۳) روان‌شناختی (۴) ارزشی

پاسخ: گزینه «۳» رهیافت روان‌شناختی فرهنگ سیاسی عمده‌تاً بر جهت‌گیری فرد نسبت به هدف‌های سیاسی تأکید دارد.

رهیافت دوم، نظریه سیستم‌هاست. این نظریه بر این فرض استوار است که هر نظامی برای ادامه حیات خویش به تولید داده‌هایی نیازمند است. در این زمینه، دو مسئله مطرح می‌شود:

- ۱- مفروضات بحث برانگیز جامعه‌شناسانه و بیولوژیک جایگزین مفروضات سیاسی می‌شوند؛
- ۲- نحوه توزیع فرهنگ سیاسی در محیط سیاسی؛ که خود این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه ارزش‌ها، رفتارها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و چگونه داده‌های رفتاری به محیط نظام بازخورنده می‌شوند؟

بر اساس تحلیل سیستمی از فرهنگ سیاسی، به این نتیجه می‌رسیم که نظام سیاسی دارای فرهنگی در سطوح نظام، فرآیند و سیاست است. فرهنگ نظام متشکل از شناخت، احساسات و قضاوت نسبت به مقام‌های سیاسی و نقش‌ها و نه حکومت است. بر این اساس، هنگامی که درباره‌ی مشروعیت نظام سیاسی صحبت می‌کنیم، باید مشخص نماییم که ما به رهبران، مناصب، حکومت و ملت یا ترکیبی از این مقولات توجه داریم یا خیر. فرهنگی که در سطح فرآیند مطرح می‌شود شامل شناخت، احساسات و قضاوت اعضای نظام سیاسی نسبت به خود به عنوان بازیگر سیاسی و مقایسه خویش با سایر زیرسیستم‌ها مثل احزاب سیاسی، گروه‌های ذی نفوذ و نخبگان خاص حکومتی و سیاسی می‌گردد و در سطح سیاست، دربرگیرنده شناخت، احساسات و قضاوت نظام سیاسی نسبت به داده‌های خود در چارچوب سیاست داخلی (از لحاظ میزان برخورداری از قابلیت‌های استخراجی، تنظیمی و توزیعی) و سیاست خارجی (نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی) است.

تست‌های طبقه‌بندی شده فصل ششم

- کله ۱- مشارکت تجهیز می‌تواند باعث پیوند میان و شود. (سراسری ۸۳)
- (۱) نظام سیاسی - محیط داخلی اش
(۳) طبقات متوسط - گروه‌های میانی (واسطه) سیاسی
(۲) طبقات پایین جامعه - بخشی از نخبگان حکومتی
(۴) گروه‌های رهبری غیرسیاسی (محلی) - سیاست‌های ملی
- کله ۲- براساس تحلیل «هارولد لاسول» تنوع ساختاری به صورت فرایندی تلقی می‌شود که به موجب آن هر مرحله‌ای از تصمیم‌گیری به صورت شناخته می‌شود. (سراسری ۸۳)
- (۱) رویه متمایزی
(۲) سیاستگذاری
(۳) فعالیت حقوقی
(۴) اجرای خط‌مشی
- کله ۳- فرهنگ سیاسی جوامع غیردموکراتیک از این نظر جنبه «منشوری» دارد که در آن مشاهده می‌شود. (سراسری ۸۳)
- (۱) سلسله مراتبی از نرم‌ها
(۳) اختلاطی از ارزش‌های «کوچک» و «بزرگ»
(۲) ارزش‌ها و هنجارهای متعارض
(۴) ترکیبی از ایستارهای مذهبی و غیرمذهبی
- کله ۴- دومین شیوه نوسازی از نظر برینگتن مور می‌باشد. (سراسری ۸۳)
- (۱) نوسازی کمونیستی
(۲) نوسازی سرمایه‌دارانه
(۳) نوسازی دموکراتیک
(۴) انقلاب محافظه‌کارانه
- کله ۵- از لحاظ ورود کشورهای بیشتر به جرگه نظام‌های دموکراتیک، ساموئل هانتینگتن دو موضوع را از یکدیگر تفکیک می‌کند، که این دو مورد به توسعه و وقوع توسعه دموکراتیک کمک می‌کنند که عبارتند از: (سراسری ۸۳)
- (۱) زمینه‌ها و روندها
(۲) فرایندها و چالش‌ها
(۳) پیش شرط‌ها و فرایندها
(۴) پیش‌نیازها و چالش‌ها
- کله ۶- محافظه‌کاران، قدرت را به صورت زیر تعریف می‌کنند: (سراسری ۸۳)
- (۱) توانایی اعمال اراده یکی بر دیگری
(۲) ظرفیت لازم برای تحقق اهداف مشترک
(۳) تحت تأثیر قرار دادن افراد به شیوه‌ای که علیه منافع خود آنها عمل شود.
(۴) رابطه نابرابر میان دو نفر که یکی به علت برخورداری از منابع بیشتر، دیگری را تحت تأثیر قرار دهد.
- کله ۷- کدام اندیشمند در بحث توسعه سیاسی، بر نهادینه‌سازی سیاسی تأکید دارد؟ (سراسری ۸۴)
- (۱) اپتر
(۲) آلموند
(۳) پای
(۴) هانتینگتن
- کله ۸- الگوی چهارم «بلک» در مورد شیوه نوسازی جوامع گوناگون، در برگیرنده کدام کشورها است؟ (سراسری ۸۴)
- (۱) آفریقای
(۲) آمریکای لاتین
(۳) ایران و روسیه
(۴) بریتانیا و فرانسه
- کله ۹- کدام مورد در تقسیم‌بندی «لیپست» از انواع نظام‌های سیاسی قرار ندارد؟ (سراسری ۸۴)
- (۱) دموکراسی‌های با ثبات اروپا
(۲) دموکراسی‌های با ثبات آمریکای لاتین
(۳) دیکتاتورهای با ثبات آمریکای لاتین
(۴) دموکراسی‌های دیکتاتوری‌های بی‌ثبات آمریکای لاتین
- کله ۱۰- از نظر «آپتر» مدل مصالحه‌ای از نظر ارزشی، ابزاری است، لکن از لحاظ اقتدار است. (سراسری ۸۴)
- (۱) هرمی
(۲) جمعی
(۳) سلسله مراتبی
(۴) لیبرال - دنیوی
- کله ۱۱- کدام محقق الگوی «جامعه منشوری» را مطرح نمود؟ (سراسری ۸۴)
- (۱) پای
(۲) پارسونز
(۳) ساتن
(۴) ریگز
- کله ۱۲- الگوی درصدد ارائه آن دسته از نظام‌های سیاسی است، که بسیاری از مختصات نوگرایی را دارند و در عین حال بسیاری از خصوصیات سنت‌گرایی را هم حفظ کرده‌اند. (سراسری ۸۴)
- (۱) تالکوت پارسونز
(۲) فردریگز
(۳) کارل دوپیچ
(۴) گابریل آلموند

پاسخنامه تست‌های طبقه‌بندی شده فصل ششم

۱- گزینه «۴» مشارکت سیاسی به عنوان یکی از متغیرهای مهم در عرصه سیاسی می‌تواند در تنوع ساختاری و توزیع مجدد قدرت میان نخبگان مؤثر باشد. مشارکت سیاسی در چند بخش متجلی می‌شود. مشارکت تجهیززی، مشارکت خودجوش و مشارکت مستقل. مشارکت تجهیززی بر اساس تعلیمات و آموزشهای خاص به صورت سازمان یافته عمل می‌کند، که در آن وفاداری و احساسات، احترام و ترس از نخبگان سیاسی معیار است. بنابراین مشارکت تجهیززی می‌تواند باعث پیوند میان گروه‌های رهبری غیر سیاسی و سیاست‌های ملی شود. از این نظر که گاهی ممکن است نخبگان سیاسی احساس کنند که از قدرت کافی برخوردار نیستند و با دخالت ارتش امکان براندازی آنها حاصل شود. از این‌رو برای حفظ موقعیت خود، مشارکت تجهیززی را گسترش می‌دهند تا گروه‌های جدیدی را به عرصه سیاست راه دهند تا موقعیتشان حفظ شود. گزینه نزدیک، گزینه دوم است. در حالی که این گزینه در مشارکت سیاسی خودجوش و مستقل معنا پیدا می‌کند، نه در تجهیززی. در مشارکت خودجوش و مستقل مردم عملاً در فرآیند نوسازی سیاسی و تنوع ساختاری شرکت فعالیت می‌کنند و براساس اعتماد متقابل که میان مردم و نخبگان است، پیوند میان مردم (طبقات پایین) و نخبگان شکل می‌گیرد.

۲- گزینه «۱» براساس تحلیل لاسول، تنوع ساختاری به عنوان فرآیندی تلقی می‌شود که به موجب آن هر مرحله از تصمیم‌گیری به صورت رویه متمایزی شناخته شده است، چون نقش‌های گوناگونی به مرحله اجرا درمی‌آید. لاسول در توصیف تنوع ساختاری مراحل هفت‌گانه تصمیم‌گیری را مطرح می‌کند که عبارتند از: اطلاعات، توصیه، تجویز، حکم، اجرا، ارزیابی و اختتام. در فرآیند توسعه، تنوع ساختاری به عنوان یکی از پارامترهای مهم توسعه تلقی می‌شود. لاسول نظریاتش را در قالب نظریه‌های روان‌شناختی اجتماعی مطرح کرد و به سیاست از زاویه روان‌شناختی و رفتارگرا نگریست. گزینه نزدیک، گزینه دوم است چون به موازات تنوع ساختاری، زیرسیستم‌های اداری و سیاسی در قالب بوروکراسی ظاهر می‌شود و با اتخاذ تصمیمات خود نقش عمده‌ای را در سیاستگذاری ایفا می‌کنند.

۳- گزینه «۲» فرهنگ سیاسی جوامع غیردموکراتیک، جنبه منشوری دارد. چون در آن ارزش‌ها و هنجارهای متعارض مشاهده می‌شود. در این جوامع نیروهایی مثل قومیت، نژاد، قبیله، خانواده، عشیره و مذهب قرار دارد که عملکرد نظام سیاسی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و در بسیاری از موارد جنبه احساسی و عاطفی حاکم بر عقلانیت می‌شود. همانطور که فرهنگ سیاسی دارای انواعی است، نوع نظام‌های سیاسی هم متفاوت است. نوع نظام سیاسی خاص، فرهنگ سیاسی خاص خود را می‌پذیرد. مثلاً فرهنگ سیاسی مدنی که اساس آن بر مشارکت فعال سیاسی است، خاص جوامع دموکراتیک است و فرهنگ سیاسی بسته، محدود یا تبعی خاص جوامع غیر دموکراتیک می‌باشد. گزینه نزدیک، گزینه اول است. چون در جوامع غیر دموکراتیک به علت فقدان تجربه دموکراتیک، تنها عامل انسجام دهنده ظاهری بهره‌گیری از قوه قهریه است، چون فرهنگ سیاسی این جوامع بر اساس نوعی پیوند هنجاری میان دولت و جامعه بوده و به صورت سلسله‌مراتبی است. بنابراین در جوامع غیر دموکراتیک نوع فرهنگ سیاسی سلسله‌مراتبی، باعث ترغیب و تشکیل اقتدارگرایی و تضعیف جامعه می‌شود؛ ثمر همان هنجار است که اساس رابطه دولت و جامعه در جوامع غیر دموکراتیک است.

۴- گزینه «۴» برینگتون مور از جمله اندیشمندان است که فرآیند توسعه سیاسی و نوسازی را با الهام از مطالعات مقایسه‌ای - تاریخی، طی مقایسه فرآیند توسعه سیاسی در جوامع گوناگون، توانست سه الگو را در مدل نوسازی خود مطرح کند. او به متغیر اقتصادی و اجتماعی در فرآیند نوسازی برای مقایسه جوامع توجه کرد، تا بتواند از این طریق علت موفقیت یا ناکامی جوامع، در راه رسیدن به نوسازی را مورد بررسی قرار دهد. دومین شیوه نوسازی یا مدل نوسازی از نظر مور، انقلاب محافظه‌کارانه است. نمونه آن در آلمان و ژاپن قابل مشاهده است. در این مدل، ضعف طبقه سرمایه‌دار تجاری و صنعتی این طبقه را مجبور به ائتلاف با طبقه زمیندار، در فرآیند نوسازی در جامعه کرد. این کار منجر به ظهور فاشیسم شد. هر چند تغییرات اقتصادی و اجتماعی به سرعت انجام گرفت. اما به علت تداوم ساختارهای سنتی و تلاش طبقات مخالف برای احیای ساختارهای سنتی، زمینه‌های رشد فاشیسم فراهم شد. گزینه نزدیک، گزینه اول است. سه مدلی که برینگتون مور اعلام می‌کند، عبارتند از: مدل نوسازی دموکراتیک و سرمایه‌دارانه، مدل نوسازی انقلاب محافظه‌کارانه و شیوه نوسازی کمونیستی که در شیوه سوم، طبقات حاکم نتوانستند به نوسازی صنعتی تن دهند و شرایط خود را با آن وفق دهند.

۵- گزینه «۳» از لحاظ ورود کشورهای بیشتر به جرگه‌ی نظام‌های دموکراتیک، هانتینگتن دو موضوع را از یکدیگر تفکیک می‌کند، یکی پیش شرط‌هایی که به توسعه دموکراتیک کمک می‌کند و دیگری فرآیندهایی که طی آن توسعه دموکراتیک به وقوع می‌پیوندد. در بخش پیش‌شرط‌ها به متغیرهایی مثل ثروت، برابری، ساختار اجتماعی، محیط خارجی و چارچوب‌های فرهنگی توجه دارد و در مقوله فرآیندها سه مدل دموکراسی را مبنی بر مدل خطی، چرخشی، دیالکتیکی مطرح می‌کند. او به متغیر اقتصادی مورد توجه لیپست، متغیرهای دیگری هم افزود و با برینگتون مور هم عقیده بود که تا بورژوازی نباشد، دموکراسی شکل نخواهد گرفت. گزینه نزدیک، گزینه دوم است. در حالی که هانتینگتن به پیش شرط‌ها و فرآیندها توجه می‌کند، کارکردگرایان به دنبال الگویی هستند و الگویی را مطرح می‌کنند که در آن به توصیف ساختارها، فرآیندها و مکانیسم‌ها و کارکردها در جوامع گوناگون می‌پردازد که در آثار آلموند، مرتن و اپتر مشهود است. آنها چالش‌هایی که به تبع حرکت به سمت نوسازی پیش می‌آید را مطرح می‌کنند و سعی در ارائه راه حل دارند.



۶- گزینه «۲» سه نوع تعریف از قدرت وجود دارد. دیدگاه محافظه کارانه، دیدگاه لیبرال و دیدگاه رادیکال. در نظر محافظه کاران قدرت یعنی ظرفیت لازم برای تحقق اهداف مشترک و منظور از ظرفیت لازم یعنی توانایی حکومت برای انجام تصمیمات سیاسی است. منظور از تحقق اهداف مشترک یعنی تلاش برای رسیدن به هدفهایی چون رشد اقتصادی، نظم عمومی و امنیت، برابری، عدالت و... بنابراین هر چقدر حکومت از قدرت بیشتری برخوردار باشد، بهتر می‌تواند به اهداف خود برسد. گزینه نزدیک، گزینه اول است. اما این تعریف از دیدگاه لیبرال مطرح است. از دیدگاه لیبرال قدرت یعنی توانایی اعمال اراده یکی بر دیگری.

۷- گزینه «۴» هانتینگتن با برداشت نهادگرایی از توسعه سیاسی، خط فکری خود را از اندیشمندان توسعه‌گرای کلاسیک جدا کرد. در نظر او توسعه نباید با نوسازی اشتباه گرفته شود، چون هر کدام یک مقوله است. او معتقد بود که درجه بالای نهادینگی در یک کشور، نشان از توسعه و حرکت به سمت ثبات و تعادل دارد. او نوسازی را براساس میزان صنعتی شدن، تحرک اجتماعی، مشارکت سیاسی و رشد اقتصادی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. چون در فرایند نوسازی و توسعه سیاسی خواست‌ها و تقاضاهای جدیدی به وجود می‌آید و در قالب نقش‌های جدید، سعی در مشارکت سیاسی دارند و این باعث می‌شود گروه‌ها برای حفظ منافع خود، خواستار مشارکت در نظام سیاسی شوند. در اینجا نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی لازم برای انطباق با شرایط جدید برخوردار و به سمت تشکیل نهادینگی برود. در غیر اینصورت رو به زوال، بی‌ثباتی، هرج و مرج و اقتدارگرایی می‌رود. هانتینگتن، معتقد است هر اندازه نظام از سادگی به پیچیدگی، وابستگی به استقلال، انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان اندازه به درجه توسعه آن نظام افزوده خواهد شد. بنابراین نهادینه‌سازی گروه‌های اجتماعی جدید در عرصه سیاسی، زوال نظام را از بین می‌برد و باعث ثبات نظام می‌شود. مهمتر اینکه نظام را به توسعه سیاسی نزدیک می‌کند.

گزینه نزدیک، گزینه اول است. هر چند اپتر هم مثل هانتینگتن منتقد نظریات تک خطی و تک بعدی توسعه‌گرایان کلاسیک است. او معتقد است که نوسازی و توسعه متمایز و متفاوت از هم هستند، اما در نهایت ارجحیت را به تحلیل نوسازی می‌دهد و در تحلیل خود از بعد کارکردی و ساختاری با چالش‌ها و فرایند نوسازی و توسعه برخورد می‌کند.

۸- گزینه «۲» هر کدام از اندیشمندان فرایند نوسازی را از زوایای خاص خود مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. یکی از این محققان سیریل بلک می‌باشد که بررسی‌های خودش را در دو سطح انجام می‌دهد. یکی مقایسه نظام‌های سیاسی گوناگون و دیگری شیوه انطباق نهادهای سنتی با کارکردهای جدید است. او با توجه به این سطوح تحلیل، طبقه بندی هفت گانه‌ای را از شیوه‌های نوسازی در جوامع مختلف ارائه می‌دهد. الگوی چهارم او شامل شیوه نوسازی در کشورهای آمریکای لاتین است. حضور استعمارگران اروپایی در این کشورها، مانع شد که افراد بومی در عرصه قدرت سیاسی سهیم شوند و مشارکت داشته باشند، این مسئله باعث شد که مردم طی فرایند سیاسی با عنوان جنبش‌های استقلال طلبانه، زمینه را برای ظهور رهبران نوگرا فراهم کنند تا از این روش بتوانند به نوسازی و توسعه برسند.

گزینه نزدیک، گزینه اول است. در حالی که کشورهای آفریقایی جزء الگوی هفتم هستند و به علت فقدان وجود نهادهای توسعه یافته، در برخورد با فرهنگ استعماری غرب، الگوهای وارداتی غربی را پذیرفتند.

۹- گزینه «۲» از جمله محققانی که دیدگاه‌هایشان در چارچوب نظریه‌های کلاسیک نوسازی مورد توجه قرار می‌گیرد، سیمور مارتین لپیست است. او به دنبال این مطلب است که چه رابطه‌ای میان دموکراسی سیاسی و توسعه اقتصادی وجود دارد. او در بررسی‌های علمی خود به مسئله اقتصاد و رشد و توسعه اقتصادی به عنوان سنگ بنای توسعه سیاسی می‌نگرد. در این راستا او چهار نوع نظام سیاسی را مطرح می‌کند: دموکراسی‌های با ثبات اروپایی (بریتانیا)، دموکراسی‌ها و دیکتاتورهای بی‌ثبات اروپایی (اسپانیا)، دموکراسی‌ها و دیکتاتورهای بی‌ثبات آمریکای لاتین (برزیل)، دیکتاتورهای بی‌ثبات آمریکای لاتین (کوبا). او در کشورهای آمریکای لاتین، به علت عدم رشد اقتصادی و حرفه‌ای نبودن این جوامع، آنها را در تقسیم بندی خود جزء دموکراسی‌های با ثبات در نظر نمی‌گیرد.

۱۰- گزینه «۱» از نظر اپتر، مدل مصالحه‌ای از نظر ارزشی، ابزاری است (دنیوی و مادی) و از نظر اقتدار، هرمی می‌باشد. او برای اینکه تحلیل خود را به واقعیت بیشتر نزدیک کند و به آن عینیت بخشد، مدل مصالحه‌ای را مطرح می‌کند. یعنی از بعضی حقوق و مسئولیت‌های تعریف شده تشکیل شده است که هر یک از سطوح آن از درجه‌ای از استقلال برخوردار است. مدل مصالحه‌ای او در فرایند نوسازی در مراحل میانی و پایانی قابل استفاده است و در آن اطلاعات، اساس نظام سیاسی در این مدل را تشکیل می‌دهد، چون جامعه پیچیده می‌شود. گزینه نزدیک، گزینه سوم است. چون اپتر از نظر نوع اقتدار و درجه آن دو دسته نظام را تعریف می‌کند نظام مبتنی بر اقتدار هرمی و اقتدار سلسله مراتبی اما مدل تجهیزاتی براساس اقتدار سلسله مراتبی است، نه مدل مصالحه‌ای.



مدرس‌ان شریف

فصل نهم

« شاخص‌های عمده بررسی در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای »

در فرایند مقایسه نظام‌ها و جوامع گوناگون، باید بر پارامترهایی چون تاریخ، فرهنگ سیاسی، شرایط اجتماعی، سیاست و مشارکت سیاسی تأکید ورزید:

۱. **تاریخ و فرهنگ سیاسی:** میراث گذشته تأثیر به‌سزایی بر رفتارهای سیاسی توده و نخبگان کنونی دارد. بسیاری از سرزمین‌هایی که بعد از جنگ دوم جهانی به استقلال رسیدند، به میزان قابل ملاحظه‌ای مختصات نهادی، اداری و رفتاری دوران استعمار را به ارث برده‌اند. از جمله می‌توان به نظام ارتش، نظام آموزشی و دیوان سالاری‌ها اشاره نمود. در برخی از موارد مشاهده می‌کنیم که با خارج شدن استعمارگران از مستعمرات، نهادهای مزبور می‌توانند به راحتی به حیات خود ادامه دهند (مانند هند) و در بعضی موارد ممکن است با توجه به ویژگی‌های فرهنگی جوامع مختلف، خروج استعمارگران همراه با محو نهادهای سیاسی، اداری، ملی و اقتصادی باقیمانده از استعمار باشد (مثل مورد مصر)، گاه ممکن است به جای حاکم بودن زبان بومی، زبان ملی (زبان دولت سابق استعماری) استعمال گردد و مسائل تاریخی به حدی در شکل‌گیری رفتارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مؤثرند که حتی با سرنگونی رژیم قدیمی از طریق یک انقلاب، هنوز مختصات قدیمی خود را در اشکال جدید رفتاری عیان می‌سازند.

در اغلب موارد نظام‌های سیاسی وارث مشکلات عدیده سیاسی، نژادی، اجتماعی و فرهنگی از زمان‌های بسیار دور هستند، برای نمونه ناتوانی رهبران ایالات متحده آمریکا، بعد از حدوث جنگ داخلی از لحاظ برخورد یکسان با سفیدپوستان و سیاهان، ارثیه‌ای را از خود باقی گذارده که پس از پشت سرگذاردن چندین نسل، هنوز نخبگان سیاسی این کشور با خصومت‌های نژادی و اجتماعی دست به‌گریبانند. همچنین ترکیب ناهمگون جمعیت در یک سرزمین، به واسطه حاکم بودن کثرت‌گرایی فرهنگی، در شرایطی که دوران ملت‌سازی با موفقیت طی نشده باشد، می‌تواند عامل عمده بازدارنده برای تحقق کثرت‌گرایی اجتماعی تلقی شود. به هر حال تعارضات تاریخی میان فرهنگ‌های گوناگون، که اینک در یک واحد سیاسی مشخص به سر می‌برند، عامل بسیاری از مشکلات سیاسی کنونی به شمار می‌رود.

تاریخ به لحاظ آثاری که روی عقاید و ایستارهای سیاسی مردم دارد، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا غالباً ارزش‌ها و هنجارهای گذشته برحسب عمق و ریشه‌دار بودن آنها، به اشکال گوناگون به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. این گونه‌انگاره‌ها و عقاید ممکن است یا در هیأت کاملاً شفاف، نظام‌های اعتقادی را تشکیل دهند یا به نحو مبهمی ارزش‌ها، احساسات و دانش سیاسی فردی را تبیین نمایند. همچنین نظام‌های اقتصادی سیاسی شامل نگرش‌هایی در مورد ماهیت سیاسی و هدف‌ها و نیت آن است. برخی از نظام‌های اعتقادی که بر مبنای اصول منطقی و روشنی تبیین شده و از درجه بالای تعهد عاطفی برخوردارند، شکل ایدئولوژی به خود می‌گیرند. در اغلب موارد، نظام‌های اعتقادی که از شفافیت کمتری برخوردارند، به صورت پراگماتیسم ظاهر می‌گردند. معمولاً تعهدات عاطفی و احساسی در نظام‌های پراگماتیستی کمتر از نظام‌های ایدئولوژیک مشاهده می‌شوند.


به طور کلی نظام‌های اعتقادی ایدئولوژیک و پراگماتیستی از گذشته به ارث می‌رسند. حتی در شرایطی که یک نظام اعتقادی از خارج وارد می‌شود، غالباً براساس تجربه گذشته کشور دریافت‌کننده، با نظام‌های اعتقادی مشابه تفسیر و تبیین می‌گردد و با عقاید متفکران سیاسی و بومی ادغام می‌شود؛ برای مثال برخی از عقاید فاشیسم ایتالیا که در اوایل دهه ۱۹۲۰ وارد آلمان شد، در سایه تجربه آلمان‌ها به صورت ناسیونال سوسیالیست هیتلری تغییر شکل داد. همچنین بسیاری از اندیشه‌های مارکسیسم پس از ورود به چین، در چارچوب عقاید کنفوسیوس، تبیین و تفسیر شدند. در صورتی که رهبران سیاسی بتوانند ایدئولوژی وارداتی را با شرایط سنتی و بومی تطابق دهند، این وضع، مانع گسست تاریخی و موجب ارتباط سنتی مردم با گذشته خود خواهد شد.

علاوه بر نظام‌های اعتقادی سیاسی که باعث تثبیت اولویت‌ها و هدف‌های سیاسی می‌شوند، ارزش‌ها، احساسات و اطلاعات سیاسی نیز بر رفتار سیاسی فرد تأثیر می‌گذارند. در واقع می‌توان گفت که ایستارها و جهت‌گیری‌های کلی سیاسی مردم، فرهنگ سیاسی است. در حقیقت مهم‌ترین جنبه فرهنگ سیاسی احساسات عاطفی مردم نسبت به جهان سیاست است که طی آن می‌توان فهمید تا چه اندازه آنها نسبت به رژیم سیاسی خود متعهد و وفادارند. البته بُعد دیگر فرهنگ سیاسی، ارزشیابی مردم از عملکرد حکومت است. بر این اساس علاقه یا برعکس نفرت یا بی‌تفاوتی آنها نسبت به حوزه سیاسی مشخص می‌شود. تحت این شرایط و یا ارزیابی‌ای که از ایستارهای افراد به عمل می‌آید، می‌توان تناسب میان انتظارات مردم را از حکومت در ازای شرکت در انتخابات یا پرداخت مالیات مورد توجه قرار داد.

باید اذعان نمود که اصولاً جوامع وارث یک سلسله ارزش‌های اجتماعی هستند که به همراه خود آثار و پیامدهای سیاسی را به دنبال دارند. در این روند پویایی فرهنگ سیاسی سبب دگرگونی هنجارها و به طور کلی نظام‌های ارزشی، در شرایط تاریخی گوناگون می‌شوند و عقاید سیاسی فردی نیز در طول زندگی و در پاسخ به تجربه‌های سیاسی نوین متغیر می‌گردند. در این مورد در بسیاری از موارد با لایه‌های فرهنگی گوناگون و گاهی متعارض برخورد می‌کنیم؛ برای مثال در ارزیابی فرهنگ سیاسی ایران این لایه‌ها را به صورت فرهنگ سیاسی قبل از اسلام، فرهنگ سیاسی اسلامی و فرهنگ مدرنیسم مشاهده می‌نماییم. به گونه‌ای که ایستارهای سیاسی را باید براساس تعامل یا تقابل لایه‌های مزبور ارزیابی کنیم. همچنین در تجزیه و تحلیل فرهنگ سیاسی دموکراسی‌های غربی با ترکیبی از فرهنگ امریکایی، فرهنگ سیاسی فردگرایانه و فرهنگ فراماتریالیستی روبه‌رو می‌شویم.


در مورد دوم یعنی فرهنگ فردگرایانه که شامل بحث کلاسیک میان حقوق اجتماعی در مقابل حقوق فردی (دولت و فرد) می‌شود، موضوع اصلی تفکر دموکراسی به شمار می‌رود که به طور کلی به نظریات هابز، لاک و اسمیت بازمی‌گردد. برحسب تعریف، دموکراسی لیبرال حمایت از حقوق فردی را ضروری می‌داند. از این رو در دهه ۱۹۸۰ موضوع اصالت فرد و فردگرایی به صورت خاصی درآمد. در بحث راست جدید که متفکرینی چون میلتن فریدمن، راجر اسکراتون، ویلیام باکلی و فرانسیس فوکویاما مطرح کردند و سیاستمدارانی چون رونالد ریگان و مارگرت تاچر اجرا کردند، وجود حکومت بزرگ را سبب اصلی کساد اقتصادی تلقی می‌کردند و راه چاره را در مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی جستجو می‌نمودند، آنها با تعقیب سیاست‌هایی برای پیشگیری از دخالت‌های بی‌مورد دولت، وجود دستگاه عظیم دیوان‌سالاری دولت را در تعارض با دموکراسی می‌دیدند، با آنکه دیدگاه‌های راست جدید بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی توانست روابط اجتماعی و ارزش‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد. در واقع طرفداران جدید اصالت فرد خواهان توجه به محدودیت‌های عملی لیبرالیسم اجتماعی‌اند.

از دهه ۱۹۸۰ درک پدیده راست جدید و نتیجه قهری و منطقی آن از لحاظ فردگرایی اجتماعی، برای ورود به بحث فرهنگ سیاسی دموکراسی‌های صنعتی غرب در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. از آثار موج فرهنگی راست جدید، افزایش اختلافات اجتماعی و سرگردانی ارزش‌های سیاسی و فرهنگی در جهت‌های گوناگون (نه لزوماً مخالف) است.

 **نکته ۱:** نکته مهمی که وجود دارد این است که فراماتریالیسم از تحولات شگرف اجتماعی - فرهنگی سر بر نیآورد، بلکه از بی‌تفاوتی سیاسی و سرخوردگی‌های گسترده نشأت گرفت.

اصولاً نظم ماتریالیستی قدیم که از دوران پس از جنگ جهانی در میان دموکراسی‌های صنعتی غرب ظاهر گشت، باعث تقویت فرهنگی این جوامع شد که طی آن مسائل رفاه مادی و اقتصادی را در اولویت قرار می‌داد. بنابراین یکی از دل‌مشغولی‌های نسل بعد از جنگ مبارزه با تورم، برخورداری از نرخ بالای رشد، ثبات اقتصادی، بالا نگاه داشتن سطح اشتغال، مبارزه با جرم و جنایت و حفظ امنیت کشور بود. در واقع به واسطه سیاسی شدن مسائلی چون فمینیسم، محیط زیست و سقط جنین، سیاست به صورت سیاست انتخاب زندگی درآمد است و از دهه ۱۹۸۰ مسأله حق سقط جنین در ایالات متحده آمریکا به صورت یک موضوع مطرح شده است و به شکل یک مسأله فراماتریالیستی درنیامده، بلکه بیشتر حاکی از برخوردهای محافظه‌کاری سیاسی و فردگرایی اجتماعی می‌باشد. ظهور فرهنگ فراماتریالیستی به معنای پایان عصر ایدئولوژی نیست، بلکه برعکس آن یک سلسله مسائل ایدئولوژیک جدیدی مطرح می‌کند و حاکی از ظهور نسل جدیدی است که معیارها و ارزش‌های این نسل از لحاظ خوشبختی، ارضای نیازها و معنا دادن به حیات با نسل پیشین تفاوت فاحشی دارد. این نسل که به تقویت و اشاعه ارزش‌های فرابورژوازی و فراماتریالیستی مبادرت می‌ورزد، از طبقه‌های نشأت می‌گیرد که از تحصیلات و رفاه بیشتری برخوردار است. بر این اساس جوامعی که از سطوح بالاتر رفاه اقتصادی و صلح و آرامش برخوردار بوده‌اند، بیشتر در معرض این پدیده قرار گرفته‌اند.

در چارچوب فرهنگ فراماتریالیسم به جای تأکید بر حقوق و منزلت، به کیفیت بهتر زندگی و روابط شخصی و به جای توجه به قانون، نظم و سلسله مراتب، به مشارکت و حق تعیین سرنوشت توجه می‌شود. فراماتریالیسم، مسائل سنتی سیاست چپ و راست را کنار گذاشته، گروه‌بندی‌های سیاسی غیرسنتی را به صورت گروه‌های طرفدار حفظ محیط زیست، صلح، فمینیسم و جز اینها ایجاد کرده است. در فرهنگ فراماتریالیستی سعی می‌شود تا مردم صدای رساتری در فرایند تصمیم‌گیری حکومت داشته و برای تأمین خواسته‌ها و تبیین تقاضاهای خویش، به نهادهای سنتی مانند احزاب سیاسی و اتحادیه‌های صنفی بسنده نکنند. بدین ترتیب اشکال جدید مشارکت به صورت بی‌هنجار، ظاهر و از میزان وفاداری و دلبستگی به نهادهای مشارکتی سنتی کاسته می‌شود. به همین دلیل زمینه زوال بسیاری از اشکال سنتی مشارکت سیاسی، به ویژه آن گونه مشارکت سیاسی که به سطوح بالاتر تجهیز و هدایت نخبگان سیاسی نیاز داشته‌اند، فراهم شد. نمونه این گروه‌ها را می‌توان در میان طرفداران محیط زیست فرانسه، دموکرات‌های پرولتاریای ایتالیا و همچنین جنبه ملی فرانسه و جنبش صلح در اروپا در دهه ۱۹۸۰ مشاهده کرد. در این شرایط سطوح مشارکت توسعه پیدا کرده، مردم علاقه بیشتری به مسائل سیاسی از خود نشان می‌دهند.

 **مثال ۱:** به وجود آمدن فرهنگ فراماتریالیست ناشی از حاکم شدن چه نگرشی در سطح سیاست است؟

(۲) تعریف جدیدی از سیاست به عنوان سیاست انتخاب زندگی

(۱) در اولویت قرار گرفتن رفاه ملی و اقتصادی

(۴) توجه به قانون و نظم سلسله مراتب

(۳) پایین عصر ایدئولوژی

پاسخ: گزینه «۲»

شایان ذکر است که ارزش‌های فراماتریالیستی در میان همه کشورهای اروپایی به طور یکسان نبوده است. ولی آثار آن را در میان دولت‌های ثروتمند و کوچک مانند کشورهای اسکانداوی، بلژیک، هلند و سوییس بیشتر مشاهده می‌کنیم. در حالی که فرهنگ سیاسی کشورهای بزرگتر اروپا که ثروت کمتری دارند مانند بریتانیا و اسپانیا به گونه‌ای است که شهروندان آنها ترجیح می‌دهند از رفاه بیشتری برخوردار باشند، ولی به طور کلی وجود اختلافات مذهبی و زبانی در برخی از کشورهای اروپایی، بسیاری از مردم این مناطق را مجاب ساخته است تا ریشه تمام این مسائل و اختلافات را اقتصادی تصور نکنند و به راه‌حل‌های مادی آن نیندیشند. در حقیقت فراماتریالیسم در رابطه با مسائلی خاص از حالت یک پدیده فرهنگی بی‌شکل خارج شده و عملاً به صورت یک نیروی واقعی سیاسی و سیاستگذاری درآمده است. از عوامل ترغیب کننده ارزش‌های فراماتریالیستی می‌توان به برخورداری از رفاه بیشتر بخش‌هایی از جامعه، توسعه نظام آموزشی، افزایش مشروعیت و مقبولیت گروه‌های زیست‌محیطی و سیاسی شدن آنها اشاره کرد. همزمان با تحولات اخیر کشورهای اروپایی سبب شده تا فراماتریالیسم دچار نوساناتی شود. در تجزیه و تحلیل فرهنگ سیاسی دموکراسی‌های صنعتی به این نکته برمی‌خوریم که فرهنگ‌های سیاسی بیان کننده دیدگاه‌ها و ارزش‌هایی هستند که می‌توانند برای مشارکت سیاسی مساعد باشند و این وضعیت حاکی از وجود اعتماد سیاسی میان دولت و جامعه می‌باشد. در این شرایط تعاملات منظم با دولت، اجماع کلی در مورد ارزش‌های اساسی و در نتیجه مشروعیت ناشی از این توافق در مورد رفتارهای سیاسی باعث توسعه یک فرهنگ سیاسی منسجم می‌شود. یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی جوامع توسعه‌یافته، اعتقاد و اعتماد به شهروندان و متعاقب آن تعهد و تکلیف مردم برای مشارکت در فرایند سیاسی است. با وجود حاکم بودن این وضعیت، گاهی در این گونه جوامع با بی‌تفاوتی شهروندان و نبود تمایل به شرکت نمودن در فرایند سیاستگذاری و سهیم شدن در توزیع قدرت مواجه می‌شویم. چنین وضعیتی در برخی از موارد باعث غیرسیاسی شدن جامعه می‌گردد که این امر در دو سطح مشاهده می‌شود. از یک سو به تقویت فرهنگ فراماتریالیستی و در سطح دیگر به کاهش اشتیاق عمومی برای شرکت در انواع فعالیت‌های سنتی مربوط می‌گردد، که تجلی آن را در عدم مشارکت در رأی دادن مشاهده می‌کنیم.

کدام مثال ۲: اعتماد سیاسی مربوط به کدام یک از مختصات نظام می‌شود؟

(۴) نظام سیاسی

(۳) فرهنگ سیاسی

(۲) ارتباطات سیاسی

(۱) جامعه‌پذیری سیاسی

پاسخ: گزینه «۴»

از دیگر مختصات فرهنگ سیاسی، وجود یا عدم وجود اعتماد سیاسی است. اعتماد سیاسی در دو سطح مشاهده می‌شود: اول، رابطه میان طبقات اجتماعی و دولت. دوم، درک متقابل و توافق میان خود طبقات اجتماعی. در نظام‌های دموکراتیک معمولاً نسبت به تأسیسات سیاسی، نوعی اعتماد وجود دارد. بی‌اعتمادی مردم به یکدیگر و به حکومت باعث تقویت بدگمانی و شکایت شده و ضمن گذاردن هزینه گزاف بر دوش مردم و دولت، مانع از مشارکت در فرایند سیاسی می‌شود. اصولاً در دموکراسی‌ها نسبت به صلاحیت و توانایی‌های سیاسی شهروندان نظر مثبتی وجود دارد. بنابراین نباید نسبت به افول اشکال سنتی مشارکت سیاسی، در دموکراسی‌های صنعتی بدبین بود؛ زیرا در حالت بی‌تفاوتی اعتقاد بر این است که نظام سیاسی دموکراتیک است و دموکراتیک باقی خواهد ماند، بدون آنکه مردم درصدد تخریب آن باشند. بدین ترتیب در دموکراسی‌های صنعتی شهروندان نسبت به تأسیسات سیاسی و رهبران اصلی آن اعتماد دارند. ضمن آنکه امکان دارد در برخی موارد به دلیل انتقاد از برخی سیاست‌ها بی‌تفاوت شوند، با وجود بی‌تفاوتی سیاسی در اکثر مواقع در سطح اجتماعی میان توده‌ها اعتماد وجود دارد و همین امر ضرورت همکاری عامه را (که دموکراسی به آن نیاز دارد) ممکن می‌سازد.

یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی دموکراتیک، حالت مشارکتی آن است، نه جنبه محلی و قوم‌گرایانه و تبعی. به همین دلیل حداقل در تئوری این فرهنگ، دربرگیرنده طبقات وسیعی از جامعه می‌باشد. یکی از موارد اطلاق فرهنگ سیاسی، وجود تعاملات میان نهادهای اجتماعی و دولتی است. در دموکراسی‌های صنعتی نهادهای اجتماعی که دارای کارکرد سیاسی هستند، عبارتند از: کلیسا، نظام آموزشی، احزاب سیاسی، جنبش‌های اجتماعی، مطبوعات و قومیت‌ها، سایر نهادهای اجتماعی چون خانواده اهمیت سیاسی خود را از دست داده‌اند.

نکته ۲: از ویژگی‌های مهم فرهنگ سیاسی جوامع غیردموکراتیک، حالت منشوری آن است و در آن ارزش‌ها و هنجاری‌های متعارضی مشاهده می‌شود.

در واقع در جوامع غیردموکراتیک عملکرد نظام سیاسی تحت تأثیر نیروهایی مانند قومیت، نژاد، قبیله، خانواده، عشیره و مذهب قرار دارد که در بسیاری از موارد جنبه‌های احساسی و عاطفی، حاکم بر عقلانیت می‌باشد. اگر فرهنگ سیاسی را به صورت ایستارهای عامه به سوی نظام سیاسی تلقی کنیم، در این صورت به ندرت جوامع توسعه‌نیافته‌ای را می‌یابیم که از انسجام فرهنگی و تاریخی برخوردار بوده‌اند. در این صورت به واسطه‌ی فقدان تجربه‌ی دموکراسی، تنها عامل انسجام‌دهنده ظاهری، بهره‌گیری از قوه قهریه است. بدیهی است در چنین فضایی نمی‌توان به سادگی در مورد ارزش‌های سیاسی به تفاهم کلی دست یافت. از این رو در بسیاری از موارد بر سر قواعد اصلی بازی سیاسی، اختلاف نظر اساسی وجود دارد. از آنجا که فرهنگ سیاسی نوعی پیوند هنجاری میان دولت و جامعه به شمار می‌رود، بنابراین با هیأت غیر دموکراتیک می‌توان باعث ترغیب اقتدارگرایی و تضعیف جامعه مدنی شد.

از مختصات فرهنگ سیاسی جوامع توسعه‌نیافته، این است که اغلب معایب و گرفتاری‌های اجتماعی، اقتصادی و شرایط واقعی زندگی مردم به میزان قابل توجهی در ایستارهای آنها نسبت به سیاست و دولت به طور احض تأثیر قابل توجهی دارد. گاهی فقر فزاینده در این گونه جوامع خود مسبب ایجاد نوعی فرهنگ بی‌تفاوتی و احساس بی‌مسئولیتی است. چنین انزوای داوطلبانه یا اجباری از سیاست، باعث می‌شود تا فرهنگ سیاسی به جای اعتقاد واقعی به صورت مصلحت و فرصت طلبی جلوه‌گر شود.

از مهمترین نهادهای اجتماعی که از طریق آنها جوامع توسعه‌نیافته غیردموکراتیک با دولت در تعامل می‌باشند، خانواده، قبیله و قومیت هستند. این گونه نهادها غالباً دور از دسترس کامل دولت‌اند و محکم‌ترین ابزار تعاملات و تجهیز اجتماعی به شمار می‌روند. در نتیجه مشروعیت دولت به جای تاریخی و طبیعی بودن، ساختگی است و هدف اولیه نهادهای دولتی در جهت تأمین منافع جامعه و مصلحت عامه نیست، بلکه در این روند به تثبیت قدرت دولت و توانایی آن برای کنترل و حکومت، توجهی خاص می‌شود. بسیاری از جوامع توسعه‌نیافته وارث نوعی فرهنگ سیاسی مبتنی بر دولت متمرکز و مستبدانه هستند که ارزش‌های سیاسی بارز آن را در وجود نخبگان نظامی و اداری مشاهده می‌کنیم. البته اتخاذ جهت‌گیری‌های ارزشی جدید در نوسازی سیاسی، به مفهوم محو کامل ارزش‌های قبلی نیست، بلکه ارزش‌های کهن و نو می‌توانند با یکدیگر همزیستی داشته باشند.

برای مثال اگر بخواهیم تصویر درستی از فرهنگ سیاسی افریقا به دست دهیم، باید به سه میراث متمایز تاریخی یعنی نهادها و سنت‌های قبل از استعمار، ساختارهای اداری، اجتماعی و اقتصادی دوران استعمار و بالاخره تجربه ضد استعماری و ترتیبات نهادی و سیاسی پس از استعمار، تأکید کنیم. سنت‌های قبل از استعمار در کشورهای مختلف افریقایی، از تنوع قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است که در برخی از آنها آثار ارزش‌های دموکراتیک را مشاهده می‌کنیم. در سایر نواحی افریقا سنت سلسله مراتبی و ارشدیت حکمفرما بوده و آثاری از رفتارهای دموکراتیک مشاهده نمی‌شود، ساختارهای اقتدارگرایی حکومت‌های استعماری این رویه را تقویت کرده‌اند. به رغم آنکه در میان برخی نخبگان سیاسی افریقا، رفتارهای دموکراتیک مشاهده می‌شد، ودیعه ژئوپلیتیک تجربه استعماری در زمینه فرهنگ سیاسی در همه جای افریقا حاکم بوده است. به عبارت دیگر چنین فرهنگ سیاسی همگرایانه و یکپارچه‌کننده نبوده، بلکه بیشتر حالت تحمیلی داشته است. میراث نهادی مذکور به تمرکز تمایل داشته و دارای رفتار اقتدارآمیزی بوده است.

نظام‌های دموکراتیکی که به عنوان میراث استعمار در این قاره باقی مانده‌اند، رنگ و صبغه خارجی داشته و به علت درک نکردن صحیح مبانی آن، از مشروعیت لازم برخوردار نبوده‌اند. هنجاری‌های دموکراسی در فضایی مطرح شد که وجود هر نوع الگوی وارداتی را طرد کرد، بنابراین طبیعی است که در چنین وضعیتی هیچگاه فرهنگ سیاسی لیبرال نمی‌تواند زمینه مساعدی برای رشد و نمو داشته باشد. بدین ترتیب به تدریج به دلیل فقدان تساهل سیاسی، افزایش قدرت دولت، کوچکتر شدن جامعه و شخصی شدن سیاست، نهادهای رسمی دموکراتیک صرفاً از ارزش ظاهری برخوردار شدند. همین امر سبب شد تا در غیاب مشروعیت سیاسی، الگوهای دولت اقتدارگرا، سوء استفاده از قدرت و نیز سرکوب سیاسی متداول شود.

در مورد آمریکای لاتین باید یادآور شویم که در این جوامع فرایند فرهنگ‌پذیری سیاسی مسیر متفاوتی را طی کرده است. پس از جنگ جهانی دوم جهت‌گیری‌های جدید کاتولیسیسم، نسبت به سیاست از سوی طرفداران رفاه اجتماعی و احزاب دموکرات مسیحی و جنبش الهیات رهایی‌بخش معرفی شدند. در این مورد هر دو جنبش از زمینه‌های تاریخی کلیسای کاتولیک رم فاصله گرفته و در تعارض و خصومت با دموکراسی لیبرال به سر برده‌اند.

مقایسه داده‌های به دست آمده در مورد مکزیک، کاستاریکا و نیکاراگوئه حاکی از رشد بی‌سابقه فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. تجلی این ویژگی‌ها را در حمایت از مشارکت گسترده‌ی سیاسی، آزادی‌های مدنی و دفاع از حقوق ناراضیان مشاهده می‌کنیم. طی بررسی‌های انجام شده در مکزیک با وجود سابقه اقتدارگرایی، دگرگونی فرهنگی و تحول در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی سبب شد تا مردم از آزادی‌های مدنی دموکراتیک و حقوق مشارکت سیاسی برخوردار شوند. به رغم چهار دهه تجربه دموکراسی در کاستاریکا، نیکاراگوئه دارای تاریخ طولانی اقتدارگرایی بوده است. اما بررسی‌های آماری دهه ۱۹۸۰ بیانگر پیشرفت روند دموکراسی در نیکاراگوئه نسبت به کاستاریکا است.

مورد بعدی، بررسی فرهنگ سیاسی اروپایی شرقی است. مطالعات انجام شده در این منطقه حاکی از ناموفق بودن حکومت‌های کمونیستی در ایجاد مشروعیت بوده، عملاً نوعی تناقض آشکار را بین رفتار توده مردم در برخورد با اقتدار و فرهنگ سیاسی مخفی گروه‌های مخالف از لحاظ مقاومت در برابر رفتارهای حکومتی ملاحظه می‌کنیم. کشورهای اروپای شرقی تاریخ پر فراز و نشیبی را پشت سر گذارده‌اند و وارث الگوهای رفتاری متفاوتی هستند. سرزمین‌های مزبور تا قبل از پایان جنگ جهانی اول، تحت تسلط چهار امپراطوری روس، پروس، اتریش - مجارستان و عثمانی قرار داشتند، که به دنبال سقوط امپراطوری‌های مزبور این مناطق به صورت واحدهای مستقل سیاسی درآمدند. هر یک از سرزمین‌های مزبور توسط یکی از امپراطوری‌های حاکم اداره می‌شدند و تحت تأثیر فرهنگ‌های سیاسی مربوط به امپراطوری‌های حاکم برخورد قرار می‌گرفتند. در این روند ترکیب ناهمگون جمعیت از لحاظ نژادی، طبقاتی و مذهبی، بر پیچیدگی فرهنگ سیاسی این منطقه افزوده است. بعد از استقرار نظام‌های کمونیستی در این کشورها، یک بار دیگر رفتارهای اقتدارگرایی و سیاست‌های ارباب و سرکوب، باعث تقویت فرهنگ عدم تساهل، غیر دموکراتیک و پوپولیستی شد.

مثال ۳: فرهنگ سیاسی مشترک جوامع اروپای شرقی دارای ویژگی مشترک... .

- (۱) ترکیب ناهمگون جمعیت و در نتیجه فرهنگ‌های سیاسی پیچیده است. (۲) تاریخ طولانی اقتدارگرایی است.
 (۳) کوچکتر شدن جامعه و شخصی شدن سیاست
 (۴) رشد بی‌سابقه فرهنگ دموکراتیک است

پاسخ: گزینه «۱»

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که هر یک از واحدهای سیاسی دارای تجربه‌های متفاوتی از لحاظ ارتباط میان نظام و محیط آن هستند و تعاملات ساختاری، خود می‌توانند در روند تشکیل فرهنگ سیاسی و فرایند جامعه‌پذیری، نقش اساسی ایفا کنند. این روند در جهت‌گیری‌های مردم و تلقی آنها از رفتار و کارکرد نظام سیاسی مؤثر است. با مقایسه تاریخ تحولات در کشور بریتانیا و فرانسه ملاحظه می‌کنیم که نوسانات سیاسی در بریتانیا به مراتب کمتر از فرانسه بوده و بخش عمده‌ای از تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور را باید در راستای اصلاحات و توسعه سیاسی و اقتصادی جستجو کرد. هنجارها و الگوهای رفتاری که در بستر این تحولات شکل گرفتند، عملاً باعث ایجاد یکپارچگی، اجماع، همکاری، روابط نزدیک دولت، مردم و فدارکاری و از خودگذشتگی شده است، به گونه‌ای که برخی فرهنگ سیاسی مردم بریتانیا را به «گل رس» (از لحاظ درجه یکپارچگی)، و مردم فرانسه را به «شن» (از لحاظ عدم وحدت و یکپارچگی) تشبیه می‌کنند. همچنین در حالی که بریتانیا گرایش به سوی نظام دو حزبی داشته و کمتر با حکومت‌های ائتلافی مواجه شده است، ایجاد دولت‌های ائتلافی یکی از مختصات معمول و متداول سیاسی فرانسه به شمار می‌رود.

۲- شرایط اجتماعی سیاست: بخش عمده‌ای از مطالعه سیاست مربوط به بررسی ساختارها و تعارضات اجتماعی است که عملاً سیاست یک کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. به هر صورت جامعه منبع تعارض و در برخی موارد منشأ خشونت است که هر واحد سیاسی باید بتواند آن را به نحوی حل و فصل کرده و با بحران‌های اجتماعی برخورد نمایند. در بسیاری از موارد یکی از کارکردهای تعارض در جامعه ایجاد وابستگی متقابل در یکپارچگی در میان گروه‌های متخاصم، ترغیب خلاقیت و پیشگیری از رکورد اجتماعی است. تعارضات به صورت طبقاتی، ناحیه‌ای و فرهنگی یا قومی تجلی پیدا می‌کنند. در بیشتر جوامع غربی در مراحل اولیه صنعتی شدن، تعارضات طبقاتی میان کارگران، طبقه متوسط و صفات بالا به اوج خود رسید.

از انواع تعارضات که از تقسیمات جغرافیایی ظاهر می‌شوند و دارای آثار مهم سیاسی هستند، تعارضات ناحیه‌ای است. در اغلب جوامع مدرن ارزش‌ها و ایستارهای گوناگون سیاسی معرف ویژگی‌های نواحی مختلف‌اند. مردم هر ناحیه برای دسترسی به منابع کمیاب از پول و شغل گرفته تا توسعه طرح‌های عمرانی با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. گاه شکاف شدید میان مناطق روستایی و شهری عامل بسیاری از تعارضات به شمار می‌رود. در این روند شیوه توزیع قدرت سیاسی و تأمین توسط حکومت، خود سبب تعارضاتی می‌شود.

از دیگر اشکال تعارضات، اختلافات فرهنگی یا قومی است. تعارضات فرهنگی، جوامع را به صورت نژادی، زبانی و مذهبی تقسیم می‌کند. امروزه از میان کشورهای مستقل جهان، شاید تنها حدود ۱۲ کشور از لحاظ قومی همگون باشند. برخی از این گونه جوامع از لحاظ فرهنگی کثرت‌گرا هستند و دارای میراث گوناگون نژادی، زبانی و مذهبی‌اند. در این شرایط نظام سیاسی باید میان گروه‌های ناهمگون مزبور هماهنگی ایجاد کند و در فرایند توزیع مجدد قدرت، سهمی را برای هر یک از آنها منظور نماید. تحقق این امر خود مستلزم برخورداری از قابلیت توزیعی مطلوب است. ایجاد امنیت و ثبات سیاسی از طریق سرکوب خواست‌های گروه‌های متنوع مزبور حاصل نشده، بلکه تقویت کثرت‌گرایی اجتماعی در کنار کثرت‌گرایی فرهنگی می‌تواند تضمینی برای امنیت ملی تلقی شود. بر این اساس می‌توان فرایند ملت و دولت‌سازی را از لحاظ وجود و نقش گروه‌های متنوع نژادی، مذهبی و زبانی در کشورهای مختلف با یکدیگر مقایسه کرد.

در واقع مسئله همگرایی سیاسی که برای چندین قرن ادامه داشته است، تنها محض جوامع توسعه‌نیافته نبوده، بلکه شامل جوامع توسعه‌یافته نیز می‌شود. میزان قابل توجهی از مشکلات ناشی از بحران ملت و دولت‌سازی در جوامع توسعه‌نیافته از تعیین مرزهای استعماری نشأت می‌گیرند که در آن ملاحظات جغرافیایی انسانی در نظر گرفته نشده است. در مجموع چندین عامل را می‌توان برای تشدید تعارضات اجتماعی در نظر گرفت.

اولین عامل مهم ساختار کلی اختلاف است؛ اگر چند رشته اختلاف و تعارض به طور همزمان وجود داشته باشد، امکان قطبی شدن اجتماعی و وجود سطوح بالای تعارض خیلی زیاد است.

عامل دومی که بر شدت تعارضات تأثیر می‌گذارد، سطح کلی ثروت در روندهای اقتصادی آینده است.

سومین عامل به ایستارهای رهبران و نخبگان سیاسی مربوط است، بدین معنا که چنانچه رهبران سیاسی ملی نسبت به کاهش تنش میان گروه‌های اجتماعی پاسخگو باشند، ممکن است از قطبی شدن جامعه پیشگیری شود و اگر آنان از وجود این تنش‌ها بی‌خبر بوده یا توانایی برخورد با آن را نداشته باشند، سطح تعارضات روبه افزایش می‌گذارد. پس باید به ایستارهای نخبگان ناحیه‌ای، قومی و طبقاتی عنایت خاص داشت.

چهارمین عامل به شیوه‌های حل و فصل تعارضات در گذشته مربوط است که خود می‌تواند بر روند مواجهه با تعارضات کنونی مؤثر واقع شود.

سرانجام باید به عامل پنجم یعنی تسری تعارضات (در سایه انقلاب ارتباطات) به سایر نقاط دنیا اشاره کرد.

۳- **شهروندان و سیاست:** شیوه برخورد مردم با سیاست و ارتباط آنها با نظام سیاسی و همچنین کیفیت تأثیرگذاری آنها بر سیاست، از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند. در حقیقت ارزیابی این روند خود می‌تواند معیاری برای میزان مشارکت سیاسی تلقی شود. همچنین از این پارامتر می‌توان برای مقایسه نظام‌های سیاسی گوناگون بهره گرفت. بر این اساس تفاوت‌های محسوس را میان نظام‌های لیبرال دموکراسی، دیکتاتوری‌های تام‌گرا (توتالیتر) و جوامع توسعه‌نیافته مشاهده می‌کنیم. در جوامع دموکراتیک، مشارکت داوطلبانه هنجار تلقی می‌شود، به گونه‌ای که مردم تصمیم می‌گیرند که در انتخابات شرکت نمایند، یا از طریق شرکت نکردن بر سیاست تأثیر بگذارند. برعکس در رژیم‌های توتالیتر مشارکت سازمان یافته به صورت یک هنجار است که از طریق تجهیز همگانی مردم در جهت خاص، سیاست‌های حاکم را تأیید می‌کنند. در جوامع توسعه‌نیافته بر حسب درجه توسعه نیافتگی، خواسته‌های سیاستگذاران در اشکال گوناگون بر جامعه تحمیل می‌شود و نوعی رابطه تحت‌الحمایگی را میان حامی و مردم مشاهده می‌کنیم.

شرکت در انتخابات تنها یکی از سازوکارهای مشارکت سیاسی تلقی می‌شود؛ زیرا مهمترین موضوع در فرایند انتخابات این است که تا چه اندازه مردم می‌توانند در مراحل بعد خواسته‌های خویش را در سیاست عمومی منعکس سازند. ارزیابی میزان تأثیرگذاری و نقش مردم بسیار حائز اهمیت است. از نظر تاریخی تا قبل از وقوع انقلاب‌های دموکراتیک در قرون هجدهم و نوزدهم مردم از عملکرد حکومت‌ها بی‌خبر بودند و تا قبل از وقوع تحولات مزبور، فرد یک تبعه منفعل بود، نه یک شهروند مشارکت‌جو. یکی از دلایل افزایش دخالت سیاسی که از سوی مردم پذیرفته شده است، در اصل (نه به عنوان یک واقعیت) وجود حاکمیت عامه به عنوان مبنایی برای قدرت سیاسی مشروع است. در حالی که در نظام‌های دموکراتیک سعی می‌شود تا از طریق انبساط سیستمی، امکان مشارکت بیشتر مردم فراهم گردد، ولی برخی از رژیم‌های اقتدارگرای سنتی و نیز بعضی از دولت‌های نظامی محافظه‌کار، سعی دارند مشارکت سیاسی را سرکوب کنند. در اغلب موارد رژیم‌های اقتدارگرا رفتارهای مدنی داوطلبانه را به صورت ابزاری برای جذب استعدادها و انرژی توده در جهت هدف‌هایی که توسط نخبگان سیاسی تعیین شده، به کار می‌گیرند. البته نباید فراموش کرد که در بسیاری از جوامع دموکراتیک ساز و کارهای کنترل روی مشارکت وجود دارد که از جمله آن می‌توان به پرداخت مالیات‌های سرانه، آزمون‌های مربوط به سواد، مالکیت و رویه‌های گوناگون برای ثبت نام اشاره کرد. در اغلب موارد چنین ساز و کارهایی از نفوذ سیاسی بخش‌هایی از مردم (از جمله فقر و گروه‌های اقلیت قومی) خواهد کاست.

در دموکراسی‌ها، با اشکال گوناگونی از لحاظ ایجاد محدودیت برای مشارکت سیاسی مواجه می‌شویم. در این روند گروه‌های افراطی از انجام فعالیت‌های سیاسی منع و اعضای آن به زندان محکوم می‌شوند. در برخی موارد برخوردهای اعتراض‌آمیز به صورت انجام تظاهرات، گردهمایی‌ها، تجمع و اعتصابات غیرقانونی و اعلام یا تحذیرات خیلی جدی نسبت به آنها اعمال می‌شود. باید به این موضوع توجه شود که مشارکت اندک مردم و بی‌تفاوتی آنها نسبت به عملکرد نظام سیاسی نیز خطر جدی برای دولت‌های مدرن به شمار می‌رود. بدین طریق لازمه بقای دموکراسی، مشارکت مستمر مردم در امور گوناگون است. تنها در رژیم‌های اقتدارگرا است که بدون توجه به اصلاحات و دگرگونی‌های اجتماعی، برای مشارکت مردم ارزشی قائل نیستند. در واقع اصولاً این‌گونه دولت‌ها از مشارکت سیاسی خودجوش استقبال نکرده و به سازماندهی و تجهیز مردم در جهت سیاست‌های خویش بسنده می‌کنند.

کج مثال ۴: در کدام یک از انواع رژیم‌ها، از رفتارهای مدنی داوطلبانه به صورت ابزاری برای جذب انرژی توده‌ها استفاده می‌کنند؟

- (۱) لیبرال و دموکراسی (۲) پوپولیستی (۳) سوسیالیستی (۴) اقتدارگرا

پاسخ: گزینه «۴» رژیم‌های اقتدارگرا رفتارهای مدنی داوطلبانه را به صورت ابزاری برای جذب استعدادها و انرژی توده، در جهت هدف‌هایی به کار می‌گیرند که توسط نخبگان سیاسی تعیین شده‌اند.

روند مشارکت سیاسی در شرایط و مقتضیات گوناگون دستخوش تغییر می‌شود. به نحوی که این تحول را در الگوهای رفتاری و ایستارهای مردم مشاهده می‌کنیم. در اشکال غیر سنتی مشارکت، رفتار مردم ماهیت طبقاتی ندارد و طیف وسیعی از هدف‌ها و خواسته‌ها را شامل می‌شود. همان گونه که در ارتباط با فرهنگ فراماتریالیسم متذکر شدیم، اگر احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری را نمودهایی از نهادهای سنتی سیاست‌های کهن به شمار آوریم، جنبش‌های غیررسمی تک‌موردی، مبین ویژگی‌های بارز سیاست‌های نوین هستند. بر این اساس بسیاری از نهادهای سیاسی سنتی (احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، سندیکاها و جز اینها) که در تجمع و تبیین خواسته‌های مردم نقش مهمی را ایفا می‌کردند، عملاً امروزه در اغلب دموکراسی‌ها جای خود را به تعدادی از گروه‌های خاص داده‌اند که قادرند بدون توجه به سلسله مراتب قدرت و دیوانسالاری‌های پیچیده، سریعاً خواسته‌های مردم را به سیاست تبدیل نمایند. در جدول زیر سیاست‌های قدیم و جدید با یکدیگر مقایسه شده است:

متغیرها	سیاست‌های قدیم	سیاست‌های جدید
سازمان	رسمی	غیررسمی
ایستارها نسبت به نظام سیاسی	پشتیبانی‌کننده	انتقادی
ابزار مشارکت	احزاب	گروه‌های تک‌موردی
اسلوب و روش مشارکت	ارتدکس	غیرسنتی
موارد تأکید	منافع	ارزش‌ها
انگیزه‌ها	ابزاری	تبیینی
برنامه‌ها	به صورت مجموعه کلی	جزئی و منفرد
وسعت ابعاد	ملی	جهانی
میانگین سنی	میانسال	جوان

نقش مردم در تبیین اولویت‌ها

یکی از راه‌های بیان خواست‌ها ورود افراد در فرایند سیاست‌گذاری و شرکت در انتخابات است. درباره نقش انتخابات در دموکراسی‌ها دو نظر وجود دارد: نظریه اول که بیشتر جنبه سنتی دارد، مبتنی بر این اصل است که در چارچوب انتخابات رقابت‌آمیز، حکومت‌ها نسبت به مردم پاسخگو هستند. بر این اساس عملکرد اصلی انتخابات رقابت‌آمیز برقراری ارتباط از طریق رأی‌دهندگان با احزاب و حکومت‌هاست، نظریه دوم، رویکردی انتقادی نسبت به فرایند انتخاباتی در دموکراسی‌های لیبرال دارد، معتقد است که در واقعیت انتخابات رقابتی تمهیدی است برای بسط قدرت نخبگان بر مردم. براساس این رویکرد به هیچ وجه نمی‌توان مسأله «انتخاب» و «پاسخگویی» را جزء کارکردهای کلیدی انتخابات به شمار آورد، بلکه کارکرد اصلی آن افزایش مشروعیت نخبگان حاکم است که این خود برای دولت، اقتدار، ثبات و اثربخشی بیشتری را به ارمغان می‌آورد. با در نظر گرفتن دو رویکرد مزبور موضوع انتخابات را باید در وضعیتی میان این دو طیف مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در حقیقت باید اذعان داشت که انتخابات رقابت‌آمیز خود یک نوع سازوکار مبادله و نفوذ میان نخبگان و رأی‌دهندگان است. شاید بتوان گفت که انتخابات سازوکاری است که از طریق آن رهبران در یک نمایش عمومی، قدرت را تبدیل به اقتدار می‌کنند. البته در صورتی نخبگان از اقتدار بیشتری برخوردار می‌شوند که بتوانند در ازای آرای مردم نسبت به رأی‌دهندگان پاسخگو باشند.

نکته ۳: متداول‌ترین شکل انتخابات نیمه‌رقابتی آن است که انتخابات از سوی یک حزب مسلط کنترل شود.

در انتخابات نیمه‌رقابتی، کنترل و انتخاب با یکدیگر ترکیب شده و یک حالت نیمه دموکراسی به وجود می‌آورد. در این شرایط معمولاً احزاب مسلط بر رسانه‌ها و نیز اداره انتخابات کنترل دارند. هر چند انتخابات نیمه رقابتی یک حالت توهم انتخابات واقعی را به وجود می‌آورد، ولی فاقد اصالت لازم برای انتخابات واقعی هستند. نمونه بارز این وضعیت را در نظام‌های تک‌حزبی کمونیستی مشاهده کرده‌ایم.

معمولاً تعلق افراد به خانواده‌ها، قشربندی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، قومی و مذهبی خاص در شیوه‌ی رأی دادن آن‌ها مؤثر است. همچنین میزان تحصیلات، قرار گرفتن در گروه‌های سنی متفاوت، جنس و شغل، نقش مهمی در شیوه‌ی رأی دادن ایفا می‌کند. با قرار گرفتن افراد در معرض فرایند جامعه‌پذیری سیاسی مجدد، می‌توان تغییراتی را در شیوه‌ی رأی دادن آن‌ها مشاهده کرد.

در فرایند جامعه‌پذیری، برای مثال رأی‌دهندگان آمریکایی آموخته‌اند که خویش را دموکرات و جمهوری‌خواه و در حالت‌های خاص به صورت مستقل تصور کنند. در بعضی از کشورهای اروپایی، که تفاوت‌های اجتماعی در مقایسه با ایالات متحده عمیق‌تر است، رأی دادن نوعی تبیین وفاداری به یک گروه اجتماعی خاص است، نه یک حزب. به عبارت دیگر رأی دادن به نحوی از انحاء حاکی از هویت فرد در ارتباط با مذهب، طبقه یا گروه قومی خاص می‌باشد؛ در واقع در بسیاری از موارد هویت اجتماعی، انتخاب حزبی را مشخص می‌کند. به هر حال خواه تأکید بر هویت حزبی باشد (مانند ایالات متحده آمریکا) یا گروه اجتماعی (مانند اروپا)، رأی دادن بیشتر بازتابی از یک رفتار به شمار می‌رود، نه یک انتخاب. از جهاتی می‌توان گفت که در حقیقت تصمیمات انتخابی یک عادت و الگوی رفتاری ریشه‌دار است.

چنانچه روند انتخابی را در دموکراسی‌های غربی از دوران پس از جنگ دوم جهانی مقایسه نماییم، ملاحظه می‌کنیم که میزان وفاداری مردم نسبت به احزاب سیاسی کاسته شده است؛ زیرا بسیاری از عوامل پیونددهنده که زمانی رأی‌دهندگان و نیز گروه‌های اجتماعی و احزاب سیاسی را به یکدیگر متصل می‌ساخت روبرو ضعف گذارده‌اند. عوامل بسیاری در روند مزبور مؤثر بوده‌اند که از آن جمله می‌توان به ناکارایی حکومت‌ها اشاره داشت. امروزه بسیاری از رأی‌دهندگان جوان، بیش از احزاب تثبیت شده به سوی گروه‌های کوچک تک‌موردی گرایش دارند. این وضعیت با خود نوعی بی‌ثباتی انتخابی را در پی داشته و منجر به ظهور احزاب جدید (مانند سبزها) با رویه‌های افراطی شده است.

مثال ۵: امروزه بسیاری از رأی‌دهندگان جوان در دموکراسی‌های غربی ابزار مشارکتشان را در چه چیز تعریف می‌کنند؟

- ۱) پیوستن به احزاب و گروه‌های اجتماعی.
- ۲) افزایش وفاداری خود نسبت به احزاب.
- ۳) رأی دادن.
- ۴) گرایش به سوی گروه‌های کوچک تک‌موردی.

پاسخ: گزینه «۴» امروزه ابزار مشارکت بسیاری از رأی‌دهندگان جوان در دموکراسی‌های غربی، گرایش به سوی گروه‌های کوچک تک‌موردی است.

امروزه رأی‌دهندگان تنها به برنامه‌های ارائه شده از سوی حزب بسنده نمی‌کنند، بلکه آنچه برای آن‌ها اهمیت دارد، تحقق خواسته ایشان است. در مجموع تصویری که مردم از یک حزب سیاسی در ذهن خویش دارند، عملکرد آن به هنگام در دست گرفتن قدرت، شیوه‌ی رهبری، اداره و بالاخره اعتبار و صلاحیت آن در موفقیت‌های انتخاباتی از اهمیت خاصی برخوردار است.

در بسیاری از موارد افکار عمومی را می‌توان دیدگاه‌های سیاسی تجمع‌یافته مردم در ارتباط با مسائل سیاسی روز تلقی کرد. به همین دلیل میزان حساسیت نظام سیاسی نسبت به افکار عمومی حاکی از تنوع‌یافتگی نظام سیاسی و انعکاس دیدگاه‌های مردم است. در رژیم‌های اقتدارگرا سیاست‌گذاری عمومی به گونه‌ای است که عملاً گروه اندکی از مردم حتی به صورت ناظر، درگیر مسائل‌اند. در این شرایط با یک حالت انقباضی افکار عمومی مواجهیم. هر چه به سوی نظام‌های مردم‌سالار پیش برویم حضور و نقش افکار عمومی را به صورت ملموس‌تری حس می‌کنیم.

نظرسنجی‌ها، سیاستمداران را قادر می‌سازد تا با افکار و نظریات عامه مردم در تماس باشند و از این طریق صدای مردمی که تاکنون به طور واضح شنیده نشده است، وارد عرصه عمومی شود. بر این اساس می‌توان گفت که نظرسنجی‌ها چرخ‌های دموکراسی را روغن کاری کرده و میان توده مردم و سیاستمداران پلی برقرار می‌کنند.

کانال‌های قابل دسترسی برای بیان خواست‌ها

یکی از متغیرهای مقایسه در جوامع گوناگون، بررسی کم و کیف نهادها و ابزارهایی است که از طریق آنها تقاضاها و خواست‌های گروهی مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بیان شده و در مراحل بعد به اشکال گوناگون به سیاست و تصمیمات تبدیل می‌شوند. از جمله ابزارها و راه‌های مزبور علاوه بر قوای سه گانه باید به عملکرد، نقش و ساختار نهادهایی چون گروه‌های ذی‌نفع، احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، انجمن‌های صنفی و وسایل ارتباط جمعی اشاره کنیم. در سایه وجود تنوع ساختاری و برخورداری زیرسیستم‌ها از استقلال نسبی است که می‌توان به سلیق و نگرش‌های متفاوت پاسخ داد و ضمن پیشگیری از تمرکز و انباشت خواست‌ها در یک نهاد بخصوص، تعدیلاتی در فرایند توزیع قدرت به عمل آورد.

گروه‌های ذی‌نفع (فشار)

گروه‌های ذی‌نفع که برخی مواقع با عنوان گروه‌های فشار از آنها یاد می‌شود، از سازمان‌هایی تشکیل می‌شوند که تا اندازه‌ای از حکومت یا احزاب سیاسی مجزا هستند و در جهت تحت تأثیر قرار دادن سیاست عمومی تلاش می‌کنند. این گروه‌ها برخلاف احزاب سیاسی درصدد کنترل حکومت نیستند، بلکه عمدتاً درصدد تأثیرگذاری بر آن هستند. در دموکراسی‌های غربی، گروه‌های ذی‌نفع سازمان یافته تحت تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی، صنعتی شدن و گسترش فعالیت دولت در جهت رفاه عامه دستخوش تحولاتی گردیده‌اند. در شرایطی که حکومت‌ها مردم را نسبت به سیاست‌های آتی امیدوار کنند، گروه‌های ذی‌نفع جدید، به طرح ناهنجاری‌های مربوط به توزیع قدرت در دموکراسی‌ها مبادرت می‌نمایند. امروزه در اغلب موارد میان حکومت و گروه‌های ذی‌نفع رایزنی‌های مستمری وجود دارد، به گونه‌ای که گروه‌های مذکور غالباً از طریق در اختیار قرار دادن اطلاعات لازم برای حکومت‌ها، آن‌ها را در اتخاذ سیاست‌های معقول و منطقی (از لحاظ تکنیکی و تخصصی) ارشاد می‌کنند. در واقع نسبت به عملکرد این قبیل گروه‌ها دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد: برخی معتقدند گروه‌های ذی‌نفع یکی از مجاری بیان خواست‌ها و منافع و تبدیل آنها به سیاست هستند، عده‌ای دیگر وجود و گسترش نفوذ آنها را ناشی از فشار حکومت‌های دموکراتیک می‌پندارند. اصولاً گروه‌های ذی‌نفع تحت شرایط خاصی ظهور می‌یابند، که عضویت در آنها اجباری باشد یا زمانی که گروه‌ها، منافع مشخصی را مطرح نمایند؛ برای مثال امروزه فراماتریالیست‌ها به دنبال تأمین منافع جمع هستند. به طور کلی در مرحله نهایی همه فعالیت‌های گروه‌های ذی‌نفع (مستقیم یا غیر مستقیم) متوجه حکومت است. بر حسب معمول ارتباطات مستقیم از طریق دیوانسالاری‌ها، قوه مقننه و دادگاه‌ها صورت می‌گیرد. در دموکراسی‌های لیبرال، دیوانسالاری‌ها از نهادهای مهم برای وارد کردن فشار به حکومت‌ها تلقی می‌شوند. از آنجا که گروه‌های ذی‌نفع به دنبال تأثیرگذاری و نفوذ هستند، بنابراین کمیته‌های تخصصی گوناگونی که در چارچوب قوه مقننه فعالیت می‌کنند و کانون تصمیم‌گیری‌های عمده به شمار می‌روند، می‌توانند جهت وارد کردن فشار، محیط مناسبی برای گروه‌های مزبور باشند.

اگر بخواهیم عملکرد گروه‌های ذی‌نفع را در نظام‌های کمونیستی و نیز پس از آن دموکراسی‌های غربی مقایسه نماییم، ملاحظه می‌کنیم که وضعیت به کلی متفاوت است. اصولاً رژیم‌های اقتدارگرا سعی می‌کنند خود را در مقابل فشارهای گروهی به اصطلاح «عایق‌بندی» کنند. برخلاف نظام‌های کثرت‌گرا، دولت‌های کمونیستی به جای هدایت از سوی جامعه، عملاً از طرف حزب رهبری می‌شوند. از آنجا که جامعه تحت کنترل حزب قرار دارد، گروه‌ها نیز در خدمت حزب هستند. به طور کلی در این گونه نظام‌ها تبیین خواست‌ها و منافع از سوی گروه‌هایی که مستقل از حکومت باشند، غیرقابل تصور است. به عبارت دیگر با وجود تنوع ظاهری ساختاری و وجود زیرسیستم‌های متعدد، نهادهایی مانند اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها، گروه جوانان، انجمن‌های حرفه‌ای و جز اینها از استقلال عمل لازم برخوردار نبوده و در خدمت حزب کمونیست قرار دارند. تشدید مبارزات آزادی‌خواهانه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ باعث ظهور نهادهایی از پایین شد. به صورتی که دیگر نظام‌های سیاسی کمونیستی در کشورهای اروپایی شرقی نتوانستند منافع و خواست‌های گروه‌های مختلف را بدون جواب‌گذاری و از طریق ایجاد رعب و وحشت آنها را سرکوب نمایند. برخلاف دموکراسی‌های کثرت‌گرا که آمادگی لازم را برای ایجاد راه‌های جدیدی جهت طرح تقاضاهای نوین دارا هستند، در جوامع کمونیستی نظام برای تحدید این گونه خواست‌ها تلاش می‌کند.

کج مثال ۶: گروه‌های ذی‌نفع

(۲) در پی تأثیرگذاری بر قدرت هستند

(۱) به دنبال کسب قدرت هستند

(۴) منافع مشخصی را دنبال نمی‌کنند

(۳) تنها در نهادهای سیاسی و حکومتی فعالیت می‌کنند

پاسخ: گزینه «۲» در پی تأثیرگذاری بر قدرت هستند و در حقیقت مجاری بیان خواست‌ها و منافع و تبدیل آنها به سیاست هستند.

در اینجا ضروری است به نقش و عملکرد گروه‌های ذی‌نفع در جوامع در حال توسعه بپردازیم. در جوامع سنتی به علت آنکه توده مردم در خارج از فرایند رسمی سیاسی جای می‌گیرند، فضای اندکی برای تبیین منافع و تبدیل آن به سیاست و تصمیم‌گیری مشاهده می‌شود. به هر صورت امروزه تقریباً کلیه جوامع در حال توسعه، دوره انتقالی را می‌گذرانند و فرهنگ و الگوهای رفتاری آنها ترکیبی از سنتی و مدرن است. شیوه‌های زندگی سنتی چندان مانع شهرنشینی، صنعتی شدن، مبادلات پولی، آموزش رسمی و نفوذ نقش رسانه‌های جمعی نشده، بلکه در اغلب موارد همزیستی میان سنت و مدرنیسم را مشاهده می‌کنیم. در این شرایط ظهور گروه‌های ذی‌نفع، مختصات خاص خود را داراست. این در حالی است که به واسطه وجود ضعف‌های سازمانی، وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای، خود مانع عمده‌ای برای رشد گروه‌های رسمی به شمار می‌رود.

در بسیاری از جوامع در حال توسعه تبیین منافع جنبه فردی داشته، نه گروهی و معمولاً براساس رابطه خادم و مخدوم است. می‌توان در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای، گروه‌های ذی‌نفع را بر حسب اینکه دارای روابط فرقه‌ای یا انجمنی باشند، طبقه‌بندی کنیم. اصولاً علقه‌ها و پیوندهای فرقه‌ای از زمان تولد حاصل می‌شوند، نه عضویت داوطلبانه. نمونه آن را در نهاد خانواده می‌یابیم. البته آن پیوندهای فرقه‌ای شامل روابط قومی، زبانی و کاستی نیز می‌شود. در سوی دیگر این پیوستار، پیوندهای انجمنی قرار دارند که برای هدف‌های ابزاری خاص به وجود می‌آیند، که در این صورت افراد به منظور تحقق هدف‌های خاص و محدود مانند انجمن حفظ حیات وحش گردهم می‌آیند. در هر جامعه‌ای نظام گروه ذی‌نفع منعکس کننده وزن نسبی پیوندهای فرقه‌ای در مقابل پیوندهای انجمنی است.

نکته ۴: در مقایسه میان جهان توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، روابط انجمنی از ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته و پیوندهای فرقه‌ای از مختصات جهان توسعه‌نیافته به شمار می‌رود.

در نمودار زیر چهار گروه عرفی، نهادی، حمایت‌گر و ترفیعی را ملاحظه می‌کنیم که در دو طیف و مقیاس انجمنی و فرقه‌ای قرار دارند.



پیوندهای فرقه‌ای (عشیره‌ای) براساس روابطی هستند که افراد در آن متولد می‌شوند. آثار آن را باید در روابط و تعهدات خانوادگی، خویشاوندی و قومی جستجو کرد. این گونه روابط لزوماً همیشه شکل سیاسی به خود نمی‌گیرند. ولی معمولاً از لحاظ گونه‌شناسی تعارضاتی که بر مبنای پیوندهای فرقه‌ای حاصل می‌شوند، از نوع حاد و شدیدند. همچنین حل و فصل آنها به سادگی از راه‌های مسالمت‌آمیز ممکن نیست. در حالی که پیوندهای انجمنی عمدتاً مصلحت‌گرایانه‌اند و انگیزه افراد برای تعقیب یک سلسله منافع مشترک و در عین حال محدود است.

گروه‌های عرفی که بخشی از بافت اجتماعی به شمار می‌روند، برخلاف انجمن‌های حرفه‌ای، به صورت رسمی سازمان نیافته و برای هدف‌های خاصی به وجود نمی‌آیند. در حقیقت گروه‌های مزبور انتهای طیف گروه‌های فرقه‌ای را تشکیل می‌دهند. این قبیل گروه‌ها به ویژه پس از دوران جنگ سرد که هویت‌های مذهبی و قومی از اهمیت خاصی برخوردار شده‌اند، نقش مهمی را در سیاست ایفا کرده‌اند. کارکرد گروه‌های مزبور را در جوامع غربی و نیز کشورهای توسعه‌نیافته مشاهده می‌کنیم. برای نمونه می‌توان به تعارضات میان مسلمانان و مسیحیان در یوگسلاوی سابق، پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در ایرلند شمالی و نیز به تعارضاتی از این نوع در نواحی مختلف آفریقا و آسیا اشاره کرد.

نکته ۵: در بسیاری از جوامع توسعه‌نیافته، کانال اصلی برای توزیع منابع دولت، گروه‌های عرفی هستند که دارای مبنای خویشاوندی و قومی هستند.

گروه‌های نهادی معمولاً نهاد رسمی بزرگی را تشکیل می‌دهند که به سوی عرصه‌های سیاسی کشانیده شده، ولی برای وارد کردن فشارهای سیاسی به وجود نمی‌آیند. برای نمونه می‌توان به کلیساها، شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری و دانشگاه‌ها اشاره کرد. این گونه گروه‌ها معمولاً وظایف تثبیت شده‌ای در جامعه دارند که این امر به آنها برای ایفای نقشی در سیاست، اقتدار مستقلی می‌بخشد. در اینجا باید به نوع دیگری از گروه‌های نهادی اشاره کنیم که درون دولت و در بوروکراسی‌ها، ارتش و حکومت‌های محلی شکل می‌گیرند.



کدام مثال ۷: احزاب سیاسی، شرکت‌های تجاری، مجالس قانونگذاری و دیوانسالاران از کدام یک از گروه‌های زیر محسوب می‌گردند؟

۱) انجمنی (۲) بی‌هنجار (۳) نهادینه (۴) بی‌انجمن

پاسخ: گزینه «۳» احزاب سیاسی، شرکت‌های تجاری، مجالس قانونگذاری و ارتش‌ها و دیوان‌سالاری‌ها اغلب در حیطه گروه‌های نفوذ از نوع گروه‌های نهادینه هستند. این گروه‌ها رسمی هستند و در فرآیند سیاسی تصریح منافع نفوذ دارند و کارویژه‌های اجتماعی و سیاسی دیگری نیز دارند. این گروه‌ها هم منافع خاص خود را در عرصه سیاسی بیان می‌کنند یا نمایندگی منافع دیگر گروه‌های موجود در جامعه را بر عهده دارند. وجود گروه‌های نهادینه در هر نظام سیاسی، نشان‌دهنده وجود ارکان دموکراسی در آن نظام است. چون به منافع گروه‌های رقیب هم توجه می‌شود. گزینه نزدیک، گزینه اول است. در حالی که از لحاظ رسمیت و سازماندهی، گروه‌های انجمن کمی پایین‌تر از گروه‌های نهادینه هستند. گروه‌های انجمن شامل اتحادیه‌ها و انجمن‌ها می‌شود که نماینده منافع یک گروه خاص هستند. یعنی آشکارا برای این مسئله به وجود آمده‌اند.

در برخی از موارد به گروه‌هایی برخورد می‌کنیم که به آنها گروه‌های حمایتی، بخشی یا کارکردی گفته می‌شود. معمولاً گروه‌های مزبور که به صورت رسمی سازمان یافته و برای حمایت از منافع مادی اعضای خویش به وجود می‌آیند، طیف گسترده‌ای از صنوف گوناگون از پزشکان گرفته تا استادان دانشگاه، کارگران و کارفرمایان را در برمی‌گیرند. برای نمونه می‌توان به اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های کارفرمایان و انجمن‌های حرفه‌ای اشاره داشت. به طور کلی گروه‌های حمایتی که در صدد تأمین منافع خاص، در ارتباط با ادارات حکومتی برای اعضای خویش هستند و به منظور تحت تأثیر قرار دادن حکومت به وجود می‌آیند و منافع و خواست‌های روشن اقتصادی را مطرح می‌سازند، یکی از با نفوذترین گروه‌های ذی‌نفع به شمار می‌روند.

دسته دیگر، گروه‌های ترفیعی هستند که گاه به آنها گروه‌های مبارز گفته می‌شود. اصولاً گروه‌های ترفیعی برای پیشبرد عقاید و نظریات، تأمین هویت‌ها، سیاست‌ها یا ارزش‌ها یا به عرصه وجود می‌گذارند. در این مورد می‌توان به گروه‌های طرفدار محیط زیست و گروه‌های موافق و مخالف سقط جنین عنایت داشت. این قبیل گروه‌ها به رفاه شخصی یا منافع مادی اعضای خود توجهی ندارد، بلکه تأکید آنها عمدتاً بر یک مفهوم وسیع از منافع و مصالح عامه است. شایان ذکر است که گروه‌های مزبور در دموکراسی‌های لیبرال، به واسطه وجود رسانه‌های نسبتاً آزاد و برخورداری از فرهنگ‌های مشارکتی، اهمیت بیشتری در مقایسه با سایر جوامع دارند. رشد قابل ملاحظه‌ای گروه‌های مزبور حاکی از ظهور سیاست جدید در چارچوب فراماتریالیسم است.

به طور کلی عامل کلیدی در تعیین نفوذ جمعی گروه‌های ذی‌نفع، ماهیت نظام سیاسی است. در دموکراسی‌های تثبیت شده، تبیین منافع با موانع کمتری صورت می‌گیرند. ترغیب طرح تقاضاها و خواست‌ها در چارچوب رقابت حزبی و تقسیم قدرت، زمینه‌های شکوفایی گروه‌ها را فراهم می‌آورند. در سوی دیگر این پیوستار، نظام‌های اقتدارگرا قرار دارند. در این گونه نظام‌ها حکام تبیین منافع غیررسمی را به طور جدی کنترل می‌کنند و معمولاً امکانات بسیار محدودی برای تبیین هدف‌های مستقل وجود دارد. در چنین شرایطی باید نقش گروه‌های ذی‌نفوذ را صرفاً در چارچوب گروه‌های نهادی، درون حکومتی و نیز فعالیت‌های تکنیکی مانند رشته‌ی علوم پزشکی محدود دانست. اینکه چه عواملی سبب می‌شوند تا برخی از گروه‌های ذی‌نفع بیش از سایرین تأثیرگذار باشند، به میزان مشروعیت، عضویت و همچنین منابع قابل دسترسی گروه، بستگی دارد. بر این اساس گروه‌های حمایتی (مانند انجمن صنایع) بیش از گروه‌های ترفیعی (مانند جنبش محیط زیست) تأثیرگذار هستند. میزان مشروعیت یک گروه، خود تابعی از کم و کیف عضویت در آن است.

کدام مثال ۸: گروه‌های زیست‌محیطی جزء کدام گروه زیر می‌باشند؟

۱) نهادی (۲) ترفیعی (۳) انجمنی (۴) حمایت‌گر

پاسخ: گزینه «۲» گروه‌های ترفیعی جزء گروه‌های ذی‌نفع هستند که گاه به آنها گروه‌های مبارز هم گفته می‌شود. علت وجودی و شکل‌گیری گروه‌های ترفیعی پیش‌برد عقاید و نظریات، تأمین هویت‌ها، سیاست‌ها و ارزش‌ها است که آنها را به عرصه سیاسی می‌کشاند. گروه‌های طرفدار محیط زیست و گروه‌های مخالف و موافق سقط جنین از جمله گروه‌های ترفیعی هستند. اینان بیشتر بر مصالح عامه و عموم مردم تأکید دارند تا مصالح شخصی. حوزه فعالیت آنها در کشورهای لیبرال دموکرات، مثل آمریکا وسیع‌تر از نظام‌های دیگر است. چون از آزادی و قدرت نفوذ بالایی برخوردارند. گزینه نزدیک، گزینه چهارم است. در حالی که گروه‌های حمایتگر شامل اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های کارفرمایی و حرفه‌ای هستند.

احزاب سیاسی

احزاب سیاسی عبارتند از: سازمان‌های دائمی و رسمی که میان خواست‌های گوناگون جامعه میانجیگری کرده و ضمن شرکت در رقابت‌های انتخاباتی، خواست‌های مزبور را به سیاست تبدیل می‌نمایند. احزاب سیاسی معمولاً درصدد اشغال مناصب مهم اقتدار در داخل حکومت هستند و بر خلاف گروه‌های ذی‌نفع، که صرفاً درصدد تأثیرگذاری و اعمال نفوذ بر حکومتند، برای کسب اهرم‌های قدرت تلاش می‌کنند.

از لحاظ تاریخی احزاب توده در اروپای غربی، برای مبارزه و کسب حقوق بیشتر طرفداران خویش و نیز جلب نظر رأی‌دهندگان جدید پا به عرصه وجود گذاردند. در دولت‌های کمونیستی و فاشیستی، احزاب حاکم جهت تحدید ساختار جامعه و مردم، قدرت را در انحصار خویش دارند. می‌توان گفت که بسیاری از احزاب توده در قرن بیستم به صورت وسایل تجهیز کننده سیاست توده درآمدند.

در این شرایط احزاب سیاسی برای برقراری ارتباط میان مردم و دولت از چهار طریق عمل کرده‌اند:

- ۱- گزینش نخبگان در سطوح گوناگون ۲- بیان و تجمع منافع و تصفیه تقاضاها ۳- فراهم کردن امکاناتی برای مردم جهت تفسیر جهان پیچیده سیاسی
- ۴- جهت دادن و هدایت سکان کشتی دولت.

در ارتباط با سازمان حزبی، ضروری است خاطر نشان سازیم که ویژگی محوری سازمان حزبی را رابطه میان حزب پارلمانی و سازمان حزبی تشکیل می‌دهد. احزاب دارای سازمان‌های پیچیده‌ای هستند که طی آن مقامات حزبی در مرکز باید با قانونگذاران در مجالس مقننه کار کنند. در حقیقت رهبر حزب به صورت یک شخصیت قومی باید قادر باشد تا بین این بخش ارتباطی منطقی برقرار کند. در احزاب سیاسی نخبه‌گرا، با وجود اینکه آن‌ها در نهادهای قانونگذاری ریشه دارند، ولی معمولاً حزب پارلمانی حاکم است.

در جدول ذیل مدل‌های سازمان حزبی در میان احزاب گوناگون نشان داده شده است.

پارامترهای مورد مطالعه	احزاب نخبه‌گرا	احزاب توده	احزاب فراگیر
تاریخ پیدایش	قرن ۱۹	۱۸۸۰-۱۹۶۰	بعد از جنگ جهانی دوم
خاستگاه	درون مجمع	خارج از مجمع	تحول یافته از نخبگان موجود یا احزاب توده
موارد ادعای حمایت	موقعیت سنتی رهبران	نمابندگی یک گروه اجتماعی	مهارت در حکومت کردن
عضویت	کوچک، نخبه‌گرا	وسیع و گسترده	رو به کاهش، حاکم شدن رهبران
منبع درآمد	تماس‌های شخصی	حق عضویت	تنوع منابع، کمک دولت
نمونه‌ها	احزاب لیبرال و بسیاری از احزاب سیاسی پس از سقوط کمونیسم	احزاب سیوسیالیست	احزاب جدید سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی اروپا

اصولاً برای درک اهمیت سیاسی احزاب، باید آنها را در رقابت با یکدیگر مورد ارزیابی قرار دهیم، نه به صورت مجرد و انفرادی. به طور کلی یک نظام حزبی زمانی از کارایی لازم برخوردار است و می‌تواند نهادینه شود که اولاً قوانین حاکم بر رقابت انتخاباتی با ثبات باشند، ثانیاً احزاب دارای ریشه‌های عمیقی در جامعه باشند، ثالثاً کلیه بازیگران عمده (برای نمونه ارتش و نظام قضایی) بر مشروعیت احزاب سیاسی صحنه بگذارند و سرانجام ضمن برخورداری از سازمان‌های قوی، منابع خاص خویش را داشته باشند.

معمولاً در نظام‌های مسلط حزبی، یک حزب به طور مستمر قوه مجریه را در دست می‌گیرد و می‌باید به تنهایی یا در ائتلاف با سایرین حکومت را اداره کند. این نوع نظام‌های حزبی را می‌توان در فضاهای دموکراتیک (مانند ژاپن) و نیز در سیستم‌های اقتدارگرایانه (مانند مصر) مشاهده نمود. بدیهی است تفاوت اساسی میان این دو نظام در این است که در محیط‌های دموکراتیک، حزب حاکم امکان رقابت واقعی انتخاباتی را می‌دهد. ژاپن خود یک نمونه بارز کلاسیک حکومت‌های دموکرات لیبرال محافظه کار به شمار می‌رود.

نمایش نظام‌های حزبی به طور مختصر در دموکراسی

نوع	مختصات	نمونه
نظام مسلط حزبی	به دست گرفتن قدرت توسط یک حزب به طور مستمر به تنهایی یا در ائتلاف با دیگران	ژاپن (دموکرات‌های لیبرال) هند (حزب کنگره)
نظام دوحزبی	رقابت دو حزب اصلی برای اداره ی حکومت به تنهایی و به دست گرفتن قدرت به صورت متناوب	ایالات متحده آمریکا (دموکرات و جمهوری خواه) بریتانیا (محافظه کار و کارگر)
نظام‌های چند حزبی	تشکیل مجلس از چند حزب اقلیت و ایجاد حکومت‌های ائتلافی	کشورهای اسکاندیناوی

نکته ۶: ویژگی عمده تقریباً کلیه نظام‌های حزبی مسلط، جنبه فرقه‌گرایی آنهاست که کمتر توسط احزاب سیاسی دیگر به چالش کشیده می‌شوند.

در حقیقت یک فرقه حزبی، گروه سازمان یافته خودآگاهی است که تقریباً از یک ثبات عضویت برخوردار است. گرچه فرقه‌ها غالباً در قیاس با احزاب سیاسی مشروعیت کمتری دارند، لکن ابزاری برای تحت فشار قرار دادن رهبران حزبی به شمار می‌روند. رهبر فرقه با منابعی که صرف پیروزی نامزد مربوطه در انتخابات می‌کند، از وی انتظار وفاداری دارد. (هند نمونه نظام مسلط حزبی است).

مثال ۹: نمونه نظام مسلط حزبی را می‌توان در کدام کشور مشاهده کرد؟

- (۱) بریتانیا (۲) هند (۳) نروژ (۴) ایالات متحده آمریکا

پاسخ: گزینه «۲» هند نمونه یک نظام مسلط حزبی است. در این نوع نظام‌ها یک حزب به طور مستمر ریاست قوه مجریه را در دست می‌گیرد. حال یا به تنهایی یا با سایرین در ائتلافی که انجام می‌دهد قوه مجریه را اداره می‌کنند. یکی از ویژگی‌های اصلی نظام‌های حزبی مسلط، جنبه فرقه‌گرایی بودن آنهاست. نظام‌های حزبی به دو حزبی، چند حزبی و تک حزبی قابل تقسیم هستند. احزاب مسلط در قالب و نوع، تک حزبی هستند. در آنها چالش و رقابت وجود ندارد، چون احزاب دیگری ندارند که فعال باشد و اساس پیوند میان اعضای این احزاب براساس علقه و فرقه‌گرایی است.

گزینه نزدیک، گزینه چهارم است. در دموکراسی‌ها نظام‌های حزبی به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ نظام مسلط حزبی، نظام دو حزبی و نظام چند حزبی که آمریکا نمونه نظام دو حزبی می‌باشد.



در نظام‌های دو حزبی، هر دو حزب برای به دست گرفتن قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و کم و بیش دارای شانس برابری جهت کسب حمایت انتخاباتی برای در اختیار گرفتن قوه مجریه‌اند و هر یک از دو حزب حاکم، به طور متناوب حکومت را در دست می‌گیرند. امروزه به نظر می‌رسد که عصر نظام‌های دو حزبی رو به افول باشد؛ زیرا در جوامع پیچیده کنونی، چنین نظام‌هایی حالت تصنعی دارند که ادامه حیات آنها به میزان قابل توجهی به وجود نظام انتخاباتی کثرت‌گرایانه مربوط است. به گفته مورس دو ورژه، یک نظام انتخاباتی اکثریت نسبی، له نظام دو حزبی است. به همین دلیل تغییراتی که اخیراً در نظام انتخاباتی اکثریت نسبی در زلاندنو و افریقای جنوبی پدید آمده، آینده نظام دو حزبی را به مخاطره انداخته است. بر حسب سنت نظام‌های چند حزبی به منظور برپایی حکومت‌های ضعیف بر پا می‌شوند که معمولاً در آن‌ها نوعی آشفتگی و عدم شفافیت از لحاظ مسئولیت و پاسخگویی نسبت به رأی دهندگان وجود دارد. در دهه ۱۹۶۰ به دلیل بهبود شرایط اقتصادی در قاره اروپا، نسبت به نظام‌های چند حزبی نظریات مثبت‌تری ارائه شد؛ به گونه‌ای که در بسیاری از موارد در عمل حکومت‌های ائتلافی باعث بی‌ثباتی در جامعه نمی‌شدند. برای نمونه در کشورهای اسکانديناوی، ائتلاف‌ها عمدتاً از احزابی تشکیل می‌شد که از دیدگاه‌های ایدئولوژیک کم و بیش مشابهی برخوردار بودند. بدین ترتیب ایجاد و انحلال ائتلاف‌ها، تهدیدی علیه تداوم و استقرار سیاست‌ها تلقی نمی‌شد. در این شرایط سیاست‌ها براساس اجماع صورت می‌گیرد؛ نه آنکه مانند نظام‌های دو حزبی (نظیر بریتانیا) دولت جدید به منظور تمایز قائل شدن میان برنامه‌های خود و حزب رقیب، سیاست‌های سلف خویش را وارونه جلوه دهد. گاه این گونه تصور می‌شود که نظام‌های چند حزبی می‌توانند باعث تداوم سیاست شده و در شرایط رشد طبیعی اقتصاد مفید باشند.

در اینجا باید متذکر شویم که نقش، عملکرد و نیز جایگاه احزاب سیاسی، در نیمه‌دموکراسی‌ها متفاوت است. یکی از ابزارهای به کار رفته در بسیاری از نیمه‌دموکراسی‌ها وجود یک حزب حاکم است. برخلاف نظام‌های مسلط حزبی (در دموکراسی‌هایی چون ژاپن)، حزب حاکم در نیمه‌دموکراسی‌ها برای اطمینان از حفظ قدرت خویش، درصد کنترل و مهار فرایند انتخاباتی است. بدین ترتیب در این گونه نظام‌ها فرایند انتخاباتی نه کاملاً آزاد و نه کاملاً کنترل شده است. ولی برخلاف نظام حزبی حاکم در رژیم‌های اقتدارگرا، احزاب سیاسی حاکم در نیمه‌دموکراسی‌ها در زمانی که وضعیت موجود را مورد تهدید قرار ندهند، از میزانی رقابت برخوردارند. در کنار نظام دموکراتیک و نیمه دموکراتیک، رژیم‌های اقتدارگرا قرار دارند که نقش احزاب سیاسی در آنها متفاوت است. رژیم‌های اقتدارگرا که از طریق یک حزب منحصر به فرد، اراده نخبگان حاکم را تبیین می‌کنند، فضای بسیار اندک و محدودی را برای رقابت‌های حزبی به وجود می‌آورند. در حقیقت وجود احزاب سیاسی لزوماً حاکم از تنوع ساختاری خودجوش نیست، بلکه آنها به صورت یک سیستم ارتباطی از بالا به پایین هستند که در غالب عوامل تبلیغاتی و کنترل عمل می‌کنند. البته نباید فراموش کرد که نظام‌های حزبی اقتدارگرا و دموکراسی‌های در برخی از کارکردها مانند گزینش سیاسی، تربیت نخبگان و هدایت فعالیت‌های دولت نقاط مشترک دارند.

امروزه تعداد رژیم‌های اقتدارگرایی که فاقد حزب سیاسی باشد اندک است. این گونه رژیم‌ها دولت‌های پیش احزاب یا ضد حزب به شمار می‌روند. نمونه دولت‌های پیش احزاب را باید در برخی از کشورهای خاورمیانه نظیر عربستان، کویت و اردن جستجو کرد. در این گونه پادشاهی‌های سنتی، معمولاً یک خانواده حکمرانی می‌کند و رفته رفته زمینه‌های پیدایش احزاب سیاسی در شکل محدود آن فراهم می‌شود. در حالی که در دولت‌های ضد حزب به محض روی کار آمدن رژیم جدید، فعالیت احزاب سیاسی موجود، موقوف می‌شود. پس از آنکه ژنرال‌ها بر اوضاع مسلط شدند، احزاب سیاسی سریعاً غیر قانونی و به صورت منبع فساد و توطئه معرفی می‌شوند. به دنبال تثبیت رژیم و بازگشت ارتش به پادگان‌ها مجدداً احزاب سیاسی ظهور می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های عمده حکومت‌های اقتدارگرا، وجود یک حزب منحصر به فرد است که نظام از طریق آن اعمال قدرت می‌کند. در این شرایط، حزب همه مشاغل کلیدی سطوح بالای حکومت را کنترل نموده و ضمن بر عهده گرفتن فعالیت‌های تبلیغاتی و تهییجی، خود را نگهبان جامعه معرفی می‌کند. نمونه نظام‌های اقتدارگرا را می‌توان در میان دولت‌های کمونیستی و غیر کمونیستی مشاهده نمود. لکن نظام‌های اقتدارگرای غیر کمونیست نمی‌توانند به مثابه نظام‌های توتالیتر عمل کنند؛ زیرا ساختار این گونه جوامع به نحوی است که فاقد انضباط و ابزارهای لازم برای تحت کنترل درآوردن مردم و گروه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

بالاخره ضروری است به وضعیت احزاب سیاسی در کشورهای کمونیستی سابق بپردازیم. به طور کلی نوعاً احزاب سیاسی در جوامع اروپای شرقی نخبه‌گرا و فاقد عضویت گسترده و ساختارهای قوی پارلمانی بوده‌اند. پس از به دست گرفتن قدرت توسط جنبش‌های ملی، احزاب سیاسی جدید پا به عرصه وجود گذاردند. شایان ذکر است که بیشتر احزاب سیاسی به علت حاکم بودن ساختار کشاورزی و روستایی در این گونه جوامع دارای خصلت دهقانی بوده‌اند. همچنین بسیاری از گروه‌های قومی در کشورهای مجارستان، رومانی، اسلواکی، استونی و روسیه به صورت نماینده گروه‌های اقلیت درآمده‌اند. برخی از آنها در هیأت گروه‌های ذی‌نفع ظاهر شده‌اند.

کج مثال ۱۰: ویژگی مهم احزاب سیاسی در جوامع اروپایی شرقی چیست؟

(۱) فراگیر - عضویت گسترده (۲) توده - فاقد عضویت (۳) فراگیر - عضویت رو به کاهش (۴) نخبه‌گرا و فاقد عضویت گسترده

پاسخ: گزینه «۴» احزاب سیاسی در جوامع اروپای شرقی نخبه‌گرا و فاقد عضویت گسترده است و فاقد ساختارهای قوی پارلمانی بوده‌اند.

در بسیاری از جوامع مابعد کمونیسم، احزاب فاقد یک سلسله نهادهای دائمی برای تبلیغات مرام‌نامه خود هستند و بیشتر به نهادهای مبارزاتی قبل از انتخابات شبیه‌اند، از این رو می‌توان گفت که احزاب مابعد کمونیسم بیشتر از مدل آمریکایی پیروی می‌کنند تا مدل‌های اروپایی. در برخی موارد با احزابی مانند سوسیال‌دموکرات‌های چک و لهستان برخورد می‌کنیم که به آن‌ها احزاب جانشین گفته می‌شود. تعدادی از این گونه احزاب توانستند در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ از بهبود شرایط انتخاباتی مناسبی برخوردار شوند. آن‌ها از نظر ایدئولوژیک برخی از هدف‌های کمونیستی را پذیرا بودند و در عمل آهنگ سریع حرکت به سوی اقتصاد آزاد را مورد سؤال قرار می‌دادند.

به طور کلی در تئوری، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفع دارای کارکردهای متمایز هستند. در حالی که احزاب درصدد تصاحب مواضع قدرت هستند و گروه‌های ذی‌نفع تنها در تلاش برای تأثیرگذاری در روند سیاست‌ها و تصمیمات‌اند. با وجود چنین تفاوت کارکردی، روابط این دو می‌تواند بسیار نزدیک باشد، تا آنجا که برخی از احزاب سیاسی در حقیقت شاخه‌هایی از گروه‌های ذی‌نفع به شمار می‌روند. برای نمونه احزاب کارگر بریتانیا و استرالیا محصول جنبش اتحادیه کارگری بوده‌اند. در شرایط ایجاد ائتلاف‌های معمولی، امکان دارد احزاب سیاسی کوچک به یکی دو وزیر در کابینه بسنده نمایند، برای نمونه برخی از احزاب دهقانی در کشورهای اسکاندیناوی دارای سهمی در حکومت هستند. این احزاب منافع که به طور روز افزون بر تعداد آنها افزوده می‌شود، معمولاً از عنوان حزبی خود برای ایجاد تبلیغات و امتیازات در جهت تأمین یک هدف کوچک و محدود استفاده می‌کنند. منظور از احزاب منافع، احزاب کوچکی هستند که بیشتر درصدد کسب کرسی‌هایی در پارلمان (برای تعقیب هدف‌های خاص و مشخص‌تر) هستند، تا اداره حکومت. نمونه بارز این گونه احزاب را در کشورهای اروپای شرقی (پس از سقوط کمونیسم) مشاهده می‌کنیم که طی آن احزاب مزبور برای انعکاس منافع محدود کشاورزی، مذهبی یا قومی پا به عرصه وجود گذارده‌اند. گاه ملاحظه می‌شود که بسیاری از گروه‌های ذی‌نفع، برای حفظ هویت خویش از پیوستن به یک حزب خاص خودداری می‌کنند. برقراری پیوندهای مصلحت‌گرایانه میان احزاب منافع، که طبیعی به نظر می‌رسد، عمدتاً در ایالات متحده آمریکا مشاهده می‌شود.

کورپوراتیسم (صنف‌گرایی)

در ارتباط با نقش و کارکرد گروه‌ها باید به صنف‌گرایی اشاراتی داشته باشیم. در حالی که در چارچوب کثرت‌گرایی به بررسی رقابت بین گروه‌ها می‌پردازیم، در تجزیه و تحلیل صنف‌گرایی، روابط هماهنگ شده میان گروه‌های کلیدی خاص و دولت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در حقیقت صنف‌گرایی رابطه‌ای بین دولت و گروه‌های ذی‌نفع است که در آن تصمیمات عمده در زمینه‌های داخلی براساس مذاکرات میان حکومت و تعداد اندکی از گروه‌های برجسته حمایتی (به ویژه انجمن‌های تجاری و اتحادیه‌های کارگری) حاصل می‌شود. در این شرایط از گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ انتظار می‌رود که اعضایشان را وادارند تا از سیاست‌ها و تصمیمات اتخاذ شده تبعیت کنند. برخلاف کثرت‌گرایی، صنف‌گرایی مبتنی بر سلسله‌مراتبی از گروه‌ها به رهبری دولت است که طی آن تأمین منافع اعضا می‌تواند رضایت وسیع آنها را در پی داشته باشد.

بدین ترتیب صنف‌گرایی مبتنی بر تصمیم‌گیری براساس مذاکره و گفتگو میان حکومت و تعدادی از گروه‌های ذی‌نفع مقتدر است. چنین گروه‌هایی معمولاً شامل اتحادیه‌های صنفی قوی هستند که نمایندگی بخش عمده‌ای از صنایع و کارگران را بر عهده دارند. برخلاف کثرت‌گرایی که بر جریان پایین به بالای اولویت‌ها از سوی اعضای گروه به رهبران و سپس به حکومت تأکید می‌کند، صنف‌گرایی یک روند از بالا به پایین است. تحت این شرایط مذاکرات میان دولت و گروه‌های ذی‌نفوذ، شناخته شده و حالت اداری و تکنیکی به خود می‌گیرند که در آن دولت نقش رهبری را به عهده دارد. همچنین در حالی که کثرت‌گرایی از برنامه‌ریزی خاصی تبعیت نمی‌کند، صنف‌گرایی کوششی آگاهانه از سوی دولت و منافع حاکم است که سطح بالای سازمان اجتماعی و سیاسی را می‌طلبد.

نکته ۷: کورپوراتیسم در جوامعی می‌تواند دارای کارکرد واقعی باشد که کلیه کارکنان کشور در صنوف گوناگون به یک چارچوب قانونی و اتحادیه‌های متمرکز تجاری، کارگری و کشاورزی تعلق داشته باشند. (مانند اتریش)

مثال ۱۱: کورپوراتیسم (صنف‌گرایی) در کدام جامعه دارای کارکرد واقعی می‌باشد؟

(۴) اتریش

(۳) آلمان

(۲) سوئیس

(۱) بریتانیا

پاسخ: گزینه «۴» کورپوراتیسم در جوامعی می‌تواند دارای کارکرد واقعی باشد که صنف‌های گوناگون کاری در چارچوب قانون به سازمانها و نهادهایی مثل اتحادیه‌های متمرکز تجاری، کارگری و کشاورزی تعلق داشته باشند مثل اتریش. در برخی از کشورها (مثل اتریش، فرانسه و هلند) بعد از جنگ جهانی دوم سخن از پارلمانتاریسم اقتصادی به میان می‌آمد و آن کوششی بود برای سازش علایق طبقات اجتماعی به شیوه کورپوراتیستی. چون در این کشورها سیاستگذارها حاصل دعاوی و رقابت گروه‌هاست و این مسئله باعث می‌شود که سیاست‌های حاصل از این دعاوی به سمت سیاست‌های متعادل هدایت شود. شوراها اقتصادی - اجتماعی و مشورتی در اتریش، هلند و فرانسه نمونه عملی آن است.


گزینه نزدیک، گزینه اول است، درحالی که یکی از بخش‌هایی که در زمینه کورپوراتیسم وجود دارد، این است که از آنجا که واگذاری شمار زیادی از کرسی‌های پارلمان به گروه‌های ذی‌نفع دشوار بوده، کشورهای اروپایی متوسل به شکل چند حزبی شدند تا از منافع گروه‌های ذی‌نفع حمایت شود. هر چند در انگلستان اتحادیه‌های کارگری و صنوف گوناگون اقتصادی فعالند و کشور با دیدی دموکراتیک به این مسئله می‌نگرد، اما پارلمانتاریسم اقتصادی به نحوی که در اتریش فعال است، در انگلیس نیست.



وسایل ارتباط جمعی

وسایل ارتباط جمعی از دیگر کانال‌های تبیین خواست‌های افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف به شمار می‌روند. در ضمن آنها می‌توانند باعث تبیین و انتقال فرهنگ سیاسی شوند. به موازات ارائه اطلاعات از طریق رسانه‌ها (به ویژه تلویزیون) که می‌توانند باعث ارتقای سطح دانش عمومی و آگاهی سیاسی و اجتماعی شوند، هم‌زمان به واسطه انحصاری بودن آنها عملاً اطلاعات خاص و در جهت معینی در اختیار شهروندان قرار گرفته و در مراحل بعد به صورت ناخودآگاه باعث تولید ایستارها و برداشت‌های مشخصی نسبت به عملکرد نظام سیاسی می‌شود.

به همین دلیل امروزه صحبت از حکومت رسانه‌ای است، که در طی آن رسانه‌ها که علی‌الاصول باید یکی از کانال‌های بیان خواست‌ها و تقاضاهای شهروندان تلقی شوند و میان مردم و سیاستگذاران پلی برقرار کنند، عملاً خود به صورت نهادهایی درآمده‌اند که در شکل دادن به افکار عمومی نقش بسیار مهم و مؤثری را ایفا می‌نمایند.

نکته ۸: در اغلب موارد رسانه‌ها عملاً کانون توجه گروه‌های ترفیعی برای هدایت افکار عمومی به شمار می‌روند. 

درباره نقش رسانه‌ها در نظام‌های کمونیستی باید خاطر نشان کرد که وظیفه رسانه‌ها عمدتاً کمک به ضرب در زمینه ایجاد و تقویت فرهنگ سیاسی مورد نظر نظام، انجام تبلیغات و تهییج عمومی بوده است. در چارچوب تبلیغات به آموزش تعلیمات مارکس، انگلس و لنین پرداخته می‌شد، در حالی که عملکرد تهییجی نظام در جهت بسیج عمومی برای تعقیب سیاست‌های خاص از جمله بالا بردن سطح تولید بود. پس از فروپاشی کمونیسم، رسانه‌ها به صورت یکی از عوامل مهم ارتباطات سیاسی تلقی گردیدند. برخلاف برخی از دموکراسی‌های غربی، در جوامع سابق کمونیستی اروپای شرقی، چهره‌های سرشناس ملی (به جای نهادهای غربی) برای کسب آرای مورد نظر خویش، حداکثر بهره‌برداری را از رسانه‌ها نمودند.

در ارتباط با نقش رسانه‌های جمعی در کشورهای در حال توسعه، باید خاطر نشان سازیم اصولاً در اینگونه جوامع رسانه‌های ملی ضعیف‌اند و در اکثر موارد سیاستگذاری در اختیار بخش کوچکی از نظام است. در برخی از جوامع آسیایی و آفریقایی هنوز از وسایل ارتباط جمعی برای اعمال حکومت، تبلیغ برنامه‌های توسعه و اعلان سیاست‌های رسمی دولت بهره‌برداری می‌شود.

یکی از ویژگی‌های عمده وضعیت رسانه‌ها (به ویژه روزنامه) در جوامع در حال توسعه، تیراژ اندک آنها نسبت به کل جمعیت است. موانع قانونی و نیز خودسانسوری از عوامل بازدارنده اطلاع‌رسانی در جوامع مزبور به شمار می‌روند. به همین دلیل تلویزیون دولتی یکی از عمده‌ترین وسایل ارتباط جمعی و اطلاع‌رسانی به شمار رفته که می‌تواند در تجهیز افکار عمومی له یا علیه سیاست‌های خاص به نحوی نسبتاً مؤثر عمل می‌کند.

از آنجا که یکی از ویژگی‌های جوامع در حال توسعه تنوع‌نیافتگی ساختاری و عدم برخورداری زیرسیستم‌ها از استقلال نسبی است، مردم اینگونه جوامع قادر نیستند برای طرح خواست‌های خویش از مجاری و کانال‌های متعددی استفاده نمایند. بدین ترتیب در بسیاری از موارد در غیاب احزاب سیاسی، نهادهای صنفی، انجمن‌های محلی کارآمد و رسانه‌های جمعی می‌توانند برای مدتی، بسیاری از مسئولیت‌ها و وظایف نهادی مزبور را بر دوش کشند.



تست‌های طبقه‌بندی شده فصل نهم

- کله ۱- کدام رفتار از فعالیت‌های پیرو منشانه شهروندان محسوب می‌گردد؟
 (۱) رأی دادن در انتخابات (۲) پرداخت مالیات (۳) فعالیت در گروه‌های رسمی (۴) فعالیت در گروه‌های غیررسمی (سراسری ۸۱)
- کله ۲- نمونه بارز «احزاب منافع» را می‌توان در کدام کشورها مشاهده کرد؟
 (۱) استرالیا و اقیانوسیه (۲) آسیای جنوب خاوری (۳) اروپای شرقی (۴) آمریکای لاتین (سراسری ۸۱)
- کله ۳- ویژگی عمده تقریباً کلیه نظام‌های حزبی مسلط جنبه آنهاست.
 (۱) حمایتی (۲) نهادی (۳) فرقه‌ای (۴) ترفیعی (سراسری ۸۳)
- کله ۴- گروه‌های عرفی دارای کدام یک از مختصات و موقعیت‌های زیر می‌باشند؟
 (۱) در تبدیل خواست‌ها و منافع به سیاست مؤثرند.
 (۲) انتهای طیف گروه‌های فرقه‌ای را تشکیل می‌دهند.
 (۳) برای وارد کردن فشارهای سیاسی به وجود نمی‌آیند.
 (۴) به منظور تعقیب هدف‌های خاص (نه لزوماً سیاسی) شکل می‌گیرند. (سراسری ۸۳)
- کله ۵- به گفته پروفیسور «موریس دوورژه» یک نظام انتخاباتی اکثریت نسبی، له نظام‌های است.
 (۱) متمرکز (۲) دو حزبی (۳) چند حزبی (۴) نیمه متمرکز (سراسری ۸۳)
- کله ۶- خاستگاه احزاب توده عبارت است از:
 (۱) درون مجمع (۲) خارج از مجمع (۳) اتحادیه‌های کارگری (۴) تحول یافته از نخبگان موجود (سراسری ۸۳)
- کله ۷- گروه‌های نهادی معمولاً دارای کدام ویژگی‌ها و عملکردهای زیر می‌باشند؟
 (۱) دارای وظایف تثبیت شده‌ای در جامعه نمی‌باشند.
 (۲) درصدد وارد کردن فشارهای سیاسی برای تأمین مقاصد خود هستند.
 (۳) نهادهای رسمی بزرگی را تشکیل می‌دهند که به سوی عرصه‌های سیاسی کشانیده می‌شوند.
 (۴) دارای اقتدار مستقل جهت ایفای نقش سیاسی نیستند و جملگی خارج از دولت و حکومت‌های محلی به سر می‌برند. (سراسری ۸۳)
- کله ۸- اقتدار «رویه‌ای» در جوامع از اهمیت بیشتری برخوردار است.
 (۱) مدرن (۲) سنتی (۳) انتقالی (۴) بسیار مدرن (سراسری ۸۳)
- کله ۹- برقراری پیوندهای مصلحت‌گرایانه میان احزاب منافع، عمدتاً در مشاهده می‌شود.
 (۱) آمریکا (۲) فرانسه (۳) بریتانیا (۴) کشورهای شرق اروپا (سراسری ۸۳)
- کله ۱۰- احزاب سیاسی از گروه‌های به شمار می‌روند.
 (۱) انجمنی (۲) بی‌انجمن (۳) نهادینه (۴) نفوذ بی‌هنجار (سراسری ۸۴)
- کله ۱۱- نظام‌های سیاسی کورپوراتیستی بر تأکید دارند.
 (۱) تقویت بوروکراسی (۲) انسجام‌الیت حاکم (۳) تقویت احزاب و گروه‌های سیاسی (۴) اجماع نمایندگان، کارفرمایان، کارگران و دولت (سراسری ۸۴)
- کله ۱۲- کورپوراتیسم در جوامعی می‌تواند دارای کارکرد واقعی باشد که کارکنان کشور در صنوف گوناگون به تعلق داشته باشند. (سراسری ۸۴)
 (۱) جریان دموکراتیک
 (۲) اتحادیه‌ها و سندیکاها و غیرمتمرکز
 (۳) نظام کثرت‌گرا مبتنی بر سیستم نمایندگی مرکب از اصناف گوناگون
 (۴) یک چارچوب قانونی و اتحادیه‌های متمرکز تجاری، کارگری و کشاورزی



- ۱۳- نمونه احزاب فراگیر عبارتند از: احزاب
 (۱) سوسیال دموکراسی‌های شرق اروپا
 (۲) سوسیالیست پس از فروپاشی شوروی
 (۳) جدید سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی اروپا
 (۴) لیبرال و بسیاری از احزاب سیاسی پس از سقوط کمونیسم
 (سراسری ۸۴)
- ۱۴- گروه‌های نهادی شامل می‌باشند.
 (۱) ارتش، دیوانسالاری، مسجد و کلیسا
 (۲) اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای کارفرمایی
 (۳) احزاب، تشکل‌های پارلمانی
 (۴) سندیکاها، انجمن‌های حرفه‌ای
 (سراسری ۸۴)
- ۱۵- اتحادیه‌های کارگری، اتاق‌های بازرگانی و اتحادیه‌های تولیدکنندگان جزء کدام یک از گروه‌ها محسوب می‌شوند؟
 (۱) انجمنی (۲) بی‌انجمن (۳) بی‌هنجار (۴) نهادینه
 (سراسری ۸۴)
- ۱۶- در برخی موارد با احزابی مانند سوسیال دموکراتهای چک و لهستان برخورد می‌کنیم که به آنها احزاب گفته می‌شود.
 (۱) ترفیعی (۲) جانشین (۳) حرفه‌ای (۴) حمایتی
 (سراسری ۸۴)
- ۱۷- از نظر لیپهارت، نظام حزبی مصالحه‌گرا عبارتست از:
 (۱) وفاق‌گرا (۲) منازعه‌گرا (۳) انسجام‌گرا (۴) افتراق‌گرا
 (سراسری ۸۵)
- ۱۸- انواع متعدد گروه‌های انجمنی در کدام یک از نظام‌ها بیشتر است؟
 (۱) اقتدارگرا (۲) نخبه‌گرا (۳) کثرت‌گرا (۴) دموکراتیک کورپوراتیست
 (سراسری ۸۶)
- ۱۹- در شرایطی که کلیه کارکنان کشور در صنوف گوناگون به یک چارچوب قانونی و اتحادیه‌های متمرکز تجاری، کارگری و کشاورزی تعلق داشته باشند، آن را چه می‌نامیم؟
 (۱) پاتریوتیسم (۲) سندیکالیسم (۳) سنترالیزم دموکراتیک (۴) کورپوراتیسم
 (سراسری ۸۶)
- ۲۰- عضویت در گروه‌های فرقه‌ای:
 (۱) ارادی است.
 (۲) برای دوره‌ای خاص است.
 (۳) براساس اراده و تصمیم فردی نیست.
 (۴) برای پشتیبانی هدف خاصی است.
 (سراسری ۸۶)
- ۲۱- گروه‌های عرفی که بخشی از بافت اجتماعی به شمار می‌روند دارای ویژگی‌های زیر می‌باشند:
 (۱) برای هدف‌های خاصی به وجود می‌آیند.
 (۲) برای هدف‌های خاصی به وجود نمی‌آیند.
 (۳) به صورت رسمی سازمان یافته‌اند.
 (۴) عملکرد آنها به مثابه انجمن‌های حرفه‌ای است.
 (سراسری ۸۶)
- ۲۲- احزاب در کدام منطقه ایدئولوژی‌های متفاوت با احزاب غربی (اروپایی) دارند؟
 (۱) جهان در حال توسعه (۲) آمریکای لاتین (۳) آفریقا (۴) آسیا
 (سراسری ۸۶)
- ۲۳- ویژگی عمده تقریباً کلیه نظام‌های حزبی مسلط، جنبه آنهاست.
 (۱) اقتدارگرایی (۲) فرقه‌گرایی (۳) صنفی‌گری (۴) حرفه‌ای‌گرایی
 (سراسری ۸۷)
- ۲۴- تصریح (مفصل‌بندی) منافع، تلاشی سیاسی از طرف است.
 (۱) احزاب (۲) حکومت (۳) گروه‌های نفوذ (۴) جامعه مدنی
 (سراسری ۸۷)
- ۲۵- «موارد ادعای حمایت» در احزاب فراگیر کدامند؟
 (۱) نمایندگی یک گروه اجتماعی (۲) مهارت در حکومت کردن (۳) نمایندگی کلیه اصناف (۴) موقعیت سنتی رهبران
 (سراسری ۸۷)
- ۲۶- کدام یک از موارد زیر توضیح‌دهنده موقعیت گروه‌های عرفی است؟ گروه‌های مزبور
 (۱) انتهای طیف گروه‌های فرقه‌ای را تشکیل نمی‌دهند.
 (۲) بعد از جنگ سرد اهمیت خود را از دست داده‌اند.
 (۳) به صورت رسمی سازمان نیافته و برای هدف‌های خاصی به وجود نمی‌آیند.
 (۴) بیشتر در جوامع غربی مشاهده می‌شوند.
 (آزاد ۸۷)



- ۲۷- ویژگی عمده تقریباً کلیه نظام‌های حزبی «مسلط» جنبه آن‌هاست. (آزاد ۸۷)
- (۱) نخبه‌گرایی (۲) صنف‌گرایی (۳) اقتدارگرایی (۴) فرقه‌گرایی
- ۲۸- به گروه‌های ترفیعی، گاه گروه‌های گفته می‌شود. (آزاد ۸۷)
- (۱) صنفی (۲) فن‌سالار (۳) مبارز (۴) عمل‌گرا
- ۲۹- گروه‌های زیست محیطی در طبقه‌بندی گروه‌های زیر قرار می‌گیرند. (آزاد ۸۷)
- (۱) ترفیعی (۲) حمایت‌گر (۳) نهادی (۴) عرفی
- ۳۰- در «کورپوراتیسم» (صنف‌گرایی) به کدام موارد توجه می‌شود؟ (سراسری ۸۸)
- (۱) بررسی رقابت میان گروه‌های مختلف (۲) مطالعه رابطه بین گروه‌های ذی‌نفع و گروه‌های فشار (۳) روابط هماهنگ شده میان گروه‌های کلیدی خاص و دولت (۴) بررسی روابط تعریف شده میان گروه‌های ذی‌نفع، ذی‌نفوذ و فشار
- ۳۱- تفاوت حزب سیاسی با گروه ذی‌نفوذ در چیست؟ (سراسری ۸۸)
- (۱) تعداد اعضا (۲) ساختار رهبری (۳) سابقه تشکیلاتی (۴) دسترسی به قدرت سیاسی
- ۳۲- خاستگاه احزاب نخبه‌گرا است. (سراسری ۸۸)
- (۱) درون مجمع (۲) خارج از مجمع (۳) تحول یافته از احزاب توده (۴) تحول یافته از نخبگان موجود
- ۳۳- از نظر «موریس دوورژه» یک نظام انتخاباتی اکثریت نسبی است. (سراسری ۸۸)
- (۱) له نظام دو حزبی (۲) له نظام چند حزبی (۳) علیه نظام دوحزبی (۴) علیه نظام چند حزبی
- ۳۴- موارد ادعای حمایت احزاب نخبه‌گرا عبارتند از: (سراسری ۸۸)
- (۱) نمایندگی یک گروه اجتماعی (۲) مهارت در حکومت کردن (۳) موقعیت سنتی رهبران (۴) مدیریت کارآمد نظام سیاسی
- ۳۵- کدام یک از موارد زیر بیان‌کننده مختصات فرهنگ فراماتریالیسم (پسامادی‌گرایی) است؟ (آزاد ۸۸)
- (۱) مشارکت و حق تعیین سرنوشت (۲) تأکید بر حقوق و منزلت (۳) توجه به قانون و نظم (۴) تأکید بر سیاست‌های چپ و راست
- ۳۶- برنامه‌ها، در سیاست‌های قدیم و سیاست‌های جدید به ترتیب به صورت زیر می‌باشند: (آزاد ۸۸)
- (۱) غیررسمی، رسمی (۲) مجموعه‌های کلی، جزئی و منفرد (۳) انتقادی، پشتیبانی‌کننده (۴) تبیینی، ابزاری
- ۳۷- گروه‌های ضد سوء استفاده جنسی از انواع زیر می‌باشند: (آزاد ۸۸)
- (۱) ترفیعی (۲) حمایت‌گر (۳) نهادی (۴) عرفی
- ۳۸- منبع درآمد احزاب نخبه‌گرا عبارتند از: (آزاد ۸۸)
- (۱) حق عضویت (۲) تماس‌های شخصی (۳) تنوع منابع (۴) کمک دولت
- ۳۹- در باره‌ای از موارد با احزابی مانند سوسیال دموکرات‌های لهستان و چک برخورد می‌کنیم که به آن‌ها احزاب گفته می‌شود. (آزاد ۸۸)
- (۱) ائتلافی (۲) پارلمانی (۳) جانشین (۴) مبارزه
- ۴۰- در تجزیه و تحلیل صنف‌گرایی به کدام موارد زیر توجه می‌شود؟ (آزاد ۸۸)
- (۱) روابط هماهنگ شده میان گروه‌های کلیدی خاص و دولت (۲) رقابت میان گروه‌ها (۳) مبارزات انتخاباتی، تکثرگرایی و منافع طبقاتی (۴) منافع محدود گروه‌های کشاورزی، مذهبی و قومی
- ۴۱- کدام یک از احزاب سیاسی زیر، نخبه‌گرا می‌باشند؟ (آزاد ۹۰)
- (۱) کمونیستی و فاشیستی (۲) کمونیستی (۳) فاشیستی (۴) لیبرال و سوسیال دموکرات



- ۴۲- تعلق به یک گروه براساس علقه‌های محلی و خویشاوندی از مشخصه‌های گروه‌های است. (سراسری ۹۱)
- (۱) انجمنی غیر رسمی (۲) انجمنی (۳) جامعه‌گرا (گمینشافت) (۴) اجتماع گرا (گزلشافت)
- ۴۳- در ساز و کارهای کورپوراتیستی، معمولاً حکومت بین میانجی‌گری می‌کند. (سراسری ۹۱)
- (۱) کارگران و دهقانان (۲) انجمن‌های مدنی (۳) صاحبان صنایع بزرگ و کوچک (۴) تشکیلات کارگری و کارفرمایی
- ۴۴- گروه‌های عرفی از ویژگی‌های زیر برخوردارند: (سراسری ۹۱)
- (۱) انتهای طیف گروه‌های انجمنی را تشکیل می‌دهند.
 (۲) بخشی از بافت اجتماعی به شمار می‌روند.
 (۳) پس از دوران جنگ سرد، اهمیت خود را از دست داده‌اند.
 (۴) نمی‌توانند در جوامع توسعه‌نیافته، کانال اصلی جهت توزیع منابع دولت به شمار روند.
- ۴۵- گروه‌های حمایتی، بخشی یا کارکردی از جمله کانال‌های قابل دسترس برای بیان خواست‌های هستند. (سراسری ۹۱)
- (۱) رسمی سازمان یافته (۲) منافع عام
 (۳) برای حمایت معنوی و روحی اعضای خود (۴) طیف محدودی از دانشگاهیان و فرهنگیان
- ۴۶- هنگامی که از مقوله نهادینگی و درجه‌بندی آن یعنی کمتر نهادینه شده و بیشتر نهادینه شده سخن گفته می‌شود، از جوهره دانش سیاست، بحث شده است. ترتیب و رده‌بندی مفاهیم سه‌گانه موجود در دانش سیاست از بیش‌تر نهادینه شده تا کمتر نهادینه شده چگونه است؟ (دکتری ۹۱)
- (۱) دولت - حکومت - رژیم سیاسی (۲) کشور - دولت - حکومت
 (۳) کشور - دولت - رژیم سیاسی (۴) دولت - رژیم سیاسی - حکومت
- ۴۷- دریافت مالیات و حق نامزد شدن برای احراز مناصب مختلف، به ترتیب جزء کدام عملکردهای دولت‌ها در بخش سیاست عمومی است؟ (دکتری ۹۱)
- (۱) اولی، متعلق به حوزه عملکرد استخراجی و دومی، متعلق به توزیع امتیازات سیاسی و حقوقی است.
 (۲) هر دو، به حوزه عملکرد تنظیمی مربوط می‌شود.
 (۳) اولی، متعلق به برون‌دادهای توزیعی و دومی، جزء عملکردها نمادین دولت‌هاست.
 (۴) متعلق به عملکرد استخراج و تنظیمی است.
- ۴۸- عنصر نظری الگو به کدام مورد نیاز دارد؟ (سراسری ۹۲)
- (۱) استفاده از قواعد تفسیری (۲) تأیید نتایج خاص (۳) تأیید یا اثبات تجربی (۴) توصیف پدیده‌ها
- ۴۹- کثرت‌گرایان بر این باورند که گروه‌های ذی‌نفوذ (سراسری ۹۲)
- (۱) برای مبارزه در عرصه‌های سیاسی، از بعضی منابع ولو به‌صورت نابرابر، برخوردارند.
 (۲) مانعی برای همگرایی سیاست‌های عمومی‌اند.
 (۳) برخلاف حکومت‌ها، تنها به اعضای خودشان پاسخگو هستند.
 (۴) معمولاً علیه منافع عمومی توطئه می‌کنند.

پاسخنامه تست‌های طبقه‌بندی شده فصل نهم

۱- گزینه «۲» شهروندان در هر نظامی از دو راه در فرآیند سیاسی مشارکت می‌کنند. اهمیت مشارکت سیاسی شهروندان باعث شده اندیشمندان چون کلمن، آلموند، پای، هانتینگتن، پاول از آن به عنوان یک متغیر مهم در عرصه توسعه سیاسی یاد کنند و آن را مبنای اندیشه‌های توسعه و نوسازی خود قرار دهند. فعالیت‌های مبتنی بر مشارکت سیاسی می‌تواند مبتنی بر مشارکت‌جویانه و پیرو منشانه باشد. فعالیت پیرو منشانه فعالیت است که شهروندان معمولی در جریان اجرای سیاست‌های مربوط به آن درگیر می‌شوند. به نوعی به آن پاسخ می‌دهند، چون با این حرکت به تعامل با نظام می‌پردازند، مثل پرداخت مالیات. گزینه نزدیک، گزینه اول است، در حالی که رأی دادن در انتخابات غیر رقابتی در مشارکت پیرو منشانه وجود دارد. مثل کشورهای تک حزبی که مردم را تشویق و مجبور به رأی به نامزد مورد نظر و تأیید خود می‌کنند. اما شایع‌ترین نقشی که شهروندان در مقام پیرو منشانه دارند و با آن درگیرند، نقش پرداخت کننده مالیات است.

۲- گزینه «۳» گفتیم که علت اصلی وجود احزاب سیاسی، رسیدن به قدرت سیاسی و تأثیر گذاشتن بر سیاست‌گذاری‌هاست. اما همه احزاب این طور نیستند چرا که احزاب کوچکی به نام احزاب منافع وجود دارند که بیشتر به دنبال کسب کرسی در پارلمان هستند، یعنی هدف پارلمانی دارند تا اجرای هدف‌ها و منافع خاص خود را تعقیب کنند. نه اینکه به فکر اداره حکومت باشند. نمونه بارز این احزاب در اروپای شرقی پس از سقوط کمونیسم مشاهده می‌شود که طی آن احزاب برای انعکاس منافع محدود کشاورزی، مذهبی و قومی پا به عرصه سیاست گذاشتند. گزینه نزدیک، گزینه اول است، در حالی که احزاب در استرالیا، محصول جنبش اتحادیه کاری هستند و این احزاب درصدد تصاحب و اشغال مواضع قدرت هستند، نه آن چیزی که در اهداف احزاب منافع وجود دارد.

۳- گزینه «۳» ویژگی عمده تقریباً کلیه نظام‌های حزبی مسلط، جنبه فرقه‌گرایی آنهاست که این مسئله باعث می‌شود کمتر توسط احزاب سیاسی دیگر به چالش کشیده شوند. فرقه‌گرایی احزاب باعث می‌شود از آن به عنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن رهبران حزبی استفاده شود. نظام‌های حزبی مسلط یکی از مدل‌های نظام‌های حزبی در جوامع دموکراتیک می‌باشد که در آن به دست گرفتن قدرت یا توسط یک حزب به طور مستمر است، یا در ائتلاف با دیگران (احزاب دیگر) قدرت را در اختیار دارند. اگر قدرت در دست یک حزب باشد، بعد اقتدارگرایی به خود می‌گیرد و اگر قدرت در ائتلاف با دیگران باشد بعد دموکراتیک به خود می‌گیرد. گزینه نزدیک، گزینه چهارم است. در حالی که گروه‌های ترفیعی برای پیشبرد عقاید و نظریات، تأمین هویت‌ها و ارزش‌ها پا به عرصه وجود می‌گذارند و هدفشان منافع و مصالح عامه است، نه شخص. بیشتر در کشورهای دموکرات لیبرال فعالند که آمریکا نمونه آن است.

۴- گزینه «۲» گروه‌های عرفی به عنوان یکی از گروه‌های ذی‌نفع (فشار) است که به عنوان بخشی از بافت اجتماعی به شمار می‌آیند. گروه‌های عرفی انتهای طیف گروه‌های فرقه‌ای را تشکیل می‌دهند و شامل گروه‌های قومی، کاستی و قبیله‌ای می‌شوند که از بعد از جنگ جهانی دوم نقش مهمی را در سیاست بازی کردند. نکته‌ای که در مورد گروه‌های عرفی برجسته است، این است که سازمان یافته و رسمی نیستند و برای هدف خاصی هم به وجود نمی‌آیند. گزینه نزدیک، گزینه سوم است در حالی که گروه‌های نهادی ایجاد فشار سیاسی نمی‌کنند، چون وظایف تثبیت شده‌ای دارند، مثل کلیساها، شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری و دانشگاه‌ها. در کل می‌توان گفت گروه‌های ذی‌نفع بر این اساس که دارای روابط فرقه‌ای یا انجمنی باشند، به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروه عرفی، نهادی، حمایتگر و گروه ترفیعی.

۵- گزینه «۲» پروفیسور موریس دوورژه یکی از مهمترین اندیشمندان در عرصه علوم سیاسی است که مباحث او در بعد قدرت و قدرت سیاسی اساس مبانی علم سیاست قرار می‌گیرد؛ در نظر او یک نظام انتخاباتی اکثریت نسبی، له نظام‌های دو حزبی است. تغییراتی که در این راستا در نظام انتخاباتی اکثریت نسبی در بعضی کشورها اخیراً پیش آمد، آینده نظام دو حزبی را به مخاطره انداخته است. در نظام‌های دو حزبی، دو حزب اصلی با هم برای به دست‌گیری قدرت سیاسی رقابت می‌کنند. شرط رسیدن آنها به قدرت، کسب اکثریت آراست. در نظر دوورژه این نوع نظام انتخاباتی، نظام دو حزبی را به خطر می‌اندازد، چون امروزه در جوامع پیچیده، ادامه حیات آن، بسته به وجود نظام انتخاباتی کثرت‌گرایانه است. گزینه نزدیک، گزینه سوم است. پس از فروپاشی کمونیسم در کشورهای اروپای شرقی، بسیاری از دموکراسی‌های جدید در این منطقه از مدل دو حزبی مبتنی بر اکثریت نسبی به چند حزبی مبتنی بر نظام نمایندگی نسبی روی آوردند و طوری عمل کردند که از به قدرت رسیدن یک حزب سیاسی منحصر به فرد، برای کسب اکثریت کرسی‌های مجلس جلوگیری کردند و به تشکیل دولت‌های ائتلافی رو آوردند.



۶- گزینه «۲» احزاب نخبه‌گرا، احزاب توده و احزاب فراگیر جزء مدل‌های سازمان حزبی هستند. خاستگاه احزاب توده خارج از مجمع می‌باشد. از لحاظ تاریخی، احزاب توده در اروپای غربی برای کسب حقوق بیشتر مبارزه کردند و در این راستا طرفداران زیادی را جمع کردند تا بتوانند از این طریق پا به عرصه سیاست بگذارند. هر جا صحبت از دموکراسی و فلسفه آن می‌شود، احزاب سیاسی هم نقش پررنگ خود را نمایان می‌سازند. چرا که فلسفه دموکراسی در سه بعد اقتصادی (توزیع عادلانه ثروت و منابع)، سیاسی (حق سیاسی مردم)، اجتماعی (برابری) محقق و نمایان نمی‌شود، مگر با فعالیت احزاب سیاسی. حزب با توجه به عقاید مشترک و تشکیلات منظم خود سعی در به دست‌گیری قدرت در عرصه سیاسی دارد تا عقایدش را به مرحله اجرا گذارد. گزینه نزدیک، گزینه اول است، در حالی که خاستگاه احزاب نخبه‌گرا درون مجمع است.

۷- گزینه «۳» گروه‌های نهادی، تشکیل دهنده نهادهای رسمی بزرگی هستند که به سوی عرصه‌های سیاسی کشانیده می‌شوند. این گروه‌ها برای اعمال فشار سیاسی به وجود نمی‌آیند. بلکه دارای اقتدار هستند و مشروع می‌باشند. بر این اساس وظایف تثبیت شده‌ای در جامعه دارند و این باعث شده که در سیاست برای اجرای نقش خود، دارای اقتدار مستقلی باشند. گروه‌های نهادی مثل کلیساها، شرکت‌ها و اتحادیه‌های کارگری و دانشگاهی هستند. گزینه نزدیک، گزینه دوم است. هر چند گروه‌های نهادی به سوی عرصه سیاسی کشیده می‌شوند، اما از آنجا که این گروه‌ها بعضاً منافع خود را از درون حکومت مطرح می‌سازند و نیازی به طرح خواست‌ها از طریق دستگاه‌های مستقل و اعمال فشار سیاسی ندارند و اصراری بر اجبار ندارند.

۸- گزینه «۴» منابع مختلف اقتدار به دو دسته تقسیم می‌شود: اقتدار رویه‌ای و اقتدار جوهری. در اقتدار رویه‌ای حق حکومت کردن ناشی از منابع قانونی و مقررات است که در آن تخصص، مهارت، توانایی و ثروت نقش مهمی را بازی می‌کند که مثال آن جوامع بسیار مدرن است. اهمیت مقوله اقتدار از آنجا ناشی می‌شود که در مقایسه نظام‌های سیاسی اقتدار به عنوان یک پارامتر مهم در نظر گرفته می‌شود. در جوامع دموکراتیک به علت وجود ابزارها و شیوه‌های قانونی، نوع اقتدار مشروع مبتنی بر قانون است و این نوع اقتدار باعث رضایت مردم جامعه برای حمایت از دولت می‌شود. گزینه نزدیک، گزینه دوم است، بنا به منابع اقتدار، اقتدار جوهری در جوامع کمتر مدرن و سنتی رواج دارد، چون منبع اقتدار آنها یا ناشی از وراثت، قداست و یا جنبه‌های شخصیتی است. مهم این است که در انگلستان و آمریکا چون مردم به اقتدار شخصی تمایل دارند. این به منزله سنتی بودن این کشورها نیست، چرا که زندگی سیاسی آنها، برخلاف جوامع سنتی، به ندرت به رفتار مطلقه شخصی متمایل می‌شود.

۹- گزینه «۱» برقراری پیوندهای مصلحت‌گرایانه میان احزاب منافع که طبیعی به نظر می‌رسد، عمدتاً در آمریکا مشاهده می‌شود. احزاب منافع، احزاب کوچکی هستند که درصد کسب کرسی‌های پارلمان هستند، فقط برای تعقیب هدف‌های خاص و مشخص تا اداره حکومت. اینان معمولاً از عنوان حزبی خود برای ایجاد تبلیغات و امتیازات در جهت تأمین یک هدف کوچک و محدود استفاده می‌کنند. احزاب سیاسی به دنبال به دست‌گیری قدرت سیاسی در عرصه مجریه هستند ولی احزاب منافع فقط پیگیری منافع خود را در نفوذ در پارلمان پی‌گیری می‌کنند. گزینه نزدیک، گزینه چهارم است، در حالی که کشورهای اروپای شرقی پس از سقوط کمونیسم نمونه بارز احزاب منافع بودند، طی آن احزاب برای انعکاس منافع محدود کشاورزی، مذهبی یا قومی پا به عرصه وجود گذاشتند. ولی پیوندی میان آنها نبود. فقط در آمریکا پیوندهای مصلحت‌گرایانه میان احزاب منافع شکل گرفت.

۱۰- گزینه «۳» احزاب سیاسی از جمله گروه‌ها و نهادهای رسمی سیاسی هستند که برای کسب قدرت سیاسی با دیگر احزاب یا گروه‌های رقیب در راستای منافع خود رقابت می‌کنند. احزاب با معرفی نامزدها در رقابت‌های انتخاباتی می‌کوشند تا حمایت مردم را به نفع نامزدهای منتخب خود جلب کنند. بنابراین احزاب برای رسیدن به قدرت به جلب حمایت گروه‌های نفوذ و رأی‌دهندگان می‌پردازند تا با افزایش آرا به نفع خود به قدرت دست یابند. بنابراین گروه‌های نهادینه را می‌توان شامل احزاب سیاسی، شرکت‌های تجاری، مجالس قانون‌گذاری، ارتش و دیوان‌سالاری دانست. کار اصلی احزاب تألیف منافع می‌باشد. گزینه نزدیک، گزینه اول است، در حالی که گروه‌های انجمنی نماینده منافع یک گروه خاص هستند و در راستای آن با دولت وارد مذاکره می‌شوند. این گروه‌ها عبارتند از: اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های قومی و...